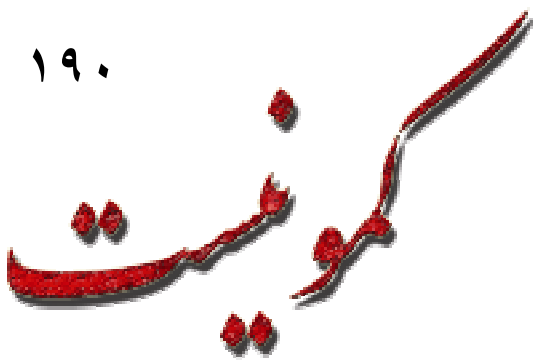




www.hekmatist.com

ماهانه منتشر میشود
دسامبر ۲۰۱۴ - آذر ۱۳۹۳

حزب کمونیست کارگری حکمتیست - خط رسمی

باز هم قتل عام کارگران در آفریقا

۳۶ کارگر یک معدن در شمال کنیا به طرز وحشیانه ای هدف حملات تروریستی گروه اسلامی الشباب قرار گرفتند. ۳۲ نفر از این کارگران از ناحیه سر هدف قرار گرفته و ۴ تن از قربانیان هم گردن زده شده اند. مقاومت پلیس و نیروهای امنیتی کنیا اعلام کردند: "این کارگران در حال استراحت بودند که هدف گلوله گروهک تروریستی الشباب قرار گرفتند". این فاجعه، مشابه کشتار بیرحمانه هفته پیش ۲۸ مسافر اتوبوسی است که به سمت نایروبی پایتخت حرکت می‌کرد و شبه نظامیان الشباب شاخه افریقایی القاعده مسئولیت آن را بر عهده گرفت.

پیش از این نیز این گروه همراه با آدمکشان بوکوحرام صدها نفر را در شرق و غرب آفریقا کشتار کرده بودند. از ربودن کودکان مدرسه ای تا به گلوله بستن مسافری بی خبر در اتوبوس ها تا سر بریدن عادی ترین مردم عادی و همچنان "قهرمانانه" به بشریت متحیر اطمینان خاطر می دهند که این "مبارزه" ادامه خواهد یافت!

۲۰ سال است که آفریقا صحنه جنگ های مذهبی، قومی و قبیله ای است. ۲۰ سال است که سناریوی سیاه در رواندا حاکم است. ۲۰ سال است که هر روز مذهبی، قومی، طایفه ای از نو ساخته و پرداخته می شود و به جان بغل دستی اش می افتد. تحلیل های رایج تاریخی در غرب پیرامون این نوع فجایع در قاره سیاه جملگی حاکی از "شوکه شدن" رسانه ها و میدیای غربی در برابر "بی فرهنگی" سیاهان است. مجموعه ای است از گوشه و کنایه به آفریقائی ها و گذاردن بار مسئولیت مشکلات "قاره سیاه" به گردن خودشان؛ اگر آفریقا جزیره ای مستقل از "جامعه بین المللی" غرب بود و آن جنایت ادامه یک "سنت آفریقایی" بود شاید میتوانست فراموش شود. شاید میشد تحقیرشان کرد؛ بمبارانشان کرد؛ و در پشت دیوار بلند مدنیت و دموکراسی غربی نظاره گر له شدنشان زیر دست "حکام بومی" شد. امروز که نمیتوان به تباهی کشیدن روزانه زندگی مردم این جغرافیای سیاه را مخفی کنند، توحش الشباب و بوکوحرام ها را محصولات طبیعی و تولید داخلی، کشتار و سربردن را به "فرهنگ عقب مانده غیر قابل درک" این "جهان نامتمدن" نسبت میدهند.

قتل عام کارگران کنیا همچون سایر نقاط آفریقای سیاه، مانند آنچه امروز توحش داعش در خاورمیانه می کند، نمونه هایی از دنیای سیاهی است که به یمن دول "متمدن" غربی زندگی میلیون ها انسان را به تباهی کشیده است.

امروز زیر سایه بازار آزاد و دموکراسی غربی، زمینه فعال شدن مومیایی ترین تعلقات فراموش شده، به ضوب قدرت و نیرو، آماده است. به برکت تاکتیک "هرج و مرج" ←

کمونیست ۱۹۰



شبح داب بر فراز دولت اعتدال

مصاحبه کمونیست با آثر مدرسی

کمونیست: در آستانه شانزده آذر دیگری هستیم و باز مسئله دانشگاهها، اعتراضات و تحریکات دانشجویی، مطرح است. دانشگاه و محیط های دانشجویی در ایران و کشور های مختلف مشابه، سنتا و تاریخی یکی از محیط های اعتراضی پر شور و شوق بوده است. و تا آنجایی که به ایران باز میگردد، گرایش چپ و کمونیستی، حال با هر تعریفی که خود و یا دیگران از آن میدهند، در آن بسیار قوی است. ماتحرکت دانشجویی چپ در دانشگاه های ایران در زمان سلطنت پهلوی و در دوران انقلاب ۵۷ و رویدادهای بعد از آن انقلاب، را داریم. محیط های دانشگاهی ایران، انقلاب فرهنگی و پاکسازی های خونین دهه شصت از چپ ها و کمونیست ها و بالاخره تجربه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب (ناب) را داریم که اوج آن سال ۸۶ بود که در جدال سراسری با حاکمیت و دستگاه سرکوب آن بود، را دارد. امسال در آستانه شانزده آذر و روز دانشجو، شما فضای حاکم بر دانشگاهها را چطور می بینید؟

آثر مدرسی: طبیعتا فضای حاکم در دانشگاه تابعی است از فضای سیاسی جامعه. فضای دانشگاه هم مانند فضای کل جامعه دوگانه است. همنطور که در کنار ادامه وضعیت فلاکت بار اقتصادی و ادامه خفقان و سرکوب دولت اعتدال تلاش میکند مردم را با یک مشت ادعا و وعده در انتظار نگاه دارد در دانشگاه هم از طرفی شاهد یک مشت ادعای دهن پرکن و پوچ دولت اعتدال مبنی بر "اعتدال سیاسی و فرهنگی" و "آزادی فعالیت تشکلهای دانشجویی" و از طرف دیگر شاهد فضایی مختلف برای مقابله با کوچکترین تحریکات رادیکال در دانشگاه ها، هستیم.

از طرفی شاهد "باز گذاشتن" فضا برای ابراز وجود طیفی از جریانات ملی- اسلامی، جریانات لیبرال و پرو حکومتی مبلغ تعامل با جمهوری اندو یا بخشی از روشنفکران ناراضی که در قالب "سوسیالیست" و "مارکسیست" ورژن "چپ" همین "تعامل و همراهی و سکون" را نمایندگی میکنند، هستیم. میگویند امروز دهها نشریه دانشجویی در دانشگاه های ایران نشریاتی که اساسا متعلق به همین طیف از راست تا چپ آن برای تکمیل و پتوین "آزادی های سیاسی" در دانشگاه، منتشر میشوند. فضای "آزاد سیاسی و فرهنگی" دولت اعتدال یعنی آزادی فعالیت انواع تشکلهای دولتی مانند ←

تشکل سراسری کارگری

مصاحبه کمونیست با خالد حاج محمدی

کمونیست: مدتی قبل و بدنبال اطلاعیه ای مبنی بر نشست های جمعی از فعالین کارگری در شهرهای سقز و کرج و بحث در مورد تشکل سراسری کارگری، مباحثات مختلفی در این زمینه صورت گرفته است. مخالفت ها و موافقت هایی در این رابطه طرح شده است. اولین سوال این است که در مورد اجلاس این دوستان و بحث آنها مبنی بر ضرورت تشکل کارگری، نظرتان چیست؟

خالد حاج محمدی: اطلاعات زیادی در این زمینه تا کنون از جانب دوستانی که چنین اجلاسی را گرفته اند منتشر نشده است. لذا قضاوت در مورد کار آنها، هدف و منظور از تشکل سراسری کارگری از نظر آنها، نقشه و برنامه آنها، موانع و مشکلات و دستور کارشان مشخص نیست تا بتوان در این خصوص ارزیابی دقیقی ارایه داد و یا حتی ملاحظات و نکات خود را در مورد برنامه شان با اطمینان خاطر بیان کرد. شاید در ادامه و باروشن شدن چهارچوب و برنامه های آنها و تصمیمات آتی بتوان دقیقتر سخن گفت.

اما ادامه کار این دوستان هرچه باشد و به هر نتیجه ای برسند، یک حقیقت را نباید انکار کرد و آن نیاز طبقه کارگر به تشکلات توده ای خود و از جمله تشکل سراسری و تامین ظرفی که بتواند طبقه کارگر را در مبارزات جاری خود به عنوان یک طبقه، حول اصلی ترین مطالبات اش دور خود جمع کند و به یک اتحاد سراسری شکل دهد. چنین ضرورتی بر کسی پوشیده نیست. اینکه امروز جمعی با هر نام و نشانی تلاش میکنند این نیاز واقعی مورد بحث قرار بگیرد و از نظر خودشان راه کارهای آنرا روشن و برایش اقدامات عملی در دستور بگذارند، در نفس خود مثبت است.

خود این دوستان در مصاحبه و مباحثات خود تاکید کرده اند که فعلا هیچ کاری نکرده اند. محمود صالحی که یکی از چهر های اصلی این تلاش است تاکید میکند که فعلا جز بحث و تبادل نظر و تلاش برای مشورت کردن، تلاش برای جمع کردن تعداد هر چه بیشتری از فعالین کارگری و جلب توجه آنها به این نیاز و تلاش برای جوابی عملی به آن کار بیشتری نشده است. لذا نمیتوان در مورد جزئیات این حرکت یا این تلاش چیز

صفحه ۱۳

در این شماره میخوانید:

- کار کودکان مسئله طبقه کارگر است (امان کفا) صفحه ۱۵
- جناب رئیسی اینجا ایران نیست! (وریا نقشبندی) صفحه ۱۶
- تحریکات نژادپرستانه (محمد راستی) صفحه ۱۷
- انتفاضه سوم (آثر مدرسی) صفحه ۱۸
- کاتتون جزیره، گامی بزرگ در راه آزادی زن (ریبوار احمد) صفحه ۱۹
- از نزدیک با کوبانی (مظفر محمدی) صفحه ۲۲

- بیانیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب صفحه ۳
- داب آتش زیر خاکستر (فواد عبدللهی) صفحه ۴
- اعتراضات دانشجویی، افق ها و چشم اندازها (کوروش مدرسی) صفحه ۵
- مردم قبول نمیکند صفحه ۱۵

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

شبح داب بر فراز دولت ...

انجمنهای اسلامی و بسیج دانشجویی. از طرف دیگر در کنار تشکلهای قانونی و دولتی، در کنار انواع جریان لیبرال که کارشان نق زدن برای نفس کشیدن زیر سایه دولت اعتدال است، رد پای کمونیستها که به مناسبتهای مختلف و در تحرکات انسانی و رادیکال حضور خود را نشان داده اند، را میبینیم.

تا جائیکه به ۱۶ آذر برمیگردد جمهوری اسلامی تلاش میکند ۱۶ آذر امسال را به روز مراسمهای دولتی تبدیل کند. از حالا تبلیغات را شروع کرده اند که گویا ۱۶ آذر امسال پر مراسم ترین و شلوغ ترین ۱۶ آذر خواهد بود، گویا مراسمهای دولتی با استقبال وسیع دانشجویان روبرو شده است. تلاش میکنند تعداد هرچه بیشتری از دانشجویان را به مراسمهای دولتی، که از طرف وزارت اطلاعات و تشکلهای دولتی مانند انجمن اسلامی و بسیج دانشجویی، ارگانهای رسمی سرکوب و جاسوسی دولت در دانشگاهها، برگزار میشود، بکشانند.

در کنار تبلیغات پر سروصدا، رونمایی از "منشور حقوق دانشجویی" که هنوز معلوم نیست قرار است مبشر چه نوع انقلاب فرهنگی دیگر باشد، همگی از ممنوعیت حرکات " تحریک آمیز"، از "حفظ امنیت" دانشگاهها بعنوان مهمترین وظیفه خود اسم میبرند. با امنیتی کردن دانشگاهها فقط اجازه برگزاری مراسمهای دولتی آنها فقط در روز ۱۶ آذر را داده اند. محدودیت چنان زیاد است و مراسمها چنان فرمایشی و دولتی که حتی نهادهای "مستقل" پرو دولتی صدایشان درآمده و به فضای امنیتی و کنترل مراسمها از طرف وزارت اطلاعات اعتراض کرده اند. بر متن چنین فضایی ارتجاعی ترین و منفورترین عناصر خود مانند شریعتمداری و قالبیاف را برای سخنرانی به دانشگاهها میبرند تا اعلام کنند دانشگاه با دولت اعتدال آشتی کرده است. همزمان همگی از "خطیر بودن اوضاع"، از "حساسیت محیط دانشگاهها" بخصوص دانشگاه تهران، از ضرورت بسیج و دخالت همه ارگانهای سرکوب از بسیج دانشجویی تا وزرات اطلاعات در تضمین حفظ امنیت دانشگاهها در این روز، صحبت میکنند.

در تاریخ جامعه ای که ۱۶ آذر روز اعتراض به دولت حاکم و خفقان و استبداد است، تلاش برای تبدیل اینروز به روز "تعامل دانشجو با دولت"، روز "ضدیت با امریکا"، روز "آشتی دانشگاه و جمهوری اسلامی"، حتی با اتکا به چماق سرکوب و وزارت اطلاعات بیهوده است. اینها حداکثر بتوانند با نیروی سرکوب خود ابراز وجود علنی کمونیستها و آزادیخواهان را محدود کنند.

پشت کل هیاهوی بورژوازی ایران که مردم، طبقه کارگر و زن و جوان این جامعه به جمهوری اسلامی رضایت داده اند، پشت ادعای امید نسل جوان به دولت "امید و اعتدال"، به روشنی میتوان هراس جمهوری اسلامی از دانشگاه و تکرار ۱۶ آذرهای سالهای ۸۴ تا ۸۶ را دید.

۱۶ آذر امسال از این زاویه هم توازن قوای موجود در جامعه را نشان میدهد. امنیتی کردن دانشگاهها موقعیت جمهوری اسلامی و اعوان و انصارش را در دانشگاهها نشان میدهد. بعد از گذشت ۸ سال از سرکوب کمونیستها در دانشگاهها هنوز سران رژیم از "حساسیت ویژه دانشگاهها"، از ضرورت "درس گیری از تجربیات گذشته" میگویند. هنوز شبح کمونیستهای سالهای ۸۴ تا ۸۶، شبح دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بر سر دانشگاههای ایران در گشت و گذار است.

"خطر" کمونیستها در دانشگاه را باید از دریچه هراس جمهوری اسلامی از ۱۶ آذر دید. اینکه کمونیستها تا چه حد میتوانند در این روز ابراز وجود علنی کنند مسئله دیگری است.

کمونیست: با توجه به فضای موجود، انتظار شما از دانشجوی کمونیست در دانشگاههای ایران چیست؟

آذر مدرسی: انتظاری که از هر کمونیستی می‌رود. دخالت فعال در فضای سیاسی دانشگاه در همه ابعاد آن.

باید تمام جریانات سیاسی از "اصلاح طلبان اسلامی"، "اصلاح طلبان سکولار"، "لیبرالها"، "سلطنت طلبان پرو امریکایی" تا جریاناتی که به نام چپ و سوسیالیست مبلغ سازش با جمهوری اسلامی را نقد و افشا کرد. باید به جنگ همه جریاناتی رفت که تلاش میکنند با وعده چندرغاز "آزادی" و "اسلام لیبرال و خوش خیم" به امید آشتی با غرب مردم را در انتظار و سکون نگاه دارند. باید به جدال جریاناتی که با ترساندن مردم از قترتگیری چماقدارانی مثل شریعتمداری ها جامعه را به رضایت دادن به "جمهوری اسلامی خوش خیم" تشویق میکنند، رفت. باید جریاناتی که به نام عدالتخواهی و سوسیالیسم و آزادیخواهی "سرمایه داری انسانی و عادلانه" را تبلیغ میکنندو مردم را به "آزادیهای نیم بند" و قبول "خفقان کمتر" دعوت میکنند، رفت. باید کل این جریانات را نقد، افشا و مزوی کرد.

دانشجویان کمونیست باید پرچمداران مبارزه سیاسی و عملی در دانشگاه‌ها باشند. هر امری در دانشگاه به دانشجوی کمونیست مربوط است از غذای بد دانشگاه تا فشار های سیاسی و خفقان حاکم در خوابگاه و دانشگاه، از وضعیت نابسامن خوابگاهها تا آپارتاید جنسی در دانشگاه همه و همه به دانشجویان کمونیست مربوط است و کمونیستها باید در راس اعتراضات دانشجویی قرار بگیرند. این خصلت کمونیسم دخالتگر، کمونیسم نوع داب است. باید از هر امکانی برای ابراز وجود سیاسی و فعالیت سیاسی استفاده کرد. نباید در هیچ نوع فعالیت علنی و قانونی، فعالیت در چارچوب توزان قوای موجود، را به روی خود بست. باید در مقابل جریانات و محافلی که به نام مارکسیسم و کمونیسم عملا پاسیفیسم را تبلیغ میکنند، جریاناتی که تصویری آکادمیک، غیر دخالتگر و غیر متحزب از کمونیسم را تبلیغ میکنند، از کمونیسم دخالتگر،

کمونیسم متشکل دفاع کرد. باید در جدالی نظری سیاسی و عملی بی ربطی شان به کمونیسم ومارکسیسم و آزادی و سعادت بشر و پاسیفیسم شان را نشان داد.

دانشگاه سنتا سنگری مهم در دفاع از آزادی و برابری، دفاع از برابری زن، سدی علیه خفقان و استبداد بوده. کمونیستها باید دوباره این سنگرا فتح و از آن خود کنند. و این زمانی اتفاق خواهد افتاد که کمونیستها بتوانند هم دشمن خود و هم رقبای خود را در صحنه سیاست عقب برانند، زمانیکه بتوانند در دل یک مبارزه سیاسی بعنوان نماینده آزادیخواهی و برابری طلبی، در تقابل با تمام جریانات بورژوازیی راست و چپ آن، قد علم کنند.

خوشبختانه تجربه قدرتگیری کمونیسم در دانشگه، تجربه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، که در دل چنین تقابلها و کشمکشهایی شکل گرفت و رشد کرد، هنوز زنده است و مهمتر از آن حزب حکمتیستی که نقش جدی و مهمی در این تجربه داشت امروز کماکان در راس این تقابل و مبارزه سیاسی ایستاده است.

کمونیست: با نگاه امروز به تجربه داب و شانزده آذرهای سالهای قبل، شما آن تجربه را امروز چگونه ارزیابی میکنید؟ حزب حکمتیست، بخصوص در تجربه داب، از نظر نفوذ سیاسی و میزان اعتبار، جایگاه ویژه ای دارد. جایگاهی که حتی دشمنان کمونیسم در ایران، به آن باور دارند. درسهایی آن تجربه، دستاوردهای آن، و میراث آن برای نسل امروز دانشجویان کمونیست در دانشگاهها را، چگونه می بینید.

آذر مدرسی: تجربه داب را نباید به شانزده آذر محدود کرد. شانزده آذر ها یا ۸ مارس ها و اول مه ها گوشه هایی از ابراز وجود قدرتمند و علنی داب و کمونیسم در دانشگاه ها بود که توجه جامعه و همینطور جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب را به خود جلب کرد. تجربه داب و موجودیت داب خیلی فراتر از این است.

داب به نظر من یکی از ارزشمند ترین و شورانگیزترین تجربه کمونیستها در سازمان دادن یک مبارزه سیاسی توده ای و علنی با افق کمونیستی آزادیخواهی و برابری طلبی است. قطعاً میتوان از زوایای متفاوتی تجربه داب را بررسی کرد من در اینجا به مهمترین تجربیات داب و تاثیر آن بر دانشگاه، کمونیسم و رابطه کمونیستها و جامعه میپردازم.

برای اولین بار در تاریخ "جنبش دانشجویی" کمونیستها دانشگاه را نه فقط در جدال با جریانات سیاسی راست که در جدال به قدرت حاکمه در ایران، جمهوری اسلامی، فتح کردند.

در دوره ای که فضای تهدیدات نظامی غرب و جنگ روی جامعه سنگینی میکرد، دوره ای که نق های "اصلاح طلبان" دیگر محلی از اعراب

نداشت، دوره ای که جریانات بورژوازیی بدنبال رژیم چینج به همه راه حلهای دول غربی منجمله حمله نظامی یا رفراندم برای تحویل گرفتن قدرت از جمهوری اسلامی دل بسته بودند و این اوج رادیکالیسم و سرنگونی طلبی شان بود. در دوره ای که جمهوری اسلامی بیشترین استفاده را از فضای جنگی میکرد، دانشگاه را عملا به پادگان تبدیل کرده و فضای اختناق و سرکوب را حاکم کرده بود. این کمونیستهای متشکل در داب بودند که با صفی مستقل و به تنهایی پرچم مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی را با شعار "آزادی برابری" در دانشگاهها بر افراشتند و جنبش توده ای و سازمان یافته عظیمی را که از دانشگاه تهران تا مشهد و مازندران و سندج و شیراز را در بر گرفته بود، راه اندختند.

داب از طرفی با شعارهای "دانشگاه پادگان نیست!"، "نه به جنگ!"، "آزادی، مساوات، تحریم انتخابات!"، "نه به آپارتاید جنسی!" به سازمان دادن مبارزه ای سیاسی و علنی و توده ای علیه جمهوری اسلامی دست زد و از طرف دیگر به تقابل با جریانات مختلفی مانند انجمنهای اسلامی و دفتر تحکیم وحدت، جریانات قوم پرست و جریانات لیبرال در دانشگاه دامن زد. تقابلی که در همه ابعاد سیاسی، تئوریک، عملی و سازمانی آن در جریان بود. دانشگاه صحنه این کشمکشا بود. کشمکشی که در یکطرف آن کمونیستها (داب) بودند و در طرف دیگر کل جریانات بورژوازیی در قدرت و در اپوزیسیون. داب در دل این تقابلها و با جلب بخش وسیعی از دانشجویان آزادیخواه و چپ به خود به قطبی قوی در دانشگاه تبدیل شد و توانست دانشگاه را به سنگری مهم در دفاع از آزادی و برابری، علیه جنگ، علیه الترناتیوهای بورژوازیی و ارتجاعی در مقابل جامعه، علیه اختناق در مقابل بورژوازی تبدیل کند.

همانطور که اشاره کردم داب و جدالهایی که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب عملا در آن دخیل بودند به دانشگاه محدود نمیشد. اعلام مفاد "بیانیه حقوق جهانشمول انسان"* مبنی بر "ممنوعیت استثمارانسان"، "حق هر کودک برای یک زندگی شاد، ایمن و خلاق و تضمین رفاه و سعادت هر کودک، مستقل از وضعیت خانوادگی"، "غیر مذهبی و غیر قومی بودن دولت و نظام انره جامعه" و "آزادیهای بی قید و شرط بیان، فعالیت سیاسی، اعتصاب و احزاب" از طرف داب، دفاع عملی از جنبش کارگری، برگزاری اول مه در دانشگاه ها با حضور فعالین کارگری، دفاع از برابری زن و مرد و برگزاری ۸ مارس های وسیع در دانشگاههای مختلف همه و همه سمپاتی عظیم طبقه کارگر و کارگران کمونیست، سمپاتی جنبش دفاع از حق زن را به سرعت به داب جلب کرد و آنرا به یک جریان بانفوذ و معتبر کمونیستی، به نقطه امیدی در جامعه تبدیل کرد.

داب نشان داد هیچ جریان چپی بدون یک افق کمونیستی ماکرو در مورد جامعه و آینده آن بدون یک پرچم کمونیستی مستقل، بدون متحد و متشکل شدن کمونیستها در سازمان و حزب خود و بدون صفی متحد و روشن بین از فعالین و شخصیتهایی با نفوذ و معتبر و دخیل در مبارزه سیاسی، نمیتواند پا بگیرد و دوام داشته باشد.

←

اما بطور قطع برای اکثریت عظیم مردم جهان، این پایان کار نیست. بشریت به یک بازگشت به اصل انسانی خود نیاز دارد؛ به جهان آزادی و برابری؛ به جهان کمون پاریس و انقلاب اکتبر، به دنیای سوسیالیسم و هویت جهانشمول انسان که نقطه پایانی بر سیاهی دنیایی است که خالقین داعشها، الشبابه‌ها و بوکوحرامها برایشان ساخته اند.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست (خط رسمی)	
	
۴ دسامبر ۲۰۱۴	

شبح داب بر فراز دولت ...

قطعا بدون این مختصات داب قادر نبود در مقابل دستگاه سرکوب یکی از دیکتاتورترین رژیمهای قرن مقاومت کند. این قدرت داب بود که به آن امکان داد علیرغم دستگیری ها، علیرغم سرکوب، اجازه دست درازی جمهوری اسلامی به فعالین داب را ندهد. در تاریخ حکمیت جمهوری اسلامی هیچ جنبشی نتوانسته اسرای خود را از چنگال دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی نجات دهد.

حقوق جهانشمول انسان

مقدمه

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و اختناق سیاسی، آزادی از اجبار و انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شکوفائی خلاقیت‌های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری در برخورداری از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه جامعه.

اکثریت عظیم مردم جهان اما نه از آزادی بهرمند هستند و نه به امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه، که خود خالق آن هستند، دسترسی دارند. مقررات زندگی مادی و معنوی انسان به تولید برای سود وابسته است. استثمار و انقیاد اقتصادی توده عظیم انسانی قانون حاکم بر جهان است و مقتضیات تولید سود و سود آور نگاه داشتن صدها میلیون انسان منطق نظام سرمایه‌داری است. فقر و محرومیت، تبعیض و نابرابری، اختناق و سرکوب سیاسی، جهل و خرافه و عقب ماندگی فرهنگی، بیکاری، بی‌مسکنی، ناامنی اقتصادی و سیاسی، فساد و جنایت همگی مصائب و محرومیت هائی هستند که هر روز از نو در متن سرمایه داری مدرن امروز، به عنوان اجزاء لایتنج‌زای این نظام، باز تولید میشوند.

آزادی بشر از نظر بورژوازی، در اساس، آزادی استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پای حقوق بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودی تصویر میشود که استفاده از آن برای اکثریت کسانی هم که شامل آن شده‌اند ممکن نیست. آزادی و برابری با انقیاد اقتصادی متناقض است. حقوق بشر سرمایه داری با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگوي نیاز انسان باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادی و برابری انسانها نیست. ایزلر جلویی‌ری از طغیان مردم آزادیخواه و برابری طلب است. وسیله‌ای برای ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد عمیقتر حقوق بشر و درک تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه‌داری است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویر روشنی از مبنای حقوق انسان را بدست میدهد. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر نقطه جهان میداند و برای تحقق آن میکوشد.

اعلام حقوق جهانشمول انسان بعلاوه در متن تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و نقشی که حزب کمونیست کارگری حکمتیست بر عهده دارد اهمیت ویژه خود را دارد. جامعه ایران دستخوش یکی از عظیم ترین تحولات تاریخ خود است. جمهوری اسلامی در شرف سرنگونی است و مردم ایران میتوانند و باید علاوه بر سرنگونی جمهوری اسلامی نظامی را بنا نهند که در آن آزادی و برابری در عمیق‌ترین و وسیعترین سطح فردی و اجتماعی متحقق گردد.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی

در عین حال داب توقع و انتظاری بالا را از کمونیسم در جامعه شکل داده است. تجربه داب تصویری از کمونیسمی رادیکال، عدالتخواه، برابری طلب، اجتماعی، توده ای و قدرتمند را در مقابل جامعه قرار داده. امروز هر جریانی بخواهد بعنوان کمونیست در جامعه ایران ابراز وجود کند با الگوی داب و رادیکالیسم آن سنجیده میشود. علاوه بر این داب واقعیت و ماهیت بخشی از جریانات سیاسی چپ از لبرالیسم و پاپسیسم شان تا تبدیل شدن بخشی از این جریانات، نتوتوده

ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست کلیه احزاب سیاسی و کلیه مردم در ایران و جهان را به حمایت جدی از بیانیه حقوق جهانشمول انسان دعوت میکند.

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

مواد زیر حقوق جهانشمول و انکار ناپذیر انسان است. هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند.

هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند.

۱ - حیات پایهای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

۲ - استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هرنوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

۳ - کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

۴ - هرکس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

۵- همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

۶ - هر کودک حق یک زندگی شاد، ایمن و خلاق را دارد. تضمین رفاه و سعادت هر کودک، مستقل از وضعیت خانوادگی، با جامعه است. همه کودکان و نوجوانان باید استاندارد واحدی از رفاه و امکانات رشد مادی، در بالاترین سطح ممکن، را داشته باشند.

۷ - هر فرد، بدون قید و شرط، در داشتن هر عقیده و بیان آن در شکل نوشتاری، شفاهی، هنری، یا هر شکل دیگری چه بصورت فردی و چه جمعی آزاد است. نقد هر چیز و انتقاد به کلیه جوانب سیاسی، فرهنگی و اخلاقی و ایدئولوژیکی جامعه، همچنین اعتراض و اعتصاب کردن بصورت فردی یا جمعی حق بی قید و شرط هر فرد است. هر فرد میتواند هر حزب یا تشکلی را ایجاد کند و یا به چنین نهادهائی بپیوندد.

۸ - داشتن حرمت و شخصیت حق هر انسان است. هر نوع افترا، هتک حرمت ممنوع است. هر نوع تبلیغ نفرت یا برترتی مذهبی، ملی، قومی، نژادی و جنسی ممنوع است.

۹ - تفتیش عقاید و تحمیل عقاید ممنوع است. هر کس آزاد است که درباره نظرات و اعتقادات شخصی خود سکوت کند. هرنوع تحریکات و تهدیدات علیه بیان آزادانه نظرات افراد ممنوع

ایستها، به نمایندگان وزارت اطلاعات و پاپوشهای امنیتی دوختن شان علیه فعالین داب درست زمانیکه در زندانهای جمهوری اسلامی بودند را در مقابل جامعه گذاشت.

داب کمونیسم اجتماعی دخالتگر و رادیکال دوره معاصر را روی زمین سفت و در میدان یک مبارزه سخت و رودرو شکل داد. سازندگان و رهبران تجربه ارزشمند داب که با فداکاری و تلاش چنین تجربه ای را ممکن کردند جای شایسته

است.
۱۰ - شرکت مستقیم و مستمر در امر حاکمیت حق هر فرد است. مقامات و نهاد های دولتی و ارگانهای اداره امور از بالا تا پایین باید منتخب مردم باشند. مردم حق انتخاب و عزل کلیه مقامات و پست های سیاسی و اداری در کشور را دارند. کلیه افراد بزرگسال از حق رای همگانی و برابر برخوردارند و حق دارند برای هر نهاد و ارگان نمایندگی و یا احراز هر پست و مقام انتخابی کلنید شوند.

۱۱ - دولت، ارگانهای اداره امور یا مقامات مختلف به خودی خود هیچ حقی در مقابل مردم، چه بصورت فردی و چه بصورت جمعی، ندارند مگر اینکه مردم این حق را به صراحت به آنها داده باشند.

۱۲ - دولت و نظام اداره جامعه باید تماما غیر مذهبی و غیر قومی باشد. هرنوع کمک دولت به اشاعه هر مذهب یا دادن هرنوع مضمون یا ارجاع مذهبی، قومی و یا ملی به قوانین ممنوع است. هر نوع ارجاع به مذهب، قومیت یا ملیت افراد در قوانین و در اوراق هویتی و اداری مربوط به آنها ممنوع است.

۱۳ - داشتن یا نداشتن مذهب، بی قید و شرط آزاد است. مذهب از دولت و آموزش و پرورش جداست. هرنوع اجبار فیزیکی و روحی برای پذیرش مذهب ممنوع است. انتخاب یا عدم انتخاب مذهب امر بزرگسالان است. کودکان و نوجوانان از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی مصون باید باشند. جلب افراد غیر بزرگسال به فرقه های مذهبی و مراسم و امکن مذهبی ممنوع است. تدریس دروس مذهبی، احکام مذهبی و یا تبیین مذهبی موضوعات در مدارس و موسسات آموزشی ممنوع است.

۱۴ - تعیین مذهب رسمی و زبان رسمی اجباری ممنوع است.

۱۵ - سلامتی حق هر فرد است و هر کس حق دارد از کلیه امکانات جامعه امروزی برای مصون داشتن خود از صدمات و بیماری ها برخوردار گردد و از امکانات بهداشتی و درمانی در جامعه استفاده کند.

۱۶ - برخورداری از یک محیط زیست سالم و ایمن حق هر انسان است.

۱۷ - معاشرت و زندگی اجتماعی حق هر انسان است. هر نوع جداسازی و محروم سازی افراد از محیط اجتماعی و امکان معاشرت با دیگران ممنوع است.

۱۸ - جستجو و اطلاع از حقیقت در مورد کلیه جوانب زندگی اجتماعی حق هر کس است. سانسور، و کنترل بر اطلاعاتی که در اختیار شهروندان قرار میگیرد ممنوع است.

۱۹ - آموزش حق هر فرد است. هر کس حق دارد از امکانات جامعه امروزی برای ارتقای دانش و تخصص خود و یا آشنائی با دست آوردهای فکری و عملی بشریت زمان خود برخوردار شود. دسترسی به کلیه امکانات آموزشی موجود درجامعه و استفاده از آنها حق هر کس است.

۲۰ - هر سالمند حق یک زندگی شاد، خلاق و ایمن را دارد. هرکس حق دارد در دوره سالمندی، مستقل از موقعیت مادی خود، از بهترین امکانات زیستی، درمانی و بهداشتی بهرمند گردد. تضمین

و ویژه ای در جنبش کمونیستی در ایران دارند.

* بیانیه حقوق جهانشمول مصوب حزب حکمتیست

http://hekmatist.com/bayanye.htm

این حقوق برای سالمندان با جامعه است.

۲۱ - آزادی بی قید وشرط سکونت، سفر و نقل مکان حق هر فرد بزرگسال است. هر کس بدون قید و شرط حق دارد به هر کشور سفر کند و یا در هر کشوری اقامت گزیند.

۲۲ - هرکس میتواند با پذیرش تعهدات حقوقی شهروندی، شهروند جامعه شود.

۲۳ - زندگی خصوصی افراد - محل زندگی، مکاتبات و مراسلات و مکالمات فرد از هر نوع دخالت توسط هر مرجعی مصون است.

۲۴ - هرکس در انتخاب لباس آزادی بی قید و شرط دارد. هر نوع شرط و شروط رسمی و یا ضمنی بر پوشش مردم، از زن و مرد، در امکان عمومی ممنوع است.

۲۵- هر کس حق دارد از شرکت در جنگ و یا هر فعالیت نظامی که با اصول و اعتقادات وی مغایرت داشته باشد امتناع نماید.

۲۶ - برقراری رابطه آزاد و داوطلبانه جنسی حق انکار ناپذیر همه کسانی است که به سن قانونی بلوغ جنسی رسیده اند. روابط جنسی داوطلبانه افراد بزرگسال با هم، امر خصوصی آنهاست و هیچکس و هیچ مقامی حق کنکاش و دخالت در آن و یا اعلان عمومی آن را ندارد.

۲۷ - رابطه جنسی افراد بزرگسال (بالای سن قانونی بلوغ)، با افراد زیر سن قانونی، ولو با رضایت آنها، ممنوع است.

۲۸ - قضات، دادگاه ها و سیستم قضایی بلحاظ حقوقی مستقل هستند. انتخاب و عزل قضات و سایر مقامات قضایی حق مردم است.

۲۹ - برپائی دادگاه های ویژه ممنوع است. کلیه محاکمات باید علنی برگزار گردند.

۳۰ - همه افراد در مقابل قانون مساوی هستند. هیچ مقام یا فردی مصونیت قانونی ندارد. هر کس بی قید و شرط حق دارد علیه هر مقام دولتی در دادگاههای عادی اقامه دعوا کند.

۳۱ - هرکس حق دارد از ادای شهادت علیه خود یا اعتراف خودداری کند.

۳۲ - اصل در کلیه محاکمات بر برانت متهم است. برخورداری از امکان رسیدگی و محاکمه منصفانه حق هر فرد است. هر نوع شکنجه، ارباب، تحقیر و اعمال فشار فکری و روانی بر افراد بازداشتی، متهمین و محکومین مطلقا ممنوع است و مباررت به آن جرم جنایی محسوب میشود. کسب اعتراف با تهدید و تطمیع ممنوع است.

۳۳ - مجازات اعدام و حبس ابد یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد تحت هر شرایطی ممنوع است.

بیانیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به مناسب ۱۶ آذر ۱۳۸۶

دانشگاه پادگان نیست!

مقدمه کمونیست: ۱۶ آذر و *اعتراضات آزادیخواهانه دانشجویی در جامعه ایران بعد از بیش از دو دهه سرکوب مکرر، بعد از انقلاب فرهنگی و کشتار وسیع و پاکسازی محیط های تحصیلی از کمونیستها و آزادیخواهان، در دهه ۹۰ وارد دوره ای دیگر از حیات خود شد. دوره ای که چپ برای اولین بار روی پای خود ایستاد و مستقیم و به نام خود جامعه را مورد خطاب قرار داد و آزادیخواهانه ترین مطالبات خود را رو به جامعه بیان کرد و توجه و سمپاتی دهها میلیون انسان را به خود جلب کرد. دوره ای که توده وسیعی از جوانان آزادیخواه در تمام مراکز تحصیلی و دانشگاههای ایران زیر چتر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب متحد شدند. مناسبیت ۱۶ آذر ۸۶ اوج عروج نسل جوان آزادیخواه در سراسر ایران بود. امروز جامعه و انسان متمدن از چپ خود در دانشگاهها همان توقع را دارد و آزادیخواهی را به معیار ارزشهای آزادیخواهانه و مطالبات و شعارها و افق آن دوره کمونیستها در دانشگاه می‌سنجد. بی شک بازخوانی آن تجربه نیاز جدی نسل جوان آزادیخواه و کمونیست امروز است. اینجا و به همین دلیل بیانیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب به مناسبیت ۱۶ آذر ۱۳۸۶ را درج میکنیم و بازخوانی آن تجربه را به همه فعالین و مدافعان آزادی و برابری و خصوصا نسل جوان در دانشگاهها توصیه میکنیم:*

دانشگاه پادگن نیست!

۱- رویارویی با سیاست بسط و تشدید سرکوب سراسری جامعه هم اینک پیش شرط بقا و تداوم حرکت هر جنبش مترقی اجتماعی – اعم از جنبش کارگری ، دانشجویی ، زنان و جوانان آزادی خواه – است . به نظر می‌رسد که این سیاست ، همچون ضرورت حفظ حیات سیاسی مجریان آن در ارباب فعالین اجتماعی و عقب راندن جنبشهای پیشتاز جامعه مؤثر واقع شده است . در پس این پیروزی گذرا اما حقیقت دیگری مستتر است و آن انسداد مسیرهایی ست که دستگاه سیاسی کنونی ایران تا پیش از این با حرکت بر روی آنها بازتولید قدرت خود را تضمین می نمود . صعود شاخص سرکوب سیاسی و اجتماعی حاکمیت به تراز مشابه رژیمهای کودتاچی و شبه فاشیستی تاریخ ، نشانه ی پایان دورانی ست که هیئت حاکمه ی ایران امر نارضایتی های عمیق اجتماعی را با نسخه های ژ اعتبار ساقط شده ای چون « تخذیر ایدئولوژیک توده ها » و یا « تعبیه سوپاپ اطمینان اصلاحات » مهار می کرد.

۲- فضایی از این دست ، زد و خوردهای داخل حاکمیت را به سمت عروج فرصت طلبانه ی جناح به اصطلاح منتقد دولت هدایت می‌کند . این جریل با تلاش برای اختفای کارنامه سی ساله ی خود در خلق جامعه ای آکنده از آسیبهای فردی و اجتماعی مردم ایران و نیز با انکار ارتباط ارگانیک خود با باند حاکم بر دولت - همچون دو عضو زنده ی لازم برای تداوم زیست سیاسی کلیت سرمایه داری ایران – هدف و برنامه ی کنونی خود را قبضه ی مجدد قوای مجریه و مقتنه در رقابت با جناح مقابل، از طریق مصادره ی نیروی جنبشهای اصیل اجتماعی – به ویژه جنبش کارگری ، دانشجویی و زنان – تعریف کرده است.

۳- محصول منطقی سیاستهای ارتجاعی امپریالیسم به رهبری آمریکا در منطقه ، در ادامه ی مواجهه ی گزیر ناپذیر آن با رژیم سیاسی نامتعارف ایران ، امروز – پس از تحمیل تحریمهای سنگین اقتصادی – به مرحله ی عبور از سرحدات رعب

آور حمله ی نظامی رسیده است . تهدید جنگ – جنگی به مراتب وسیعتر و خانمانسوز تر از جنگ عراق – هم اینک در واکنشها و تحرکات آمریکا و متحدینش در قبال ایران دیده می شود . باقی مانده ی جامعه ی چند ده میلیونی ایران پس از تهاجم نظامی امپریالیسم ، مجموعه ای خونین از باندهای گانگستری ، گروههای فالانژ آدم کش و دارودسته های قومی و بنیاد گرایی خواهد بود که در جدال با یکدیگر و با مدنیت جامعه ، عرصه ی حیات اجتماعی عموم مردم را با ترور ، بمب گذاری ، نسل کشی ، عملیات انتحاری و تاخت و تازهای مسلحانه متلاشی می کنند . بازگرداندن ایران به سامان اولیه خود در صورت تحقق این سناریو ، در کوتاه مدت به غایت بعید به نظر می رسد . حتی کوچکترین احتمال وقوع این وضعیت ما را به الزام توده ای کردن این شعار رهنمون می شود که : « دست جانبیکار امپریالیسم از زندگی مردم ایران کوتاه » !

با در نظر گرفتن شرایط داخلی و موقعیت بین المللی ایران ، اکنون تکلیف سنگینی بر دوش جنبشهای مترقی اجتماعی ، از جمله جنبش دانشجویی نهاده شده است . دانشگاه اکنون نیاز حیاتی به مقاومت در برابر پروژه ی سلب ابتدایی ترین حقوق صنفی ، سیاسی و اجتماعی دانشجویان را درک می کند . پایمال شدن مستبدانه ی بخش وسیعی از حقوق صنفی دانشجویان ؛ بازداشت ، شکنجه و حبس فعالین دانشجویی ؛ توقیف نشریات و تشکلهای مستقل دانشگاه ؛ اخراج و منع از تحصیل سلیقه ای دانشجویان ؛ صدور گسترده و بی سابقه ی احکام انضباطی ، تشدید فشار بر آزادی های دختران دانشجو و در یک کلام نظامی و امنیتی شدن مسلم فضای دانشگاه ، بیانگر ضرورت مقاومت همه جانبه ی دانشجویان در برابر سیاستهای عوامل سرکوب جنبش و تبدیل دانشگاه به مقر نظامی و دفاعی جناحین حاکمیت است ؛ « دانشگاهی که به اصرار و اعتقاد ما پادگان نیست » !

با این همه عقیم گذاشتن مساعی و تکاپوی هر دو جناح معلوم الحال دستگاه سیاسی ایران در امر مصاحره به مطلوب فضای اعتراضی دانشگاه برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی خود ، و نیز مخالفت فعالانه با هرگونه دخالت خارجی – اعم از نظامی و غیر نظامی – و روشنگری پیرامون ابعاد فاجعه ای که با آغاز تهاجم ارتشهای امپریالیستی به ایران متحقق خواهد شد ، به همان میزان ضروری ست . به باور ما یگانه طریق استمداد از نیروی مستقل دانشجویی در امر احیای حقوق صنفی ، اجتماعی و سیاسی دانشجویان و عقب راندن فشارهای حاکمیت بر دانشگاه و خنثی ساختن توطئه ی مصادره ی جنبش دانشجویی به نفع جناحین قدرت و نیز مقابله با تحقق سناریوی دخالت خارجی و حمله ی نظامی به ایران ، جز متشکل شدن دانشجویان سراسر کشور – اعم از فعالین سیاسی ، صنفی و فرهنگی دانشگاهها – در تشکلی سراسری برای پیگیری مطالبات بر حق دانشجویان چیز دیگری نیست . این بیانیه به نوبه ی خود فراخوانی ست رو به تمامی دانشجویان برای حرکت به سمت ایجاد این تشکل ، با اتکا به نیروی مادی و فکری بدنه ی دانشجویی و با مرزبندی قاطع در برابر هرگونه قدرت فرادانشجویی و فرا مردمی .

درک این حقیقت که جنبش دانشجویی مکلف است تا تحلیل عینی خود از وضعیت موجود را به تملی حوزه های مبارزاتی جامعه – به ویژه عرصه ی نبرد جنبشهای کارگری و زنان – ارائه داده و بر مبنای آن بسیج نیروهای اجتماعی حول برنامه ای برای نجات جامعه را تسهیل و تسریع نماید ، مخاطب این فراخوان را از محدوده ی دانشگاه به گستره ی جامعه گسیل می کند .

زنده باد آزادی و برابری
دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاههای ایران

کونیست ۱۹۰

"داب"، آتش زیر خاکستر

به مناسبت هفتمین سالگرد یک سرکوب

فواد عبداللهی

دو هفته دیگر ، قریب به هفت سال از سرکوب و هجوم همه جانبه جمهوری اسلامی به تشکل “دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب” در ۱۶ آذر ۸۶ می‌گذرد. هفت سالی که جزو روند سپری شدن معمولی تاریخ ایران نبود. نه جنبش بورژوا لیبرال ایران تحت پرچم سبز، و نه قیل و قال دولت “تدبیر و اعتدال” امروز ، هیچکدام پاسخ و آرمان طبقه کارگر و زنان و جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی در جامعه نبوده و نمیتواست باشد. “داب” استثنا نبود، پیروزی این یا آن سازمان و گروه نبود؛ بلکه نخستین جلوه قاعده ای بود که بعد از این تا در هم کوبیده شدن افق سرمایه داری در ایران، یک چشم انداز و پرچم متفاوت را در تاریخ آن جامعه و “گود سیاست” در دانشگاه ها به اهتزاز در آورد: پرچم آزادی و برابری! پرچم کمونیسم طبقه ای که منفعتی جز رهایی انسان ندارد. پرچمی که نژاد و زبان و رنگ پوست و قومیت و مذهب و جنسیت را برسمیت نمیشناسدو در مقابل تفرقه و تبعیض و هویت های جعلی و ساختگی می ایستد؛ و همین ویژگی، “داب” رادر ابعاد توده ای در دانشگاه ها محبوب کرد. اعلام حضور علنی “داب” و غلبه افق کمونیستی بر فضای دانشگاه های ایران، بدون تلاش بی دریغ و جانانه طیف وسیعی از سوسیالیست ها عملی نبود. کمونیسم ایران بعد از کشتار های دهه ۶۰ اولین بار بود که در بعد اجتماعی به نام خود در جامعه ایران وارد صحنه سیاست میشد و خودی نشان داد.

نگاهی به سطح تولید ادبیات و تیراژ نشریات و قلمزنان این تشکل از جمله نشریه “خاک”، گویای یک افق روشن و سمت گیری صریح و علنی سوسیالیستی و ارائه افق و بدیل عملی در مقابل اوضاع آن دوره بود. بی شک “داب” در خیزش

و عرض اندام علنی مارکسیسم و در کارزار تئوریک فعالین آن علیه ناسیونالیسم، شرق زدگی، اصلاح طلبی و رفرمیسم، پسامدرنیسم و آپارتاید جنسی سهم برجسته ای ایفا کرد. برخلاف مطالبات و مبارزات دانشجویان دهه ۵۰ شمسی که چیزی نبود بجز ملی گرایی “ضد امپریالیستی”، عموم خلقی و جهان سومی، اما رهبران و فعالین “داب”، مطالبات و افق سیاسی دانشجویان را زیر و رو کردند و در مقایسه با نسلهای گذشته، گامها به جلو برداشتند. اهمیت “داب” وقتی آشکار می شود که بباد آوریم که قطب نمای این تشکل، نقد همه جانبه افق های بورژوایی در جامعه، از اصلاح طلبی و امید به غرب تا نقد ستم کشی زن و پادگانی کردن دانشگاه ها بود؛ بطوریکه این جهت گیری دانشگاه را از جولانگاه جریانات ناسیونالیست، رفرمیست و دو خردادی به یک سنگر قوی سوسیالیستی هرچند کوتاه مدت، تبدیل کرد. "داب" بطور واقعی آئینه یک کمونیسم اجتماعی بود و بدین خاطر، پژواک هم سرنوشتی دانشجوی رادیکال و سوسیالیست با جنبش کارگری و جنبش دفاع از حق زن بود. زمانی که جمهوری اسلامی در اوج تعرض خود به آزادی های سیاسی، به معیشت کارگر و در اوج قافیه بافی های هسته ای – ناسیونالیستی بود، زمانی که کل اردوی اپوزیسیون بورژوایی ایران در نگرانی از خدشه دار شدن تمامیت ارضی، چشم به انتظار حمله نظامی آمریکا دوخته بودند، زمانی که دانشگاه ها عملا از سیطره افسردگی سیاسی تحکیم وحدت و انجمن های اسلامی و جریانات قومپرست خالی شد، جریانی پا به میدان گذاشت که افق خود را از آزادی و برابری انسان ها در برخورداری از نعمات زندگی و از جنبش بازگرداندن اختیار به انسان می گرفت. “داب” ثابت کرد که میتوان افق سازش با جمهوری اسلامی، افق آزادی قسطی، افق طبقات دارا، افق اصلاح طلبان و تحکیم وحدتی ها و افق فرودستی زن در دانشگاه ها را پس زد و بر آن غلبه کرد و در عین حال، مبارزه با کل خرافه تزریق شده به جامعه را سازمان داد. اینکه میتوان به خفت



جمهوری اسلامی تن نداد؛ میتوان مبهوت تبلیغات ناسیونالیستی نشد؛ میتوان دستگاه سرکوب و آپارتاید جنسی را از دانشگاه جارو کرد و به این اعتبار میتوان به قدرت خود ایمان داشت و بدون عصای جنبش های بورژوایی روی پاهای خود ایستاد!

فعالین “داب”، بر خلاف چپ های شینامه پخش کن، مخفی نبودند؛ چهره های علنی افقی بودند که به حکم تلاشهای علنی سازمان گرانه و تئوریک خود، به رهبران محبوب و شناخته شده مبارزات دانشجویی تبدیل شدند. فعالیت علنی زیر عبای توحش جمهوری اسلامی البته که هزینه داشت: تحمل زندان و شکنجه، ار عاب خانواده های آنها، خطر مرگ و بعضا اجبار به قبول تبعید را رهبران و فعالین “داب” با جسارت تمام تحمل کردند تا افق کمونیستی در تاریخ ایران جا پای باز کند.

"داب" توانست به نیروی خود، شکلی از مبارزه و قالبی از تشکل را بدست دهد که هم خواسته های صنفی و هم مطالبات سیاسی، هر دو را در بر گیرد. از مبارزه برای امکانات و آسایش در خوابگاه ها و سلف سرویس های دانشجویی تا خواست آزادی و برابری، نه به جنگ و نظامی کردن دانشگاه ها، آزادی کارگران زندانی و برگزاری ۸ مارس ها در دفاع از برابری زن و مرد، میدان فعالیت وسیع و اجتماعی “داب” و موضوع مبارزات تحت هدایت آن بود. در مقابل چشمان ناباور همه “داب” توانست هم خواسته های صنفی و هم خواسته های سیاسی را زیر یک چتر واحد گرد آورد و پوشش دهد.

عمر “داب” کوتاه بود؛ با حمله دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، محیط دانشگاه ها برای تحرک مجدد نهادهای وابسته به جناح های رژیم اسلامی، “بی خطر” و مناسب شدند. از آن زمان تا به امروز، تلاش برای حاکم کردن افق امید به بالایی ها و مذاکرات با آمریکا، افق ضدیت با کمونیسمو آرمان مساوات طلبی، افق ستم بر زنان و افق “انتظار” و ادامه ارتجاع است که در محیط های دانشجویی در دستور کارشان است. ناگهان، همه لیبرالها و اصلاح طلبان برای “کار” در چهارچوب قوانین از پیش تعریف شده نظام، به آرزوی عظمت وطن ایرانی - اسلامی در دانشگاه ها دوباره بار دادند و "معتدل" شدند. اگر “داب” سرکوب نمی شد محال بود که جدال و کشمکش سیاسی در دانشگاه ها و به تبع آن در جامعه ایران به درون جمهوری اسلامی بلغزد. محال بود بر سر سکولاریسم و جنبش جدایی مذهب از دولت حجاب کرد؛ محال بود جنبش رهایی زن در ایران را به گل و بته زهرا رهنوردها سنجاق کرد؛ محال بود “امید به تغییر” را در دالان های دولت “اعتدال و تدبیر” جستجو کرد؛ کل سرمایه داری ایران از پوزیسیون تا اپوزیسیون، از داخل تا خارج در یک تحول اساسی شریک بودند و هنوز

←

اعتراضات دانشجویی، افق ها و چشم انداز ها

کورش مدرسی

مقدمه:

نوشته "اعتراضات دانشجویی، افق ها و چشم اندازها" متن سخنرانی مفصل کورش مدرسی در مورد اعتراضات دانشجویی در یک دوره معین است که چپ در دانشگاه حرف اول را میزد و" دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" در راس اعتراضات دانشجویی بودند. کورش مدرسی در این بحث مسائل و سوالات مختلفی را که در آن دوره مطرح بود جوب میدهد. از بررسی آن تاریخ، تجربیات آن، دیدگاههای مختلف و سنتهای سیاسی مختلف در برخورد به آن پدیده، کار عتی و قانونی، رابطه تشکلات علنی و حزب کمونیستی و مخفی و... علاوه بر اهمیت پرداختن به تجربه عروج چپ و کمونیستها در دانشگاه و آن تجربه تاریخی مهم، بسیاری از این سوالات امروز نیز در مقلیل هر کمونیستی در دانشگاه و در محیطهای دیگر قرار دارد. بسیاری از این مسائل همین امروز مورد سوال و مورد بحث و بازبینی در میان نسلی از جوانان کمونیست و چپ در کانونهای سیاسی و فکری و در محافل چپ و کمونیست در ایران است. امروز که در آستانه ۱۶ آذر سال ۱۳۹۳ هستیم، با توجه به اهمیت این بحثها و جوابهای کورش مدرسی آنرا در این شماره کمونیست تجدید چاپ میکنیم و توجه همه فعالین کمونیست در ایران و خصوصا در دانشگاه را به خواندن این بحث فرا میخوانیم.
کمونیست

تاریخچه:

این متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کورش مدرسی تحت عنوان "اعتراضات دانشجویی افق ها و چشم انداز ها" در جلسه اعضای حزب در لندن در تاریخ ۱ ژوئن ۲۰۰۸ - ۱۲ خرداد ۱۳۸۷ است. فایل های صوتی این سخنرانی در صفحه اینترنتی کورش مدرسی (www.koorosh-modaresi.com) قابل دسترس هستند. این متن به همت محمد فتوحی پیاده و توسط سخنران انیت شده است.

داب"، آتش زیر ...

هم هستند که: “باید همه چیز را از رادیکالیسم و حق زن تا آزادی های سیاسی معامله کرد بلکه بتوان مبارزه را در چهارچوب جمهوری اسلامی نگاه داشت”؛ کل بورژوازی ایران و نماینده آن یعنی جمهوری اسلامی، خوب فهمیده است که در صورت رادیکالیزه شدن مبارزه در سطح جامعه، پای حق اعتصاب و تشکل و اعتراض کارگر، پلی سکولاریسم و مطالبات پیشرو زنان به سیاست بل خواهد شد. بنابراین هجوم به “داب” در واقع، پیش درآمد حذف افق کمونیسم اجتماعی از صحنه سیاست ایران و همزمان چپاندن اعتراضات توده ای در قالب جنبش های بورژوایی بود. معلوم شد که پشت پرده دموکراسی خواهی دولت، نهادها و جناح بندی های آن در ایران، افق سود سرمایه، تحمیل اختناق و ستمکشی زن لم داده است. با مروری بر دستاوردهای “داب” و سرکوب وحشیانه آن می توان مشاهده کرد که تا امروز چه گند و کثافتی بر فضای دانشگاه ها سایه انداخته است. افق "انتظار" و "اعتدال" و همگام شدن با جمهوری اسلامی، که حرف زدن از آزادیخواهی



اعتراضات دانشجویی؛ افق ها و چشم

انداز ها

فهرست

- مقدمه**
- ۱ - جنبش دانشجویی: عنوانی گمراه کننده**
- ۲ - اهمیت سیاسی فعالیت در محیط های دانشجویی برای کمونیست ها**
 - الف – دانشگاه سنگر مهم مبارزه سیلی برای طبقه کارگر**
 - ب – دانشگاه پنجره نمایش آرمان های کمونیستی**
 - پ – روشنفکران، طبقه کارگر و آگاهی کمونیستی**
 - ۳ - اهمیت ویژه تحركات این دوره**
 - الف - چپ را در ابعاد اجتماعی در مقابل جامعه قرار داد**
 - ب - آیا حرکت سیزده آذر ماجراجویی بود؟**
 - پ - آیا "داب" شکست خورد؟**
 - ت - ذهنیت ضربه - ذهنیت دستگیری**
 - ث - اولین تجربه چپ بعد از سالیهای شصت**
 - ج – بعضی سوالات عملی جدید**
 - ۴ - جنبه هائی از فعالیت کمونیستی**
 - الف - فعالیت حزب و فعالیت غیر حزبی**
 - ب - کمونیسم قانونی - کمونیسم انقلابی**
 - پ - چپ سنتی و رابطه انقلاب و رفرم**

- ۵ - مشخصات داب**
- الف - داب یک سازمان توده ای است**
- ب - داب یک سازمان قانونی است**
- پ - داب یک سازمان چپ است**
- ت - داب، خطر راست و چپ**
- ث - پیچیدگی رهبری اعتراضات علنی و توده ای**
- ج - فعالیت حزبی و فعالیت غیر حزبی**
- چ - آیا داب یک سازمان است؟**
- ح - داب یک سازمان ایدئولوژیک نیست**
- خ - داب الترناتیو احزاب سیاسی نیست**
- ۶ - چشم انداز داب**
- الف – موقعیت فعلی**
- ب – اهمیت تحکیم موقعیت - گسترش داب - آمادگی برای اول مهر**

۷ - پاسخ به سوالات

مقدمه

با تشکر از رفقای تشکیلات انگلیس که برای این سخنرانی از من دعوت کردند. قبل از اینکه وارد بحث شویم، مایلم چند نکته مقدماتی را توضیح دهم. اول سعی میکنم تعداد زیادی سوال را به دست من رسیده است حتی المقدور ببوشانم. دوم، بحثی را که من اینجا ارائه میدهم نظر شخصی من است و الزاما هیچ ارگانی و یا کمیته تشکیلاتی ای را نمایندگی نمیکند. رفقای که این بحثها را میشنوند یا میخوانند باید رهنمود های تشکیلاتی شان را از کمیته های مسئول شان بگیرند. و بالاخره سوم اینکه مخورات امنیتی مانع از آن میشود که وارد بعضی از جنبه های عملی موضوع بشوم و آن طوری که دوست دارم، یا آن طوری که لازم است، وارد جزئیات و حقایق رویدادها بشوم.

۱ - جنبش دانشجویی: عنوانی گمراه کننده

میخواهم از این شروع کنم که به نظر من عنوان "جنبش دانشجویی" عنوانی گمراه کننده برای تبیین اعتراضات و مبارزات دانشجویان است. این عنوان بیش از آنکه کمکی به روشن شدن اعتراضات دانشجویان بکند اغتشاش بوجود می آورد. پرداختن به این اغتشاش اهمیت دارد زیرا تقریبا همگان برای توضیح اعتراضات دانشجویان از این عنوان استفاده میکنند. از جمله امروز هم موضوع این سخنرانی را کمیته انگلیس جنبش دانشجویی ایران ، دورنما و چشم اندازها معرفی کرده اند. و تنها ما نیستیم. همه از چیزی به اسم "جنبش دانشجویی" صحبت میکنند: جنبش دانشجویی اینطور یا آن طور است؛ جنبش دانشجویی این یا آن کار را باید بکند؛ رسالت جنبش دانشجویی این و یا آن چیز است و غیره. اغتشاش از آنجا شروع میشود که وقتی عبارت

"جنبش دانشجویی" را بکار میبریم این تصور بوجود می آید که گویا دانشجویان بخشی از جامعه هستند که منفعت مشترک و متمایزی دارند. مثل جنبش کارگری، جنبش رهائی زن، جنبش دهقانی و غیره. جنبش کارگری، حتی در ابتدائی ترین سطح، برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کار مبارزه می کند و منفعت مشترک و متمایز کارگران را نمایندگی میکند یا جنبش رهائی زن یک منفعت و یک خواست پایه ای را نمایندگی میکند: برابری حقوقی زن و مرد . می خواهم بگویم که این جنبش ها به طبقات یا بخش هائی ز جامعه ارجاع دارند که یک منفعت مادی واقعی مشترک دارند.

دانشجویان این خاصیت را ندارند. دانشجو، به عنوان دانشجو منفعت مشترکش بسیار محدود است و این منفعت مشترک اتفاقا غالبا موضوع "جنبش دانشجویی" نیست. منفعت مشترک دانشجویان منفعت مشترک صنفی آنها است. اما دانشجو حتی وقتی از سر منفعت صنفی جلو می آید و مبارزه می کند، آن منفعت غالبا بهانه ای برای یک اعتراض سیاسی است. در نتیجه اعتراضات در محیطهای دانشجویی غالبا مضمون سیاسی دارند. به عبارتی پایه این اعتراضات مطالبات سیاسی است. اما دانشجو و دانشگاه یک منفعت واحد سیاسی را هم نمایندگی نمیکند. استفاده از عنوان "جنبش دانشجویی" این تصور را بوجود می آورد که گویا دانشجویان، به اعتبار دانشجو بودن، خواستهای سیاسی مشترکی دارند. این تصور کذب و غیر واقعی و در واقع یک توهم است که بخش مهمی از پوپولیسم و سوسیالیسم بورژوایی از آن بهره میگیرد. یعنی دانشجو و آنچه "جنبش دانشجویی" میخوانند را پدیده های غیر طبقاتی یا ماوراء طبقاتی و انقلابی می نمایانند.

دانشجو بخشی از جامعه با مشخصات ویژه و نه منفعت ویژه است. مشخصات ویژه دانشجو، دانشگاه و اعتراض دانشجویی در جوامع اختناق زده از جمله اینها هستند:

دانشجویان معمولا بخشی از جوانان جامعه هستند که بنا بر مقتضیات سنی شان یک درجه بی قرری و یا یک درجه ای اکتیویسم را با خود دارند. دانشجویان معمولا نه تنها نان آور کسی نیستند بلکه غالبا "نان خور" خانواده هستند. در نتیجه محدودیت های یک کارگر یا کسی که معیشت خود و خانواده اش را تامین میکند را ندارد و به اصطلاح پایش بند نیست و حتی در چارچوب یک جنبش سیاسی یا اجتماعی معین، امکان انخذاشویه، شعار و دامنه مبارزه بسیار میلیتانت تر و مبارزه جویانه تری را دارد. دانشجو غالبا حامل یک عنصر روشنفکری و تحصیل کرده گی است. این عنصر هم مستقل از اینکه دانشجو چه افقی دارد اهرمی در جهت باز کردن افق ها و محدوده های فکری را دارد. اما این گرایش جهت خاصی را نمایندگی نمیکند و دانشجو بنا به تعریف کمونیست یا فاشیست و لیبرال نیست.

سازماندهی و تشکل در محل معنی گزدد.

شاید پر بیراه نباشد اگر بگوییم مهمترین درس برای کمونیست ها از تحولات چند سال گذشته این است که اپوزیسیون بورژوائی چقدر خود آگاه، چقدر ضد کمونیست، چقدر ضد آزادی، چقدر ضد کارگر و چقدر ضد انقلابی است. همراه شدن کل اپوزیسیون بورژوائی در این چند ساله بعد از سرکوب “داب” با جمهوری اسلامی و جناح های آن عمق وحدت طبقاتی این طیف ملون را به نمایش گذاشته است. اگر کسی می خواهد این فضای متعفن دود شود و محو شود باید ابتدا دست پرچم های بورژوایی را چه در بعد سراسری و چه در بعد محلی قطع کند؛ ابراز وجود کمونیسم دخیل و اجتماعی، نمایش اتحاد و تشکل در گوشه گوشه دانشگاه ها، موجودیت مادی و معنوی این افق ها را خمیر خواهد کرد.

همزمان نجات و توسعه سرمایه و دوام و بقای توحش بورژوایی در ایران؛

پیش شرط بر افراشتن مجدد پرچم آزادی و برابری در ۱۶ آذر امسال مرور تجربه “داب”، و به تبع آن سازمان دادن دفاع از خود با ابزارها، شعارها و مطالباتی جدا از اجناس اصلاح طلبانه، لیبرالی، رفرمیستی، ناسیونالیستی، سبز و اسلامی است. برای عقب راندن پرچم های موجود باید دانشجویان را در سطح وسیع حول خواسته های رادیکال و چپ بسیج کرد. نباید اجازه داد که تاکتیک جنبش های بورژوایی بار دیگر مبارزات و اعتراضات دانشجویی را به عقب نشینی، تسلیم و سازش با جمهوری اسلامی بکشاند. استراتژی این جنبش ها، عقیم کردن تحرک رادیکال و مستقل دانشجویان در سطح سراسری است. نباید گذاشت سازماندهی مستقل و ابتکارعمل را از دست اعتراضات دانشجویی در آورند. محک پیشروی چیزی نیست جز نقد و ایزوله کردن این افق ها؛ سلاح نقد در عین حال باید بتواند تخته پرشی به سمت سازمان دادن و اجتماعی شدن مطالبات و اعتراضات جاری در محیط های دانشجویی باشد. به بیان دیگر، ما به ازای عملی هر درجه پیشروی در نقد جریانات موجود، باید در قدرت کار جمعی،

و مساوات طلبی را، آب ریختن در آسیاب دشمنان می داند. جهت حفظ استیلای این افق، برای بی

خطر کردن جنبش کمونیستی و تمحیل عقب نشینی به جنبش رهائی زن، مجریان و نهادهای مختلفی به انجام وظیفه مشغولند. یکی در هیات پاسدار و پلیس کار می کند، یکی در هیات قاضی و قانون و عده ای هم در نقش متفکر و روشنفکر.

بر شانه های سرکوب “داب”، امروز در دانشگاه های ایران، از انجمن اسلامی تا بسیج دانشجویی، از زیبا کلام ها تا متقی ها و شکوری رادها، در رکاب دستگاه تحمیق و سرکوب سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی، به “بحث و اقناع” مشغول اند، یکی پس از دیگری تابلوهای بالارفته نجات میهن سرمایه در دانشگاه ها شده اند و از فرط کثرت دیگر حتی به خاطر سپردن و شمردن همه آنها نیز میسر نیست. “جمهوری ایرانی - اسلامی”، “جمهوری دموکراتیک اسلامی”، “جمهوری اعتدال و تدبیر”، “ناسیونالیسم اسلامی”، “ناسیونالیسم غیر اسلامی”، “جمهوری پارلمانی”، “جمهوری اسلامی با روحانی بدون انصار حزب الله” و ... اینها عناوینی اند که همه به یک اوضاع واحد رجوع می کنند. سرکوب کمونیسم و آرمان برابری طلبی در جامعه و

اعتراضات دانشجویی، افق ها و ...

در جوامع اختناق زده است که محیط دانشگاه و اعتراضات دانشجویی جایگاه ویژه ای را پیدا میکنند. در محیط های دموکراتیک و یا محیطی که آزادی های سیاسی وجود دارد، کسانی که انگیزه و یا نارضایتی سیاسی دارند گروه دانشجویی درست نمیکند، حزب، گروه، سازمان و یا کلوب سیاسی با یک پلاتفرم تعریف شده درست میکنند. یعنی ابزاری را بدست میگیرند که متناسب امر مبارزه سیاسی است. همانطور که مکاتب مختلف فکری و هنری کانون ها و انجمن و کلوب های خاص خود را درست میکنند. دانشجویان هم در بطن همین احزاب و انجمن ها و کانون ها فعالیت میکنند.

در جامعه اختناق زده همه فعالیت ها ممنوع و با بشدت محدود و تحت کنترل هستند. در این جوامع افراد نمی توانند آزادانه حزب درست کنند، نشریه منتشر کنند، نمایشنامه اجرا کنند، جنبش فرهنگی خودشان را راه بیندازند، ابتکارات سیاسی و فرهنگی بزنند، نارضایتی شان را بگویند و حرکت دیگری را سازمان بدهند. در جامعه اختناق زده تنها محیطی که در آن اعتراض سیاسی مخالف سیستم و تلاش فکری "غیر مجاز" به درجه ای در آن تحمل می شود محیطهای دانشجویی است. در نتیجه بنظر میرسد که دانشگاه و محیطهای دانشجویی جانشین احزاب سیاسی، کانون های فکری و هنری و غیره میشوند. در این جوامع تقریبا همه مکاتب هنری، فکری و سیاسی غیر مجاز سرشان به دانشگاه وصل میشود. در جوامع دموکراتیک دانشگاه این نقش را ندارد و بنا به تعریف جای خلاف جریان و یا میلیتانتی نیست. وجود اختناق باعث میشود که اعتراض در محیط های دانشجویی انعکاس وسیع تری در جامعه پیدا کند و این صدای بیشتر و میلیتانتی اعتراضات دانشجویان تصور وجود یک جنبش روی پای خود دانشجویی را تقویت میکند.

بالاخره، دانشگاه یک محیط موقت است. برعکس کارخانه و مزرعه یا بر عکس مسئله جنسیت و غیره، دانشگاه یک محیط موقت، حدود چهارسال، است. دانشجو سال اول تازه وارد است و سال آخر هم امتحان دارد و معمولا آن وسط دو - سه سال از نظر سیاسی اکتیو میشود.

دانشجو تازه بعد از فارغ التحصیل شدن است که در ماتریس جامعه می افتد و به روابط زیربنایی و رو بنایی جامعه چفت میشود. دانشجو وقتی از دانشگاه خارج میشود جذب تحزب به معنی پابرجا تر آن می شود. بحث فعال بودن یا نبودن سیاسی نیست. بحث تعلق خاطر پایدار تر سیاسی و اجتماعی است.

عنوان "جنبش دانشجویی" تشخیص این واقعیت را دشوار میکند. اعتراضات دانشجویان یک پدیده واقعی است که در درون آن منفعت های متفاوت و متناقض اجتماعی و سیاسی را میبینیم که الزاما با منفعت مشترک دانشجویان تناقضی ندارند.

می خواهم بگویم دانشجو بنا به تعریف نه رادیکال است نه چپ است و نه انقلابی، نه مترقی است و نه ارتجاعی. دانشگاه آینه ای در مقابل جامعه است. در دانشگاه همه آن سنت ها و منفعت های طبقاتی که در جامعه وجود دارند نمایندگی میشوند. حتی اعتراض صنفی دانشجویان از این دیدگاه هاو یا جنبش های طبقاتی تاثیر تعیین کننده میگیرند.در شرایط امروز حتی اگر غذای سلف سرویس و خوابگاه ها خیلی بد باشد و حتی اگر شهریه زیاد باشد دانشجوی طرفدار رژیم اعتراض نمی کند. منفعت های صنفی عمیقا تحت تاثیر افقهای سیلسی قرار میگیرند. جنبش واحد دانشجویی هویت واحد و منفعت واحدی ندارد. فضای اعتراضی دانشگاه آینه جامعه است. اینکه در این فضا کدام سنت اعتراضی دست بالا را پیدا میکند به این برمیگردد که در جامعه کدام سنت دست بالا را دارد.

اشاره کردم القاء اینکه دانشجویان و "جنبش دانشجویی" بنا به تعریف خصلت طبقاتی و سیلسی خاص و پیشرو و گاه انقلابی دارند اغتشاشی است که انواع پوپولیست ها و کمونیسم بورژوایی از آن استفاده کرده اند. اینها، دانشجو، کارگر و دهقان را معمولا در هم آمیخته اند تا یک ملقمه طبقاتی درست کنند تا میلیتانتی ناسیونالیسم رفرمیست و نارضایتی تحصیلکردگان ناراضی را بعنوان کمونیسم و اعتراض کمونیستی طبقه کارگر و

اصولا همه "توده ها" جا بزنند.

۲ - اهمیت سیاسی فعالیت در محیط های دانشجویی برای کمونیست ها

الف – دانشگاه سنگر مهم مبارزه سیاسی برای طبقه کارگر

دانشگاه در جوامعی مانند ایران پنجره ای به روی جامعه است. شاید بجای پنجره باید گفت یک صفحه بزرگ تلویزیون و یا نمایش است که در جامعه قابل رویت است. علاوه بر اینکه اعتراض در محیط دانشگاه توجه همگان را بخود جلب میکند، تناسب قوای فکری، سیاسی و اجتماعی میان سنت های مختلف و میان دولت و مخالفین سیاسی ثرا نیز منعکس میکند، از این تناسب قوا تاثیر میپذیرد و بر آن تاثیر میگذارد.

در نتیجه در ایران دانشگاه یک سنگر بسیار مهم مبارزه سیاسی چه میان دولت و اپوزیسیون و چه میان سنت های مختلف درون اپوزیسیون است. برای کمونیست ها دانشگاه یک سنگر بسیار مهم مبارزه برای آزادی و برابری و برای برقراری سوسیالیسم و حکومت کارگری است که میتواند تاثیر زیادی بر تناسب قوا میان دولت و ضد دولت (جنبش سرنگونی) و میان طبقه کارگر و بورژوازی بگذارد.

اگر آزادی های سیاسی، آزادی بیان و آزادی تشکل بیشتر از هر کس به نفع طبقه کارگر است، اگر آزادی سیاسی به اندازه نان شب برای طبقه کارگر مهم است، و راستش آزادی سیاسی تضمین کننده نان شب برای کارگر است، آنوقت دانشگاه سنگر

بسیار مهمی برای طبقه کارگر است که باید تصرف شود و در تصرف نگاه داشته شود.

ب – دانشگاه پنجره نمایش آرمان های کمونیستی دانشگاه محیطی است که کشمکش سیاسی درون جامعه را بشکل برجسته ای به نمایش میگذارد. از آنجا که در جوامع مختنق کانال ها و کانون های

فکری مسدود و بسته میشوند، کلوب ها، انجمن ها، احزاب و نشریات غیر رژیمی تعطیل میشوند، دانشگاه نقش مهمی در فعل و انفعال فکری پیشرو در جامعه بازی میکند محیط های دانشجویی یا محیط های دانشگاهی نقش مهمی در فعل و انفعال فکری و سیاسی جامعه پیدا میکنند و دانشگاه علاوه بر همه چیز نقش نمایشگاه سیاست ها، آرمانها، مکاتب، و سنت های مختلف خلاف جریان و محل رشد و نمای آنها میشود. در نتیجه بخصوص برای کمونیسم و طبقه کارگری که بیش از همه زیر فشار اختناق و بورژوازی حاکم قرار دارند، دانشگاه اهمیتی حیاتی در معرفی، توسعه و مبارزه برای آرمانهای سوسیالیستی طبقه کارگر و مبارزه با خرافات و نقد سنت ها و داده های بورژوایی و برای نشو و نمای مارکسیسم دارد. دانشگاه پرده نمایش بزرگ و یا باید گفت بزرگترین کانال تلویزیونی رو به جامعه است که طبقه کارگر و مارکسیست ها میتوانند و باید از آن استفاده کنند. سنت و خطی که در دانشگاه دست بالا پیدا کند در جامعه موقعیت بسیار بهتری قرار میگیرد.

پ – روشنفکران، طبقه کارگر و آگاهی کمونیستی کمونیسم در طبقه کارگر یک سنت داده است، همزاد این طبقه است. رابطه کار و سرمایه در جامعه سرمایه داری کمونیسم طبقه کارگر را، بعنوان یک جنبش آنتی تز خود، تولید میکند. بعلاوه تاریخ مبارزه طبقاتی در دنیای معاصر از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر و از قیام کارگران شانگهای تا انقلاب ایران به اعتراض غریزی کمونیستی طبقه کارگر ابعاد بسیار آگاهانه تری داده است. اما این آگاهی تنها نصیب طبقه کارگر نشده است. بورژوازی نیز از این تجربیات درس گرفته و بالغ شده، تنوری ها، جنبش ها و سنت های فکری، سیاسی و فرهنگی خود را تکامل بخشیده است. امروز مبارزه در عرصه فکری و تنوریک، مبارزه با فرهنگ، ایده ها، اندیشه ها و سیاست های بورژوایی اهمیت بیشتری در آگاهی طبقه کارگر یافته است. امروز بورژوازی ضد کمونیسم را به یک هنر ارتقا داده و تمام میدیای عظیم و ژورنالیسم جهانی، تمام کلیسا، مسجد، کنیسه و معبد را به خدمت گرفته است.

مارکسیسم علم عمل آگاهانه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. برای طبقه کارگر آنچه مانع

انجام انقلاب سوسیالیستی است عامل ذهنی، یعنی خود آگاهی طبقه کارگر است و نه عامل عینی و مادی. بخش مهمی از آن این آگاهی در عرصه فکری و در عرصه مبارزه با داده ها و تبلیغات بورژوایی از مذهبی تا قومی و ناسیونالیستی و از لیبرالی تا سوسیال دموکراسی را در بر میگیرد. انقلاب پرولتری در تفاوت با همه انقلاب های گذشته یک انقلاب از پیش نقشه ریزی شده است.

لازمه این از پیش نقشه ریزی شدن وجود آگاهی عمیق مارکسیستی در صف فعالین کمونیست طبقه کارگر است. اما بورژوازی خود دسترسی به پیشرفته ترین اندیشه های فکری و سیاسی و عملی جامعه را برای طبقه کارگر بشدت دشوار میکند. آگاهی مارکسیستی و قدرت افشا و مبارزه با کل روینای فکری و ایدئولوژیک جامعه سرمایه داری از درون خود طبقه کارگر عملا ناممکن است. این قابلیتی است که تحصیلکردگان و روشنفکران مارکسیست، که از قضا غالبا از اقشار مرفه تر جامعه هستند، به طبقه کارگر و مبارزه کمونیستی آن میدهند. سهمی که روشنفکران در تاریخ مبارزه طبقاتی بازی کرده اند از کل تجربه مبارزه کمونیستی طبقه کارگر غیر قابل تفکیک است.

تصور کمونیسم همانقدر بدون طبقه کارگر ناممکن است که تصور این جنبش بدون مارکس، انگلس، لنین، گرامشی، تروتسکی، لوگزامبورگ، حکمت

و هزاران فعال و تنوریسین مارکسیست دیگر. و در جامعه ای مانند ایران دانشگاه نقش بسیار مهمی در مبارزه فکری جامعه ایفا میکند و یکی از کانون های اساسی پرورش و رشد مارکسیست ها و مبارزه مارکسیستی علیه تمام ایدئولوژی ها بورژوایی و ارتجاعی دیگر است. برای تعمیق آگاهی مارکسیستی و کمونیستی در طبقه کارگر روشنفکران و تحصیلکردگان جامعه نقش تعیین کننده ای بازی میکنند. این یکی از بحث های پایه ای لنین در جدل علیه اکونومیست ها در کتاب "چه باید کرد؟" است.

بدون این آگاهی عمیق مارکسیستی اعتراض کمونیستی طبقه کارگر بسیار خام و بدوی و در مقابل بورژوازی بسیار آسیب پذیر میماند. آگاهی حلقه کلیدی در پراتیک انقلابی طبقه کارگر و فلسفه مارکسیسم است. مارکسیسم به عنوان علم رهایی طبقه کارگر و علم رهایی بشریت یک تنوری است. نقد جامعه سرمایه داری در تمام وجوه آن است. اگر ما نتوانیم طبقه کارگر و سنت کمونیستی آن را به این تنوری مسلح کنیم جنبش های دیگر بر گرده طبقه کارگر سوار خواهند شد. منظورم البته گذاشتن کلاس درس برای طبقه کارگر نیست، که آنهم لازم است. منظورم آموزش طبقه در متن و بطن مبارزه ای که روز و شب چه پنهان و چه آشکار در جریان است، میباشد.

از این نظر حرکت کمونیستی نمی تواند در غیاب یک شبکه وسیعی از تحصیل کردگان و روشنفکران مارکسیست و کمونیست که این وجه از مبارزه طبقاتی را میپوشانند شکل بگیرد. من قابل تصور نمیبینم که یک حزب سیاسی و کمونیستی خیلی سفت و سخت بدون این چنین قشری پا بگیرد. بسیاری از رهبران کمونیست دنیا از این بخش جامعه هستند: از مارکس و انگلس تا لنین و لوگزامبورگ و حکمت.

در نتیجه دانشگاه از این نظر هم برای ما مهم است. دانشگاه برای ما باید هم یک کارخانه مارکسیست سازی و هم یک سنگر مهم برای پیشبرد مبارزه فکری و تنوریک علیه کل ایدئولوژی بورژوازی در تمام اشکال آن باشد.

هر کس از ما بپرسد شما، حزب حکمتیست، هدف تان از کارکردن در دانشگاه چیست ما همین مولفه ها را بر خواهیم شمرد. میگوئیم هدف مان این است که فضای سیاسی در دانشگاه هر چه بیشتر باز شود، تعداد هرچه وسیعتری از دانشجویان از ناسیونالیسم، مذهب، لیبرالیسم، و همه ایدئولوژی های بورژوایی ببرند و به آرمانها و ایده های عمومی کمونیستی و چپ جذب شوند، دانشگاه و اعتراضات دانشجویی پرده بزرگ نمایش آرمانها و سیاست ها و خواست های کمونیستی رو به کل جامعه بشود و بالاخره میخواهیم دانشگاه کارخانه تولید مارکسیست و کمونیسم پراتیک شود.

آنوقت برای ما مهم است که تعداد هر چه وسیع تری از دانشجویان را به یک مبارزه اکتیو برای گسترش آزادی های سیاسی جلب کنیم، آنها را

سازمان دهیم و رهبری کنیم. هر درجه وجود آزادی سیاسی در دانشگاه به نفع ماست به نفع طبقه مادی. بخش مهمی از آن این آگاهی در عرصه فکری و در عرصه مبارزه با داده ها و تبلیغات ضرر ما و به ضرر طبقه کارگر است.

بدون اینکه بخواهیم دانشجو را ایدالیزه کنیم یا آن را یک پدیده مافوق طبقاتی تعریف کنیم که گویا رسالت نجات جامعه را دارد، آنچه که در دانشگاه اتفاق می افتد برای ما مهم است. در این دوره دینیم که چه رابطه سیاسی مستقیمی بین جامعه و دانشگاه و فضای فکری فعالین کمونیست طبقه کارگر و دانشگاه وجود دارد. چه ۱۸ تیر و چه ۱۳ آذر امسال کل جامعه را تحت تاثیر قرار داد.

در نتیجه در ایران دانشگاه برای ما و برای طبقه کارگر سنگر مهمی است. باید همیشه فتح شده باشد. باید پیشرو ها و اکتیویست های آن باماباشند. باید کمونیست ها در آن دست بالا را داشته باشند. باید تلاش کنیم که اعتراضات دانشجویی نیروئی برای باز کردن بیشتر آزادی های سیاسی، فشار بیشتر برای تغییر تناسب باشد. دانشگاه باید یک پرده و سنگر نمایش آرمان های کمونیستی طبقه کارگر در مورد همه چیز باشد.

۳ - اهمیت ویژه تحرکات این دوره

الف - چپ را در ابعاد اجتماعی در مقابل جامعه قرار داد

به عنوان یک مشاهده میتوان گفت که اتفاقات این دوره، یعنی تظاهرات ۱۳ آذر ، دستگیری های وسیع "داب"، مبارزه برای آزادی آنها در سراسر دنیا، روحیه و جسارت عطیلمی که "داب" از خود نشان داد و گسترش وسیع "داب" در سراسر ایران، توجه جامعه ایران به وجود یک نیروی چپ را جلب کرد. جامعه ایران، در ابعاد وسیع و اجتماعی، متوجه شد که یک نیروی عظیم چپ در دانشگاه و در اعتراضات دانشجویی شکل گرفته است و به آن سمپاتی نشان داد. ابعاد این سمپاتی حتی جمهوری اسلامی را هم غافلگیر کرد. همه متوجه شدند که چپ بعد از کشتار های سال های شصت مجددا سر بلند کرده است. این را همگان دیدند.

منظور من این نیست که قبل از این چپ فعالیت نداشته است. جمهوری اسلامی هیچگاه نتوانست کمونیسم را ریشه کن کند. در همه سالهای سیاه اختناق و کشتار، کمونیست ها یک عنصر ثابت اعتراض علیه جمهوری اسلامی بوده اند. چپ قبل از سیزده آذر امسال هم وجود داشت. تاریخ آن مستند و مکتوب است. چپ و کمونیست ها در دانشگاه و جامعه وجود داشتند، حزب داشتند و غیره. اما اینبار جامعه در مقابل خودش چپی را میبیند که به تنهایی پرچم مبارزه علیه جمهوری اسلامی را بر افراشته است و به آن سمپاتی نشان میدهد. ابعاد عکس العمل مثبت و سمپاتیک کل جامعه به این رویداد ها شاهد این حکم است.

جالب است که اولین عکس العمل امنستی این بود که "مگر چپ دوباره ظاهر شده است؟" "مگر چپ در ایران در این ابعاد وجود دارد؟" این امنستی است که سالها دنبال پرونده ما بود است. ابتکار ایرج جنتی و پیوستن تقریبا تمام هنرمندان ایران به کمپین حمایت از دانشجویان دستگیر شده، و بی تابی کل محیط های دانشگاهی حاصل قدرت بیان ما، شعارهای دانشجویها و یا شعرهای ایرج جنتی نبود. بلکه یک فشار اجتماعی است که این را ممکن کرد. در شرایطی که ناسیونالیسم از نظر سیاسی و تاکتیکی شکست خورده است، در شرایطی که انتظار سیاست رسمی تقریبا تمام اپوزیسیون است، یک نیروی چپ که سالها است در دانشگاه نطفه بسته و کار میکند سر بلند میکند، پرچم آزادی و برابری را بلند میکند وبا قدرت به مصاف استبداد میرود.

گفتم بنا به خصلت جامعه مختنق، صحنه سیاسی دانشگاه مانند تلویزیون بزرگی در مقابل دید جمعه است. وقتی صحنه تلویزیون شلوغ است و همه مشغول زد و خورد هستند، ممکن است کسی توجه زیادی به ما نکند. اما وقتی همه زمین خورده اندو تنها یک نیرو که قدرتش را از پیگیری آرمانی و سیاسی اش میگیرد در صحنه است، این نیرو پرچمدار و قهرمان مبارزه با جمهوری اسلامی میشود. مهم نیست کسی از این نیرو خوشش بیاید یا نه، فکر کند ارتجاعی است یا پیشرو، و یا فکر کند ماجراجو است یا نه؛ واقعیت این است که جامعه تائید این حرکت را به همه تحمیل کرد. ←

اعتراضات دانشجویی، افق ها و ...

کسانی که این واقعیت را رد میکنند، کسانی که امروز تازه جرات کرده اند این واقعیت را انکار کنند، دارند در واقع بعد از باخت "جر" میزنند. "داب" آب به لانه این مورچگان ریخته. حرکت دانشجویان و چپ در دانشگاه بی حرکتی و پاسیفیسم این ها را زیر نورافکن قرار داده است. امروز مجبورند به صفوف شان توضیح دهند که چرا باید پاسبو بود و چرا اصلا نباید کاری کرد.و بی دلیل نیست "جر زن"های سیاسی در حاشیه یکی از پاسیوترین و بی خط ترین احزاب تاریخ ایران، یعنی حزب کمونیست ایران و کومه له جمع شده اند.

اینها به تئوری ای احتیاج دارند که توضیح بدهد هیچ کاری لازم نیست بکنید و فقط کافی است بنشینید اینترنت بگذارید، تلویزیون بگذارید و در اردوگاه منتظر بمانید انشاالله یک وقتی انقلاب میشود. این احتیاج به نقد اکتیویسم و انقلابیگری "داب" و کمونیسم دخالتگر حزب حکمتیست دارد. این کار البته احتیاج به تئوری و تئوری سازانی هم دارد. اسف انگیز است که باید برویم داریوش و ابی یا جناح چپ اکثریت را دعوت کنیم که برای رهبران کومه له و حزب کمونیست ایران در باره اهمیت میلیتانیسی اجتماعی بحث آموزشی بگذارند. اما مشکل اینها آگاهی نیست. اینها به دنبال تئوری می گردند که توضیح دهد که هیچ کاری لازم نیست بکنند، نه لازم است خودشان را به خطر بیندازند، نه لازم است دستگیر شوند، نه لازم است هزینه بپردازند و نه لازم است از جای گرم شان تکانی بخورند. در نتیجه آنهایی که حرکت میکنند، اعتراض میکنند را به لجن میکشند. و واقعیت این است که لجن سیاسی و اجتماعی هم طبقاتی است و هم پلیسی. دست خودشان نیست. واقعیت پشت دوچرخه ایرج آثرین و رضا مقدم همین است. کسی که امروز چپ دانشگاه و "داب" را نقد کند، یعنی راه مبارزه موثرتر و کارا تر را نشان بدهد، انگشت روی کاستی ها و تجربیات بگذارد قطاعر این جنبش راه باز میکند. اما کسی که بخواهد میلیتانیسی و مبارزه جونی و جسارت چپ را به اصطلاح به نقد بکشد جز کنار جمهوری اسلامی جانی ندارد. و این جای واقعی جریان ایرج آثرین و رضا مقدم است. اینها ننووده ای های سیاست ایران هستند که در مناسبت دیگری به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت.

ب - آیا حرکت سیزده آذر ماجرا جویی بود؟

یک نقد موجه از اجتماع ۱۳ آذر میتواند این باشد که حرکت ۱۳ آذر ماجراجویانه بوده است. مورد سوال قرار دادن اقدام ۱۳ آذر در بعد تاکتیکی بحث کاملا موجهی است و باید نشست در مورد آن بحث کرد. مثل این است که در جنگی یک اقدام خاص را درست یا غلط بدانیم. نه به ایدئولوژی ربطی دارد و نه طرح چنین انتقادی ایرادی دارد. می خواهم بگویم که نقد به نئوتوده ای ها، پلسیفیت ها را نباید با بحث اصولی در مورد درستی و یا نادرستی یک تاکتیک مخلوط کرد. پاسخ این نقدو پاسخ متفاوت است. اینجا به یک ایراد احتمالی، بعنوان یک بحث تاکتیکی جواب میدهم.

به نظر من اقدام ۱۳ آذر نه تنها ماجراجویانه نبود بلکه یک عمل بسیار سنجیده و جسورانه و درستی بود. تصور من این است که کسی که این اقدام را نادرست میداند تصور نادرستی از تناسب قوا در جامعه و دانشگاه دارد، غالبا هنوز در فضای شرایط سالهای ۶۰ بسر میبرد، و یا شناخت دقیقی از سیر رویداد ها و تاریخ جریانات سالهای اخیر دانشگاه را ندارد.

ببینید، یک اصطلاحی هست که میگوید تصمیم درست تصمیمی نیست که فی نفسه یا بطور کلی درست است. تصمیم درست بعلاوه تصمیمی است که در وقت درست اتخاذ شود. شما اگر روزی که خمینی سر کار آمد نفهمید که ارتجاعی است دیگر چندان مهم نیست که ده سال بعد مثل اکثریت به این نتیجه برسید. وقتی که باید تصمیم می گرفتید نگرفتید، وقتی که لازم بود تحلیلی را بدهید و عملی را انجام دهید، ندادید. به نظر من ۱۳ آذر تصمیم درستی بود که در وقت درستی اتخاذ شد. این اقدام درست و به موقع نشان درایت و جسرت رهبران این حرکت بود.

برای اینکه متوجه شویم ۱۳ آذر چه اتفاقی افتاد

باید از خود بیرسیم که چه اتفاق یا اتفاقاتی میتوانست بیفتد؟ اگر نخواهیم کلی گویی بکنیم و حرفی برای خالی نبودن عریضه بزنیم، و اگر بخواهیم به عنوان تاکتیسین وارد این قضیه شویم تنها کافی نیست از تاکتیک غلط حرف بزنیم باید بگوئیم تاکتیک درست چه بود؟

واقعیت این است که تنها سه تا آلترناتیو بیشتر در مقابل "داب" نبود. در شرایطی که ما در مورد آن حرف میزنیم سه تاکتیک بیشتر در مقابل "داب" قرار نداشت. من تا به حال پیشنهاد راه چهارمی را نشنیده ام. این سه راه یا سه تاکتیک از این قرار اند:

با این ارزیابی که تناسب قوا نا مناسب است "للب" اقدام به برگزاری ۱۶ آذر نمیکردند. دست به اقدام یا اجتماعی نمیزدند.

"داب" در اتحاد یا ائتلاف با تشکل های دیگر و یا زیر پرچم آنها ۱۶ آذر را برگزار میکردند. و البته باید بدانیم که این "تشکل های دیگر" فقط شامل دفتر تحکیم وحدت و تشکل های مختلف قوم پرستان (ناسیونالیست های کرد و ترک و غیره) در بر میگرفت. تشکل دیگری موجود نیست. "داب" مستقلا ۱۶ آذر را برگزار میکردند و تلاش میکردند تا بزرگترین اجتماع ممکن را با بیشترین تعداد دانشجویان سازمان دهند.

راه چهارمی نیست. کل بحثهایی که تا حال شده حول توصیه یکی از این تاکتیک ها در مقابل دو تاکتیک دیگر است.

اولا- فکر میکنم کسی که این توصیه میکند "داب" میبایست ۱۶ آذر را مسکوت میگذاشت، نه از

تناسب قوای امروز در ایران تصور دقیقی دارد، نه تاریخ کشمکش های چپ و راست در دانشگاه را میداند و نه با "داب" و مبارزه سخت و پیچیده ای که پشت سر گذاشته است آشنا است.

رابطه میان چپ با جمهوری اسلامی و تناسب قوا میان آنها هیچ شباهتی به سال های ۶۰ ندارد. تحولات اخیر باید خیلی ها را دیگر بفکر فرو برده باشد که ممکن است اوضاع ایران را درست

نمیشناسند. سالهای ۶۰ و آن تناسب قوا پدیده ای مربوط به گذشته است. رژیم دیگر آن رژیم در آمده از انقلاب نیست و چپ و کمونیست ها آن قلع و قمع و سرکوب شدگان نیستند. اینجا فرصت وارد شدن مفصل به این بحث نیست. اما کسی که تفاوت دینامیسم اجتماعی آن روز و امروز را متوجه نباشد هر حرکت امروز فعالین سیاسی و کارگری را خودکشی میگیرد. نسل امروز کمونیست های ایران و همینطور نسل امروز دستگاه پلیس رژیم اسلامی هیچکدام در موقعیت سال های ۶۰ نیستند. نسل امروز نه چیزی به دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی بدهکار است و نه مقهور آن است و دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی هم امروز مشروعیت، حق بجانبی و روحیه و جسارت سرکوب این نسل را در خود نمی یابد. اشاره کردم قانون آن چیزی است که تحمل میشود یا به رژیم عملا تحمیل شده است. چشم دوختن به تناسب قواو قوانین مبارزه سالهای ۶۰ زندگی در گذشته است. آن کابوس تمام شد باید آن را پشت سر گذاشت. ماندن در آن زندگی در گذشته است. واقعیت نشان میدهد که علیرغم شدت عمل اولیه رژیم هیچگاه این رژیم در مقابل لیست اتهاماتی که خود به دانشجویان بسته است اینقدر در موقعیت ضعیفی قرار نداشته است.

بعلاوه "داب" پدیده تازه بدنیا آمده ای نبودند که بتوانند نقطه شروع حرکت خود را تعیین کنند. یک تشکیلات تازه شکل گرفته که انتظاری از آن نیست میتواند تصمیم بگیرد در مورد این یا آن واقعه سکوت کند یا کار مینیمالی انجام دهد. حرکت و جریانی که تاریخی دارد و انتظار خاصی از آن هست نمیتواند درست در شرایطی که نبرد بر او تحمیل شده کنار بکشد. این را همگان به حساب هزیمت میگذارند. یک حرکت زنده و با شناسنامه سیاسی و اجتماعی معلوم نمیتواند در موقع جنگ خودش را مثل روباه به مردن بزند. اگر این کار را بکند همه او را مرده فرض میگیرند. روباه هم در تنهایی خود میتواند این تاکتیک را بکار بگیرد در ملاء عام کسی که خود را به مردن میزند مرده گرفته میشود و از آن پس مثل مرده با او رفتار میکنند.

به همین دلیل "داب" نمیتوانست بعدا از سالها

مبارزه، بعد از قدم به قدم عقب زدن جریانات اجتماعی دیگر، بعد از شکست همه جریانات ناسیونالیست و اسلامی و قوم پرست، در شرایطی که حقانیت او به ثبوت رسیده است به چالش ۱۶ آذر امسال پشت کند و خودش را به مردن بزند. این کار اتفاقا برای "داب" خودکشی سیاسی بود. پیروزمند این صحنه امروز بجای "داب" دفتر تحکیم وحدت و انواع دانشجویان فدرالیست و قوم پرست بودند. حتی اگر "داب" هم صحنه را ترک میکرد حریفان و رقیبان آن در صحنه میماندند و نبردی که امروز در ابعاد اجتماعی و سیاسی "داب" برنده آن است را "داب" میباخت.

بسیاری از اوقات ما مجبور میشویم که در جنگی که جلو خانه مان را گرفته است و سراغمان آمده شرکت کنیم. جنگ غالبا در شرایط ناخواسته سواغ ما می آید و در این شرایط یک سازمان، یک حزب و یک ارتش مجبور است بایستید، بجنگد. در چنین شرایطی بود که امسال چپ در دانشگاه، در قالب "داب"، برگشت و با هرچه در قدرت داشت به رژیم گفت نه! و همین عین قهرمانی بود و همین چپ را قهرمان مبارزه علیه جمهوری اسلامی کرد. خرده بورژواهای احمقی که رهبران "داب" را متهم به ناقهرمانی میکنند اپوتونیست هائی هستند که این قهرمانی چپ را نمیفهمند. در حالی که همه جریانات و احزاب سیاسی از نظر سیاسی و ایدئولوژیک هزیمت کرده بودند عده ای ایستاندن و گفتند نه! سکوت آلترناتیو قابل انتخابی در مقابل "داب" نبود.

ثانیا – چند سال گشته دانشگاه صحنه مبارزه و کشمکش میان چپ در قامت همین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب با جریانات اسلامی (بوژیه دفتر تحکیم وحدت) و جریانات قوم پرست ترک و کرد و فارس بوده است. کسی که تحولات یک سال گذشته محیط های دانشگاهی را تعقیب کرده باشد میداند که بخصوص در این یک سال دفتر تحکیم وحدت تنها مانده بود که علیه "چپ رادیکال" فتوای جهاد بدهد. دفتر تحکیم وحدت کل را از حمله به خط و سیاست چپ گذراند، افراد را با نام واقعی آنها متهم به تعلق حزبی به جریانات کمونیست، بوژیه حکمتیست ها، نمود.

بعد از چنین جدالی، بعد از شکست تحکیمی ها آیا "داب" میتواندست در ائتلاف با آنها و یا بزیر پرچم دفتر تحکیم وحدت وارد میدان ۱۶ آذر شود؟ به نظر من نه. این کار منجر به پس دادن تمام دستاورد های چند سال گذشته و باز گرداندن چپ به موقعیت ۷ سال پیش می بود. این انتخاب هم در مقابل رهبری "داب" نبود.

تنها تصمیم درست که در پرتو آن "داب" و چپ میتواندست تقویت شود برگزاری مستقل مراسم ۱۳ آذر بود.

بسیاری از تشکل های انقلابی به رودروئی هائی کشیده می شوند که خود انتخاب نکرده اند. اما مناطقی که به آن اشاره کردیم رهبران انقلابی و کاردان در چنین تشکل هائی را وا میدارد که بجلی پشت کردن به صحنه نبرد همه تلاش خود را برای پیروزی در آن بکار گیرند. پشت نکردن به چنین نبرد هائی شرط پیروزی در نبرد نهائی و شرط شکل گیری و تثبیت رهبری انقلابی است.

جسارتی که رهبران و فعالین "داب" از خود نشان دادند جسارت بزرگی بود. برگزاری مستقل این مراسم ابتکار و تصمیم خود دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بود، خودشان با مکانیزمهای تصمیم گری شان تصمیم گرفتند. فکر میکنم تصمیم درستی گرفتند.

پ – آیا"داب" شکست خورد؟

نئوتوده‌ای‌های آثرین - مقدم، جریانات اسلامی و منظرالظهور های انقلابی در کومه له مدعی هستند که مراسم ۱۳ آذر و دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب شکست خوردند.

قبل از اینکه حکم بدهیم کسی یا چیزی شکست

خورده یا پیروز شده باید ابتدا شکست یا پیروزی را تعریف کرد. این تعریف بسیار مهم است چون اپورتونیست ها سنتا لای این ابهام میلغزند و شکست را پیروزی و پیروزی را شکست می‌نمایانند.

ننوتوده ای های عزیز و منتظر الظهور های انقلابی باید لطف کنند قبل از اینکه به چنین ارزیابی از ۱۳ آذر و "داب" بنشینند روی پای خودشان معنی پیروزی را به روشنی اعلام فرمایند و امکان پذیری رسیدن به آن را مستدل کنند. تا

بتوانیم عمق پاسیفیسم آنها را نشان دهیم. نمیشود دولا دولا انقلابی بود و انقلاب کرد.

اگر پیروزی در مراسم ۱۳ آذر را سرنگونی جمهوری اسلامی، نقطه شروع قیام علیه رژیم ها یا شروع انقلاب و غیره تعریف کرده باشید باید اذعان کرد که ۱۳ آذر در انجام این کار موفق نبوده و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب هم نتوانستند این کار ها را انجام دهند.

اگر پیروزی را این تعریف کنید که جمع میشویم فریادی میزنیم بعد در میرویم، مورد حمله قرار نمیگیریم، به رژیم هم بهانه نمیدهم و کسی را هم دستگیر نمیکنند، باید اذعان کرد که ۱۳ آذر، گرچه یک فریاد بزرگ بود اما به این اهداف نرسید.

دستگیری داد.

از نظر ما پیروزی در متن همان اهدافی که برای فعالیت در محیط های دانشجویی مطرح کردیم معنی دارد. نه قرار است دانشگاه و دانشجویان انقلاب کنند، نه قرار است امروز شبپور آغاز انقلاب را بزنند، نه میتوانند یا قرار است جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و نه مبارزه سیاسی بدون هزینه ممکن است. کسی که اینها نقطه عزیمتش است یا دارد از سر استیصال سرش را به دیوار میکوبد یا از سر لابیالگری در کافه تریا دارد به سلامتی زندانیان داب "لاته" میل میفرماید.

پیروزی ۱۳ آذر و پیروزی "داب" در این بود که پرچم آرمان طبقه کارگر و پرچم جنبش کمونیسم این طبقه را برافراشتند و همه جامعه ایران را متوجه آن کردند و بیشترین سمپاتی و حقانیت را برای آن جلب کردند. کل چپ و رگه کمونیسم طبقه کارگر به همت ۱۳ آذر در جانی قرار گرفت که سالها بود قرار نگرفته بود. امروز، با فاصله تنها چند ماه، میتوان دید که ۱۳ آذر و تاکتیکی که "داب" در پیش گرفت تناسب قوا و قانونی را به رژیم تحمیل کرد که در تاریخ ایران بی نظیر است. رژیمی که ۵۰ نفر از کمونیست های این جامعه را میگیرد، به آنها اتهام مبارزه مسلحانه میزند بعد مجبور میشود تقریبا همه را با قید ضمانت آزاد کند دارد محدودیت های خودش و تناسب قوا را نشان میدهد. رژیم حتی نتوانست پاپوشی که خود برای دانشجویان دوخته بود را پایشان کند.

بالاخره ۱۳ آذر و نقش "داب" در آن باعث شد چنان استقبالی از چپ و ایده های کمونیستی در دانشگاه و محیط های فکری پا بگیرد که بی سابقه است. امروز هر کس میخواهد سرش را بالا بگیرد، هر کس که میخواهد بایستاد و از حرمت و کرامت انسان و از آزادی های سیاسی دفاع کند خود را به "داب" منتصب میکند. و هرکس که "داب" نیست مجبور است پنهان در لای صفحات اینترنت در دنیای مجازی شلنگ تخته انقلابی

بیندازد.

من تحلیل رهبران و فعالین "داب" از این رویدادها و در دفاعی که از خود در مقابل ننوتوده‌ای ها میکنند بوژیه با ارزیابی بهروز کریمی زاده از این رویدادها موافقم.

میگویند هزینه پرداختیم و ضربه خوردیم. بعدا در مورد این مقوله ضربه و ذهنیت چپ سنتی حرف میزنم اما باید گفت مگر جنگ بدون هزینه ممکن است؟ معلوم است که رهبران و فعالین یک حرکت باید تمام تلاش خود را برای نپرداختن هزینه و نخوردن ضربه بکار بگیرند اما آن کسی که فقط ضربه نخوردن را مبنا قرار میدهد جایش تا ابد گوشه خانه است، البته اگر سقف خانه فرو نریزدو ایشان ضربه نخورد. گویا جنگی درست است که هیچکس خون از دماغش نیاید و لطمه ای در آن نیبیند. با این حساب هیچ کارگری نباید اعتراض یا اعتصاب کند چون اعتراض و اعتصاب معادل است با دستگیری، گرسنگی، اضطراب کل خانواده و غالبا اخراج و یا پرداخت هزینه های دیگر.

به نظر من حرکت ۱۳ آذر یک حرکت سیاسی و موفق چپ بود که بعد از کشتار سالهای شصت یک بار دیگر چپ را، مستقلا و متمایز از همه سنت های دیگر، روی صحنه سیاسی جامعه قرار داد، بطوری که امروز حتی استراتژیست های بورژوازی در آمریکا و اروپا از عروج مجدد چپ در ایران و خطراتی که ممکن است به همراه داشته باشد دارند حرف می زنند. در این رویداد ها "داب" و رهبران و فعالین آن کمونیسم طبقه کرگر

←

اعتراضات دانشجویی، افق ها و ...

را بر شانه های خود بلند کردند و به همت قامت بلند نسل جوان کمونیست های ایران، امروز کمونیسم ایران مناظر سیاسی و اجتماعی را میببند که سال ها بود ندیده بود. کسی که این را شکست میداند در این جنبش سهیم نیست.

ت - ذهنیت ضربه - ذهنیت دستگیری

قبل از پرداختن به ادامه بحث باید به یک ذهنیت جا افتاده در چپ سنتی و غیر اجتماعی اشاره کنم. آنهم ذهنیت "ضربه خوردن"، یا دستگیری را مساوی ضربه گرفتن است.

ببینید، سندیکای شرکت واحد یا فلان سندیکا و شورا یا کانون نویسندگان و سایر تشکل های از این دست اعتراض میکنند و غالباً رهبران و فعلین آنها را دستگیر میکنند. این تشکل ها هم همین را اعلام میکنند که رژیم رهبران یا فعالین ما را دستگیر کرد باید آزادشان کند و خود دستگیر شدگان هم به بخشی از همین تلاش برای آزادی تبدیل میشوند.

در جریانات چپ سنتی این طور نیست؛ یا آزاد هستید و مبارزه میکنید و یا دستگیر شده اید و دارید "زندان میکشید". چپ غیر اجتماعی دستگیری برایش ضربه است. برایش آخر کار است "ضربه خوردن" در چپ سنتی پشت خود یک دیدگاه را دارد. ضربه خوردن مثل کشته شدن است، آخر خط است.

این تصور از ذهنیت چریکی و مبارزه غیر اجتماعی می آید. وقتی چریک دستگیر می شود دیگر داستان زندگی اش بعنوان چریک تمام است. از داخل زندان که نمی توان چریک بود. درست مثل سرباز که وقتی در جنگ اسیر میشود دیگر برای او جنگ تمام است و برای ارتشی که به آن تعلق دارد در عمل مرده و زنده اسیر تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد، چریک هم وقتی اسیر شد برایش همین اتفاق میافتد. و چپ سنتی ایران از سر غیر اجتماعی گریش این ذهنیت را از جریانت چریکی به ارث برده است.

فعالین اجتماعی اینگونه نیستند. فعال سیاسی در یک سنت اجتماعی در زندان هم فعال سیاسی است. اصلاً رفتن به زندان و بیرون آمدن جزئی ز زندگی سیاسی یک فعال اجتماعی است. اسانلو یا صالحی را بیست بار هم بگیرند هم در زندان کارشان را ادامه میدهند هم وقتی آزاد شدند کارشان را میکنند، مگر اینکه واقعا خودشان نخواهند.

واحد نظامی ضربه بخورد، ضربه خورده است. ولی برای یک حرکت سیاسی اینطور نیست. این منطق در دنیای سیاست اجتماعی به این شکل یک به یک کار نمی کند. آدم سیاسی وقتی سازمان اش ضربه بخورد معمولاً می رود زندان و بعد مدتی گاه چندین سال بعنوان یک شخصیت بسیارمحبوب تر و نا نفوذ تر، با برد بیشتر و با نفوذ کلام خیلی بیشتر از زندان بیرون می آید. بعلاوه فعال سیاسی اجتماعی از زندان هم فعال سیاسی اجتماعی است: ارتباطش را با سازمانش نگاه میدارد، بخشی از آن مبارزه سیاسی باقی می ماند، با توده ای که موضوع کارش است مرتبط و فعال باقی میماند، و این بخشی از مبارزه برای آزاد کردن خود است. "داب" ضربه نخورده است. دستگیری داده است. مگر وقتی اسانلو زندان است ما می گوئیم سندیکای شرکت واحد ضربه خورده است؟ میگوئیم اسانلو را گرفته اند رفته زندان و لابد از زندان هم پیام میدهد، سندیکا را راهنمائی میکندو یا مقاله می نویسد. گرامشی چندین سال زندان بود مگر کمونیست های ایتالیا گفتند ضربه خورده‌ایم؟ گفتند رهبران را زندان کردند. گرامشی از زندان هم رهبری میکرد و از زندان کتاب و مقاله بیشتر از بیرون زندان نوشت. یا مثلاً وقتی نهرو در هند چندین سال در زندان انگلیسی ها بود کسی گفت ضربه خوردند؟ گفتند نهرو را گرفتند، گاندی زندانی است و غیره. تازه نوشته های زندان نهرو اسنادی است که بخش مهمی از چپ جهان تاریخ را از آن آموخته است. واقعیت این است که برای چپ سنتی زندان آخر خط است در حالیکه برای یک فعال اجتماعی زندان تنها یک ایستگاه است که اکثر فعالین و رهبران سیاسی از آن عبور میکنند. آدم سیاسی اجتماعی را میگیرند و زندان میکنند. در زندان هم تنها زندان نمیکشد، ارتباطش را با

بیرون نگاه میدارد، حرف میزند، سازمان میدهد، دخالت میکند، مینویسد، رهنمود میدهد، همان کاری را میکند که مندلا و نهرو و گرامشی و لوگزامبورگ و ترسکی و غیره کردند. همان کاری را میکند که همه فعالان و رهبران سیاسی میکنند.

برای آدم سیاسی و اجتماعی در یک محیط مختنق، و حتی در محیطهای غیر مختنق، رفتن به زندان و بیرون آمدن جزئی از پروسه مبارزه سیاسی است. در ایران هر رهبر سیاسی که زندان برود و برگردد، اگر در زندان به عنوان عنصر سیاسی مانده باشد اعتبار، برد، نفوذ کلام و قابلیت او بیشتر میشود. رهبر جنگ دیده میشود.

در نتیجه من این عبارت که "داب" ضربه خرده است را درست و دقیق نمیدانم. فکر میکنم این هم از آن عبارتهای که بیشتر از آنکه نشان بدهد چه اتفاقی افتاده اغتشاش به وجود می آورد.

ث - اولین تجربه چپ بعد از سالهای شصت

به نظر من یکی از خاصیت های دیگر این دوره این بود که بعد از دهه شصت چپ را در یک بعد اجتماعی به جلو صحنه راند. بعد از دهه شصت ما شاهد تحرکت اجتماعی چپ به این شکل در بعد سراسری ایران نبوده‌ایم. این دوره چپ خودش را سازمان میدهد، گروهها و احزاب سیاسی خود را بوجود می آورد سعی میکنند در محیط‌هایی نفوذ پایدار پیدا کند و احزاب خود را سازمان دهد و مینا یک تحرک اجتماعی شود.

با نگاه کردن به این فعل و انفعال روی پای خود ایستادن مجدد چپ در یک بعد اجتماعی باید جمعبندی کرد و راه پیشرفت را نشان داد. امروز نسل دیگری به پا خاسته است و مانند کودکی که

تازه یاد میگیرد از زمین بلند شود تلاش کرد روی پای خود به ایستاد و در همان حرکت اول مستقیم محکم روی پای خود ایستاد. کسی که تلو تلو خوردن جنبش تازه سر بلند کرده را نقطه شروع انتقاد کند، تصمیم گرفته است که تا ابد روی زمین بنشیند و حداکثر چهار دست و پا راه برود. به نظر من این اولین تجربه است و درسهای بسیار زیادی داشت. جواب به سوالات زیادی را داد و سوالات بیشتری را در مقابل ما قرار داد. اما این سوالات، سوالات رشد، سوالات پیشرفت است.

ج – بعضی سوالات عملی جدید

بعضی سوالات عملی جدیدی در مقابل کل کمونیست ها قرار گرفته است. این سوالات دیگر تنوریک نیستند عملی هستند. مثلاً:

آیا در یک فضای مختنق شکل گیری یک سازمان رادیکال و چپ و توده ای ممکن است؟ "داب" نشان داد لااقل در شکل اولیه آن ممکن است.سوال این است چنین تشکلی به چه شکلی می تواند به حیات خود ادامه بدهد؟ مگر پلیس حمله نمی کند؟ این یک سوال عمومی است و "داب" تنها یکی از نمونه های آن است.

سوال این است که اصولاً یک سازمان چپی، توده ای و غیره حزبی میتواند در فضای ایران، در کارخانه یا محله در دانشگاه یا مدرسه باقی بماندو رشد کند؟ قوانین حرکت چنین تشکلی چیست؟ وجود یک تشکل بزرگ خواه ناخواه سازمان کمونیست های در درون آن را متمرکز و مرتبط میکند. این سازمان را چگونه باید حفظ کرد؟ مکانیزم های دفاعی سازمان توده ای غیر حزبی و سازمان حزبی کدامند؟ اینها به چه شکلی می توانند خود را از پلیس محفوظ دارند؟

سندیکا ها تا امروز جوابی برای این مسئله نداشته اند. تشکل های کارگری را درست کرده اند، مورد تعرض قرار گرفته اند از بین رفته اند. امروز سندیکای شرکت واحد موجودیت خیلی فعالی ندارد و بیشتر یک اسم است. نود درصد کارگران را آنقدر ترساندند که از آن فراری شده اند، رهبران شان را گرفته اند در زندان انداختند و آنقدر هم‌زیر فشار و زیر تعرض هستند که پراکنده میشوند. یا مثلاً نیشکر هفت تپه فرض کنید که یک مجمع عمومی میزند و یک سازمانی عملی به وجود آمده است. سوال این است آیا می تواند ادامه داشته باشد؟ چه چیز آن را از سندیکای واحد جان سخت تر میکند؟ شرط ادامه کاری آن چیست؟ خود "داب" تا کی میتواند ادامه داشته باشد؟ اگر دو بل دیگر به این شکل به آن تعرض کنند تعطیل نمی شود؟ اینها سوالاتی هستند که باید به آن جواب دل. جواب مشخص نه کلی.

کوبیت ۱۹۰

در بطن یک سازمان علنی چپ در شرایط مختنق و در زیر فشار رژیمی مانند جمهوری اسلامی یک حزب کمونیستی بشدت غیر قانونی چگونه کار میکند ؟ چگونه تمرکز و امنیشش را حفظ میکند؟

یک خاصیت تشکل ها و حرکتهای اجتماعی غیر حزبی این است که واقعا غیر حزبی هستند. یعنی اولا عضویت در آن به معنی عضویت در حزب خاصی نیست و ثانیا مکانیسم های تصمیم‌گیری در آن تابع دستورات حزبی نیست. تصمیم گیری در آن ها با اتکا به مکانیسم های خاص آنها انجام میشود و نه تصمیم احزاب سیاسی.

یک واقعیت دیگر را هم باید به رسمیت شناخت و آن این است که گرچه این تشکل ها غیر حزبی هستند اما احزاب سیاسی بطور قطع در آن ها فعالیت خواهند کرد. اصلاً یک حزب سیاسی کارش این است که تلاش کنند این تشکل ها و جریانات غیر حزبی و اجتماعی سیاست های این حزب را قبول کنند. ما هم به عنوان یکی از این احزاب تلاش میکنیم که هر جا ده نفر آدم موثر جمع بشوند ما هم آنجا باشیم و سعی کنیم خط خودمان را پیش ببریم و حزب مان را گسترش بدهیم.

سوال آن این است که در این متن حزب چگونه‌کل میکند ؟ چگونه تمرکز و امنیت اش را حفظ میکند؟ قبلاً ما سازمان منفصل داشتیم که از هم خبری نداشتند و اگر یکی از اینها دستگیری میداد دیگران در خطر قرار نمیگرفتند. اما امروز این شیوه کار متروک و نامربوط است. در این دوره در سازمانهایی که با ابعاد بزرگ و سراسری تری شکل میگیرند اگر سازمان ما منفصل بماند به این معنی است که حزب در بطن یک واقعیت سراسری، محلی و محدود عمل میکند. در حالیکه ضمانتی نیست که بقیه این کار را بکنند و نمیکند. در نتیجه احزاب دیگر این حزب منفصل را تابع خود میکنند.

وقتی یک تشکل کارگری یا دانشجویی بزرگ میشود در یک یا چند شهر خود را گسترش میدهد، شبکه هائی که در بطن اینها وجود دارند عملاً بهم وصل میشوند و در متن یک سازمان حزبی منفصل، من و شما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این شبکه های حزبی نیاز فعالیت متمرکز خود را از کانال های "غیر متعارف" یا "موازی" و غیر رسمی حزبی انجام میدهند. عملاً یک شبکه متمرکز حزبی را ایجاد میکنند و تنها حاصل عدم تمرکز تا انفصال، عدم تمرکز سیاسی است و نه تشکیلاتی. سیاست و سیستم تصمیم گیری متمرکزی وجود ندارد، هر کسی برای خود سازی میزند.

امروز حزب حکمتیست نمی تواند از سیاستش در تهران حرف بزند چون تشکیلات تهران نداشته است. سیاستی که در تهران پیش میرود در عمل مخرج مشترک همه تندانس ها و فشار های محلی است. و معمولاً مخرج مشترک همه اشتباهات هم هست. اینجا یک بار دیگر سیاست یا الگوی تشکیلاتی حزب در مقابل ما قرار میگیرد. ما بحث کمیته های کمونیستی که نقطه شروع بحث تمرکز بوده است را داشته ایم، این بحث باید همه جانبه گسترش و تعمیم داده شود و تکمیل شود.

به عنوان کمونیست شکل فعالیت ما در "داب" یا سازمان های مشابه چیست؟ چار چوب آن به چه صورت است؟ فعالیت کمونیستی ما، همانگونه که در بحث کمیته های کمونیستی اشاره کردیم، نمیتواند صنفی باشد. کمیته های کمونیستی ما در دانشگاه هم نمیتواند صنفی (دانشجویی) باشد.کمیته کمونیستی ما میتواند معطوف به دانشگاه باشد اما آنوقت دانشجو، استاد، کارمند، کارگر، تکنیسین، مامور حفاظت و غیره کمونیست عضو آن هستند. سوال این است که رابطه چنین کمیته های کمونیستی جغرافیائی با فعالیت در بطن "داب" یا سازمان های شبیه آن چیست؟

اینها بعضی از سوالاتی است که کمیته های مسئول ما قاعدتاً در حال بحث کردن در باره آنها هستندو از نظر من باید یکی از مضامین مهم بحث کنفرانس های تدارک کنگره سوم حزب و خود کنگره سوم باشند.

۴ - جنبه هائی از فعالیت کمونیستی

برای ریختن پایه بحث در مورد چشم انداز فعالیت "داب" باید ابتدا در مورد مبانی فعالیت کمونیستی،

در تمایز از چپ سنتی، توافق داشت. نکاتی که بسیاری اوقات حتی در صفوف خود ما هم در مورد آنها توافق وجود ندارد. باید تاکید کنم که این بحث راجع به همه جنبه های فعالیت کمونیستی، مانند فعالیت در طبقه کارگر، نفوذ در طبقه کارگر،

شیوه سازمان یابی طبقه و ... نیست، همه این‌بحث ها بسیار و ضروری هستند و به بحث امروز هم مربوط میشوند. اما بحث امروز ما در مورد این جنبه ها نیست و بطور اخص به فعالیت در محیط های دانشجویی و در ارتباط با مسائلی است که دوره اخیر پیش آورده است محدود میماند. سایر جنبه های مسئله را در مناسبت های دیگر مورد بحث قرار باید داد.

الف - فعالیت حزب و فعالیت غیر حزبی

شما به عنوان حزب در ایران کارهای خاصی را بر عهده دارید و در همان حال به عنوان فعال در یک تشکل غیر حزبی کارهای دیگری.

این دو نوع کار به هم مربوط اند اما یکی نیستند. یک پایه مهم این تفاوت در جامعه ای مثل ایران مسئله امنیت است و یک پایه دیگر آن، که جنبه عمومی تری دارد، رابطه تلاش برای رفرم (اصلاحات) و تلاش برای سازمان دادن انقلاب.

از نظر امنیتی فعالیت حزبی با خطراتی روبرو است که فعالیت غیر حزبی روبرو نیست و لازم نیست روبرو شود. عدم تشخیص این واقعیت یا شما را به چپ روی و پراکنده کردن سازمان غیر حزبی میرساند و یا از آن سر بام می افتید و به کمونیسم قانونی میرسید.

از نظر رابطه انقلاب و اصلاحات باید متوجه بود که غالباً جمعیت بسیار عظیمی حول خواست برای این یا آن رفرم یا اصلاحات سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی جمع میشوند و به میدان می آیند، در حالیکه هنوز آگاهی، تجربه و آمادگی متشکل شدن در یک حزب کمونیستی را ندارد. چنین حرکات و فعالیت هائی که برای این یا آن خواست اقتصادی، سیاسی و یا اجتماعی مانند اضافه دستمزد، آزادی های سیاسی، آزادی های فرهنگی و غیره شکل میگیرند نه ضرورت و نه ظرفیت و آمادگی رفتار مانند یک حزب سیاسی و وارد شدن به جدال های چنین حزبی را دارند. بعلاوه به این حرکات و تشکل ها نه میتوان و نه باید به عنوان دنباله‌چوبه اصطلاح روکار و پوشش حزب برخورد کرد؛ کاری که در سنت چپ سنتی ایران و جهان غالب است.

ب - کمونیسم قانونی - کمونیسم انقلابی

در شرایط ایران و جوامع اختناق زده نمی توان اقدام به ایجاد یک سازمان، گروه و یا حزب کمونیستی علنی کرد. نتیجه چنین کاری از چند حال خارج نیست:

این حزب یا گروه حرف روشن کمونیستی میزند؛ یعنی برای انقلاب پرولتری، قیام پرولتاریا، سرنگونی بورژوازی، تبلیغ، ترویج و سازماندهی میکند، که بدون معطلی از اوین و مقابل جوخه اعدام سر در می آورد. یا هیچ کس از ترس دستگیری اصولاً به آن نمیپیوندند و یک سازمان چند نفره، و البته بی تاثیر، باقی خواه ماند.

این حزب یا گروه برای محفوظ داشتن خود از سرکوب پلیس حرف ساده و سر راست کمونیستی را آنقدر غامض و پیچیده میکند، آنقدر سر و ته آن را میزند و آنقدر آن را فلسفی میکند که عملاً کسی از آن سر در نمی آورد. روشن است که تبلیغ، ترویج و تاکتیک های مبارزاتی و سازمانی چنین حزب یا گروهی باید در مقابل سیستم قابل توجیه‌و قابل تفسیر باشد. یعنی حرف و تاکتیک کمونیستی را باید طوری بزند که بشود از آن تفسیر و برداشت غیر کمونیستی و بی آزار کرد. چنین تشکلی در عمل به سیاست ها و اقدامات قابل‌توجیه (قانونی) محدود میماند. و در این صورت از خواص یک حزب یا گروه کمونیستی خالی میشود. چنین تشکلی نه در عمل یک حرکت کمونیستی خواهد بود و نه در حرف. عملاً به دام کمونیسم قانونی می افتد.

ما قرار بوده به کارگر بگوئیم کمونیسم چیست، و چرا مارکسیسم ابزار رهایی است، چرا ایدئولوژی های بورژوائی غلط اند، چرا همه ارزش های جامعه طبقاتی را باید کنار زد، چگونه باید علیه استثمار مبارزه کرد، چرا باید قیام و انقلاب کرد، چرا باید سرمایه داری و دولت سرمایه داران را با قهر سرنگون کرد و ... آنوقت همه اینها را باید

←

اعتراضات دانشجویی، افق ها و ...

تغییر بدهیم مثلا اعلام کنیم که ما کارگران علیه سرمایه داری هستیم اما از سرنگونی دولت سرمایه داران، از ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت قیام و سازماندهی برای انقلاب، از تر انقلاب مداوم و تاکتیک های متناظر با آن حرف نزنیم. آنوقت سوال این است که از کمونیسم و ضد سرمایه داری شما چه چیزی باقی میماند؟

اگر نتوانید علیه سرمایه داری حرف بزنید، اگر نتوانید برای سرنگونی سرمایه داری و ضرورت قیام علیه کل نظام سرمایه داری حرف بزنید به یک مارکسیسم یا کمونیسم قانونی و مجاز میرسید که در تاریخ سابقه دارد. تبدیل به یک کانون اپورتونیستی میشوید که غالبا دولت های بورژوایی نه تنها آن را تحمل میکنند، بلکه برای ممانعت از جلب کارگران و انقلابیون به مارکسیسم و کمونیسم پراتیک آن را مستقیم یا غیر مستقیم تقویت هم میکنند.

این حزب یا گروه برای حفظ امنیت خود به زندگی در اینترنت روی می آورد. بر عکس چپ غیر اجتماعی، بورژوازی کاملا تفاوت دنیای واقعی و مجازی را میداند. بورژوازی تمام تلاش خود را بکار برده است که ناراضی، منتقد و ناراحت را به دنیای مجازی اینترنت سوق دهد و در آن محدوده نگاه دارد. در دنیای اینترنت کمونیسم خطر جدی برای سیستم ندارد و در نتیجه احتیاجی به سرکوب آن نیست. امروز دنیا پر از سازمان ها و احزاب کمونیست و سوسیالیستی اینترنتی و وبلاگی است که افراد در آن جمع میشوند در دنیای مجازی سوپر انقلابی میشوند، ارضا که شدند میروند زندگیشان را میکنند. پدیده هائی مانند "دانشجویان سوسیالیست" در دنیا فراوان هستند که هیچ ردی از آنها در سازماندهی و رهبری هیچ مبارزه جدی را نمی یابید.

بالاخره این حزب یا گروه اصولا سیاست هائی را اتخاذ میکند که برای سیستم خطری ندارد. امثال اینها در ایران و جهان فراوان اند که کمابیش بطور نیمه علنی در حاشیه سیستم زندگی میکنند. توده‌ای ها، نننوده ای های آثرین - مقدم، سازمان کثویت از جمله اینها هستند.

بدین ترتیب روشن است که یک حزب یا گروه کمونیستی نمیتواند علنی باشد و لازم و حیاتی‌است که فعل و انفعال و فونکسیون های حزبی و غیر حزبی از هم جدا نگاه داشته شوند. سازمان غیر حزبی و مبارزه توده ای برای این با آن خواست اصلاحی نمیتواند به روکار یک حزب کمونیستی تبدیل شود. این کار آن سازمان را نابود میکند.

پ - چپ سنتی و رابطه انقلاب و رفرم

یکی از مشخصات ثابت و بارز چپ رادیکال‌سنتی این است که متوجه اهمیت مبارزه برای اصلاحات نیست. زندگی درستی ندارد که معنی اصلاح در آن را بفهمد. این جریان بریده از جامعه و نیازهای آن، در بهترین حالت یک عصبان کور است. از نظر اینها کار چپ تنها سازمان دادن انقلاب است. اینها انقلابی تر از آن هستند که مثلا برای حق زن، یا اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار، برای حق کودک و برای آزادی های سیاسی، به اعتبار خود این خواست ها، مبارزه کنند. البته در این مبارزات درگیر میشوند در این حرفی نیست. اما در سیستم آنها این مبارزات به اعتبار خود جایی ندارند. وقتی از مبارزه سیاسی کنار میکشند از مبارزه برای حق کودک، انسان، زن یا کارگر و غیره هم کنار میکشند. فعال هیچکدام نیستند، فقط سیاسی هستند. فقط ضدرژیمی هستند. همین! شرکت در این مبارزه برای اصلاحات برای چپ خرده بورژوا تنها خاصیت سازمانی و ضد رژیمی دارد که جای دیگری به تفصیل در مورد آن صحبت کرده ام. اینجا همین قدر اشاره میکنم که برای این چپ خرده بورژوایی سازمان دادن دفاع از حقوق زن برای دفاع از حقوق زن نیست، یک حرکت سبلی ضد رژیمی است که روکار و پشت جبهه حزب و گروه شان است. سازمان پناهندگان قرار نیست از حقوق همه پناهندگان دفاع کند، یا سازمانی برای دفاع از حقوق پناهندگان باشد. این سازمان، سازمان پناهندگان عضو یا طرفدار حزب و گروه است، روکار پول جمع کردن و یا عضو گیری شان در خارج کشور است. به همین ترتیب سازمان کارگری و یا دانشجویی شان هم جعلی

است

در نتیجه هر وقت در این احزاب اختلاف یا انشعابی شکل میگیرد، عینا در تشکل های پناهندگان، زنان، کارگران، کودکان و دانشجویان شان که ظاهر غیر حزبی بوده اند منعکس میشود. این نوع تشکل های به اصطلاح غیر حزبی همان حزب اند که بنا به مقتضیات و از سر فرصت طلبی و به دروغ نام دیگری بر آنها نهاده شده.

حاصل این سنت ضد اجتماعی این است که دست چپ از ایجاد تغییر در زندگی مردم کوتاه میشود و مبارزه برای رفرم و اصلاحات که توده وسیعی را بخود جلب میکند و زندگی انسان ها را بهبودمیدهد به دست جریانات بورژوائی سپرده میشود. برای کمونیسم مبارزه برای رفرم عرصه لایتجزای مبارزه برای بهبود زندگی انسان و عرصه مهم مبارزه کمونیستی است.

"داب" و مبارزه در محیط های دانشگاهی هم از این مضرات معاف نبوده‌اند. کسانی هستند که میخواهند "داب" را جای یک حزب کمونیستی بنشانند، و از آنطرف کسانی هستند که وظیفه و کار "داب" را نه سازمان دادن یک حرکت توده‌ای برای گسترش آزادی های سیاسی و فرهنگی در دانشگاه، نه به میدان کشیدن وسیعترین تعدادممکن برای پس زدن رژیم و نه یک مبارزه به اعتبار خود، بلکه آکسیون های اعلام موضعی و پخش "کفتری" اعلامیه ها و پلاکارد های شداد و غلاظ احزاب سیاسی میدانند. به این موضوعات بطور مشخص تر در بحث مربوط به "داب" بیشتر خواهم پرداخت.

۵ - مشخصات "داب"

از نظر من"داب" یک سازمان توده‌ای، علنی، قانونی، غیره حزبی، غیره ایدئولوژیک و چپ در

محیط دانشجویی است. هر کدام از این لغت هائی که گفتم معنی و جایگاه خاصی در ترسیم مشخصات "داب" دارد که اگر از آن گرفته شود لطمه میخورد.

الف - "داب" یک سازمان توده ای است

"داب" یک سازمان توده ای است، یعنی هر دانشجویی میتواند، و ما سعی میکنم، به آن بپیوندد. اگر این خاصیت را از آن بگیرید و تبدیل به سازمان الیت یا اقلیت کوچک شود قدرت و کارائی خود را از دست میدهد. یک سازمان توده ای

نمیتواند مخفی بماند. وقتی چیزی در ابعاد توده ای به آن پیوسته اند دیگر مخفی نیست. اگر "داب" را مجبور بکنید مخفی بشود، که رژیم هم همین رامی خواهد و برای همین برایش پاپوش درست میکند، "داب" به سرعت کوچک می شود و تبدیل به یک سری هسته های دانشجویی میشود که جایی دور هم دیگر جمع شده اند و خاصیتی که امروز دارد را نخواهد داشت.

ب – "داب" یک سازمان قانونی است

"داب"یک سازمان قانونی است. قانونی نه به این معنی که مطابق قوانین جمهوری اسلامی کار میکند، بلکه به این معنی که در چارچوب آنچه که در تناسب قوای موجود میان دولت و مردم تحمل میشود، کار میکند. احزاب سیاسی انقلابی و کمونیستی در این چارچوب کار نمیکنند. فعالیت برای سرنگونی دولت بورژوائی حتی در دموکراتیک ترین کشورهای جهان تحمل نمیشود. لذا بخش عمده کاری که این احزاب انجام میدهند غیر قانونی و مخفی است.

بار دیگر تاکید میکنم که قانون هیچگاه دقیقا آن چیزی نیست که نوشته شده و به تصویب رسیده است. ، قانون رابطه ای است که تحمل میشود. مثلا از نظر قوانین جمهوری اسلامی کمونیست ها مرتد هستند و باید اعدام شوند، حجاب کامل برای زن اجباری است و غیره، اما هیچکدام را نمیتواند اعمال کند.

"داب" و هر سازمان علنی باید در چارچوب این تناسب قوا کار کنند. یعنی فعالیتی را انجام دهد که در آن شرایط قابل توجیه است. مبارزه توده ای یا عمومی برای اصلاحات علنی است و در چارچوب تناسب قوای موجود انجام میگیرد و با اصولا این چارچوب را تعیین میکند. همین تناسب قوا و علنیت و توجیه پذیری است که مجال میدهد که تعداد زیادی به آن بپیوندند. در نتیجه شناختن حدود و ثغور و مبانی کار علنی و قانونی برای کمونیست

ها بسیار حیاتی است. اتفاقا بخش مهمی از خلصیت دستگاه پلیس آن است که نگذارد کمونیستها در این عرصه درگیر شوند. و در مقابل، ما از هر دریچه کوچکی برای کار علنی استفاده میکنیم و سعی میکنیم این دریچه را به زور باز و بازتر کنیم. مبارزه برای علنی ماندن، باز تر کردن محدوده های کار قانونی یکی از هسته های اساسی فعالیت علنی و قانونی است. در نتیجه هر کاری به اسم "داب" انجام میگیرد و هر کاری به اسم دانشجویان آزادیخواه و برابری طب انجام میگیرد باید قابل توجیه باشد و باید درآن تناسب قوا بگنجد. غیر قانونی شدن "داب" به این معنی است که هر جا هر کس که عضو "داب" باشد او را میگیرند یا زندان میکنند، همانطور که اعضای یک سازمان غیر قانونی را میگیرند. علاوه بر فشار و توطئه رژیم برای غیر قانونی کردن "داب"، ماجراجویی در صفوف خود مان و از جانب فعالین جوان وکم تجربه میتواند منجر به غیر قانونی شدن "داب" بشود.

پ – "داب" یک سازمان چپ است.

"داب" قطعا یک سازمان چپ است. اما نه به این معنی که ایدئولوژی خاصی دارد و یا مبانی ایدئولوژیک تعریف شده ای دارد. به این دلیل که در دنیای سیاست و جامعه حد و مرز چپ و راست را صف بندی سیاسی موجود در جامعه تعریف میکند و نه اصول کتابی و مکتبی. در دنیای واقعی چپ و راست از روی کتاب معنی پیدا نمی کنند، در کشمکش طبقاتی سیاسی مشخص هر جامعه معنی خاص خود را پیدا میکنند. همان طور که در زمان انقلاب اکثیر نان و زمین و صلح صف چپ و راست و پرولتاریا و بورژوازی را از هم جدا میکرد که نه تنها در هیچ کتابی نیامده بلکه این خواست ها حتی از نظر مضمونی سوسیالیستی نیستند.

امروز چپ در دانشگاه در مقابل ناسیونالیسم ایرانی، در مقابل ناسیونالیسم پرو غرب، در مقبل انواع اسلامی ها و انواع جریانهای قوم پرست یک پرچم مشخص دارد: "آزادی و برابری". این پرچم را مبارزه سیاسی مشخص در جامعه بدست این حرکت داده است نه من و شما.

امروز دانشجویی که به خود آزادیخواه و برابری طلب میگوید، در مقابل همگان و علنا با نلم و نشان اعلام میکند که من اسلامی و تحکیم وحدتی نیستم، ناسیونالیسم نیستم، قوم پرست ترک و کرد و غیره نیستم، طرفدار ستم و آپارتاید جنسی نیستم، طرفدار نابرابری انسانها نیستم. من آزادی خواه و برابری طلب هستم.

این هویت سیاسی چپ علنی است. این را در وزارت اطلاعات و همه میدانند و در مبادین سخنرانی و تظاهرات اعلام میشود. مهمتر اینکه به همت "داب"، همه زحمت هائی که کشیده شده و همه هزینه هائی که پرداخت شده است، امروز داشتن این هویت چپ قانونی است. قدر این را باید دانست.

اگر امروز "داب" را سوسیالیست و کمونیست تعریف کنید این خاصیت را از آن میگیرید. این کار انقلابی گری نیست. سوق دادن "داب" به یک پدیده اینترنتی مانند دانشجویان سوسیالیست است.

ت – "داب"، خطر راست و چپ

جمهوری اسلامی سعی می کند هر کدام یا همه این خاصیت ها را از "داب" بگیرد. جمهوری اسلامی تلاش میکند که "داب" را غیر قانونی و در نتیجه مخفی کند. این یعنی رهبران آن مخفی شوند، فعل و انفعال آن مخفی شود، عضویت در آن مخفی باشد، هر کس عضو آن بشود اتوماتیک زندان و دستگیری داشته باشد، و دانشجویان بترسند عضو آن شوند. تحقق این فشارها به معنی فلج کردن "داب" است. همانطور که در شرایط مشابه اگر یک سندیکا را غیر قانونی کنند و اعضایش را بگیرند فلج میشود.

اما صرف نظر از پلیس، تمایلات خرده بورژوائی و آنارشیزستی در درون صفوف خود "داب" هم میتواند همین بلا را بر سر آن بیاورد و در طی تاریخ بارها شبیه این اتفاق افتاده است. از نظر سنت های خرده بورژوائی دنیا را حرف و موضع فرد عوض میکند و نه عمل آگاهانه و متحد و مشترک انسان ها. در نتیجه فکر میکنند که مبارزه صحنه اعلام نظر و موضع است و نه جمع کردن و متحد کردن برای بردن از یک نقطه معین به نقطه معین دیگر، از نقطه الف به نقطه ب. در

نتیجه تشکل های علنی و قانونی را دائم در خطر غیر قانونی شدن قرار میدهند. تناسب قوا از نظر آنها تناسب قوای اجتماعی و سیاسی نیست. تناسب قوای میان جسارت فردی آدم انقلابی و ارعاب رژیم است. تناسب قوا از نظر خرده بورژوازی انقلابی آن حدی است که جسارت فردی به کسی اجازه میدهد انجام دهد.

اما واقعیت این است که شما اگر بروید به اسم "داب" تظاهرات راه بیندازید و مرگ بر جمهوری اسلامی بگویید، حتما بطور انفرادی کار قهرمانانه ای کرده اید اما، "داب" را غیر قانونی میکنید و به زیر زمین میرانید. "داب" را به جنگی میبرید که بعنوان جمع هنوز برای آن موجه و "قانونی" نیست.

جریانهای غیر اجتماعی، انفراد منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان ها را، که قهرمانی توده های زیادی از انسان هارا ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوای آنارشیزست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده اتسلان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جائی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم ابهت به نظر میرسد. برای آنارشیزست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

اعلام موضع اول و آخر همه انقلابیگری خرده بورژوا است. تمام فلسفه مبارزاتی چپ خرده بورژوائی در نهایت مراسمی برای اعلام مواضع انقلابی تر است. مبارزه و آکسیون برای این چپ خرده بورژوا نمایشگاه مد شعارهای انقلابی است.

هرچه رنگین تر بهتر. در نتیجه مبارزه را این میدانند که برود جائی موضعش را با یک شعار روشن کند.

چپ خرده بورژوا متوجه نیست که مبارزه یک پدیده اجتماعی است. هر مبارزه ای تاریخی دارد؛ گذشته ای دارد و قرار است آینده ای داشته باشد. هر مبارزه در حال حاضر سنگری دارد و جنگی را میکند، نیروئی برای این جنگ جمع میکند تا سنگر جدید و آینده ای را تصرف کند و در نتیجه تاکتیک و شعار این مبارزه باید قبل از هر چیز معطوف به جمع کردن بیشترین نیروی ممکن برای پیروزی یک نبرد مشخص در یک جنگ مشخص باشد و نه اعلام موضع.

حاصل اینکه خرده بورژوای انقلابی ما کل صحنه مبارزه را به یک صحنه عبادت ایدئولوژیک تبدیل میکند. در ذهنیت یک خرده بورژوا فقط امروز از نظر اجتماعی زنده است. هم دیروز ممکن است ورشکسته شده بود هم فردا ممکن است ورشکسته شود. خرده بورژوا آینده ندارد برای او فقط روز و لحظه هست و عصبان.

طبقه کارگر و بورژوازی هیچکدام چنین نیستند. تاریخ و منطق بورژوازی در مقابل همه ما قرار دارد؛ تولید و باز تولید سرمایه داری پدیده ای‌است پیوسته و گسترده در طول زمان. بورژوا بدون اتکا به گذشته و بدون نقشه ریزی برای یک آینده معین کار تولیدش نمیکندز این جزء خصلت اجتماعی و سیاسی بورژوازی هم هست. کارگر هم نسل اندر نسل دارد بچه اش را بزرگ میکند برای اینکه نسل بعدی را آماده بازار کار کند. وجود اش دائمی، رابطه اش با سرمایه دار ثابت است و برایش زندگی، دستمزد، ساعت کار، گرسنگی و مبارزه گذشته، حال و آینده ای دارد. پرولتاریا هم باید اولین انقلاب نقشه ریزی شده از پیش را تدارک ببیند نمیتواند آینده را کنار بگذارد. برای پرولتاریا امروز سکوی پرش به آینده است. چپ خرده بورژوا ناتوان از تغییر دنیا، از نظر فردی به ماجراجوئی فردی و آنارشیزستی میرسد و بعنوان تشکل به آنارکوپاسیفیسم یعنی آنارشیسمر حرف و پاسیفیسم در عمل میرسد. اینجاست که چپ خرده بورژوا نه معنی شعار آزادی و برابری را میفهمد و نه معنی شعار دانشگاه پادگان نیست را و نه هیچکدام از شعارهای دیگری را که روز ۱۳ آئر "داب" بلندکرد.

ث - پیچیدگی رهبری اعتراضات علنی و توده ای
رهبری یک حرکت یا جریان علنی چپ در جامعه،

←

اعتراضات دانشجویی، افق ها و ...

آنهم جامعه ای نظیر ایران، بسیار پیچیده تر از کشف چند شعار طلانی و البته موزون است. پیچیدگی های تاکتیکی، آژیتاسیونی و سازمانی چنین رهبری را به سختی راه رفتن روی لبه تیغ میکند که تنها از یک رهبری آگاه، باتجربه، شجاع و مدبر ساخته است. این هنر می خواهد. البته با استعداد و پشت کار میتوان این هنر را آموخت. رهبری یک حرکت یا اعتراض علنی و توده ای میتواند تناسب قوا را بدتر از آنچه که واقعا هست ببیند و در تاکتیک یا هدفی که در مقابل خود قرار میدهد به محافظه کاری بیفتید، بقول معروف "راست" بزند. و یا برعکس میتواند نسبت به قدرت خود، نسبت به قدرت رژیم ارزیابی نادرست داشته باشد و تاکتیک یا هدفی را در مقابل خود قرار دهد که با تناسب قوای واقعی خوانائی نلردو شکست بخورد. آنوقت بقول معروف ماجراجویی کرده و یا "چپ" زده است. پهنای این بام به اندازه پهنای لبه تیغ است و رهبری کردن و تعیین تاکتیک در این موقعیت ها و در این شرایط در واقع هنر راه رفتن روی این لبه تیغ است که رهبر کمونیست باید بیاموزد.

ج - فعالیت حزبی و فعالیت غیر حزبی

تشخیص تمایز و ترکیب درست فعالیت حزبی و غیر حزبی، چه در رابطه با تمایز و ترکیب کار قانونی و غیر قانونی و چه ارتباط با تمایز و ترکیب فعالیت در جهت دستیابی به یک رفرم و فعالیت برای سازماندهی انقلاب پرولتری بسیار حساس و حیاتی است. متاسفانه کمونیسم پراتیک و کارگری بعد از شکست انقلاب روسیه در اواخر دهه بیست قرن بیستم تا امروز نتوانسته است که این سنت را مجددا احیا کند و سنت غالب سنت چپ رادیکال غیر اجتماعی و غیر کمونیست بوده است. از نظر تفکیک فعالیت قانونی و غیر قانونی پیشتر اشاره کردم که این دو فعالیت به تبلیغ، ترویج و عمل متفاوتی می انجامد که تبلیغ، ترویج و تکلّیک غیر قانونی برای یک سازمان غیر حزبی علنی و رهبران آن قابل اتخاذ نیست.

اما آیا این به معنی آن است کمونیست فعال و رهبر کمونیست در یک حرکت علنی باید تماما خود را به محدودیت های این فعالیت علنی بسپارد؟

پاسخ منفی است. راه حل جدا کردن و جدا نگاه داشتن هویت های علنی و مخفی و اینجا حزبی و غیر حزبی است. اگر این دو پدیده در هم ادغام شوند یا حزب درون "داب " منحل میشودیا "لاب"

در حزب منحل میگردد. یا سازمان غیر حزبی در حزب منحل میشود و یا حزب در سازمان غیر حزبی منحل میگردد. و این پدیده‌ای است که هر روزه در چپ اتفاق می افتد.

در سخنرانی ای که چند سال پیش در انجمن مارکس - حکمت داشتم و در بحثی که در کنگره دوم حزب حکمتیست کردم توضیح دادم که امروز حزب کمونیست کارگری عراق با همین پدیده روبرو شده است. حزب در سازمان های غیر حزبی منحل شده است.

بخشی از حزب کمونیست کارگری عراق در کنگره آزادی عراق فعالیت میکنند، که فعالیت مهمی است. برای اینها فعالیت در کنگره آزادی عراق با فعالیت در حزب تفاوتی ندارد و کنگره آزادی عراق جای حزب را گرفته است. در نتیجه در غیاب فعالیت اخص کمونیستی، در غیاب سازمان یابی حزبی کمونیست ها، در غیاب فراکسیون بسیار منضبط، آگاه و فعال کمونیستی در کنگره آزادی عراق ناسیونالیسم عربی یا عراقی میتواند در این جریان رشد کند. سنت های دیگر منتظر ما نمیمانند. کارشان را میکنند. در کنگره آزادی عراق، علیرغم تلاش بیوقفه بهترین کمونیست های عراق، هیچ کدام از مکانیزمهای حزبی که محیط را تغییر دهد، کمونیست بار بیاورد، تاکتیک های پیشرفت تر کمونیستی را ممکن کند، ایده های کمونیستی را در مقابل ایده های بورژوائی جا ببندازد، عمل نمیکند. هیچ کلام از مکانیزمهای حزبی حتی استمرار فعالیت کنگره آزادی عراق و حزب را در آن شرایط حفظ بکند وجود ندارد. عین همین شرایط برای سازمان آزادی زن در عراق و اتحاد تشکل های کارگری بوجود آمده است. علیرغم تلاش کمونیست های متشکل در این سازمان ها، حزب و دم و باز دم

حزبی و کمونیستی در این تشکل ها وجود نداردو با همان معضلات و خطراتی روبرو هستند که کنگره آزادی عراق با آن روبرو است.خود حزب میماند که جمع کسانی است که معمولا در هیچ فعالیت اجتماعی دیگری جایی برای خود پیدا نکرده اند. در مورد "داب" هم همینطور است. اگر یک حزب کمونیستی حزبش را در "داب" یا هر سازمان دیگری منحل کند، یعنی اینکه تمام شبکه ها مکانیزم ها و کارهای حزبی بر مکانیسم ها، شبکه ها و کارهای "داب" منطبق و عملا یکی شوند، عملا عضویت در "داب" با عضویت در آن حزب یکی یا معادل شود، دقیقا اتفاق حزب کمونیست کارگری عراق در رابطه با کنگره آزادی عراق،سازمان آزادی زن و اتحاد تشکل های کارگری برایش خواهد افتاد. حزب منحل میشود و عملا "داب" هم فلج میشود.

هم از حزب کمونیستی چیزی باقی نمی ماند و مبارزه "داب" به یک مبارزه مخفی تقلیل پیدا میکند یا انواع ایدئولوژی ها و سنت های بورژوائی در "داب" رشد خواهند کرد. حاصل اینکه نه حزب و نه "داب" هیچکدام ادامه کاری و پیوستگی نخواهند داشت.

از آن طرف قضیه، شما نمیتواند کمیته حزبی باشید و مثلا مثل یک حرکت ضد اعتیاد فقط راجع به اعتیاد و مسائل آن حرف بزنید. این کمیته کمونیستی نیست این کمیته ضد اعتیاد است، که خیلی خوب هم هست اما کمیته کمونیستی نیست. کمیته کمونیستی قرار بود سلول رهبری مبارزه پرولتاریا در همه وجود آن باشد. واحد و سلول پله فونکسیون حزب کمونیستی است. قرار است راجع به کمونیسم و همه چیز در محیط فعالیت خود حرف بزنند. اگر این کار را نکند دیگر حزب کمونیستی نیست.

بحث این نیست که فعالیت علیه مثلا اعتیاد یا در ارتباط با مسائل دانشجویی کم است یا مهم نیست. بحث این است که این آن حزب کمونیستی که به آن احتیاج داریم نیست. کمونیستها احتیاج به یک شبکه حزبی دارند که کمیته اش کمیته کمونیستی باشد و نشریه کمیته اش نشریه کمونیستی آن کمیته باشد. مثلا کمیته قفقاز یا بلکو حزب سوسیال دمکرات روسیه کمیته کمونیستی آن مناطق بود و نشریه این کمیته ها هم راجع به همه مسائل سوسیال دمکراسی بلکو بحث میکردند. با منشویک ها با ناسیونالیست های ترک و ارمنی و گرجی مبارزه

میکرد، مبارزه را در همه ابعاد اجتماعی سازمان میدهد و بقول لنین این کمیته ها کارگر کمونیست، دهقان کمونیست، روشنفکر کمونیست، تن فروش کمونیست و ... را در یک جا متشکل میکرد. کمیته کمونیست هائی بود که کارشان را بلد بودند: حرفه ای بودند.

روشن است که بسیاری از رهبران علنی در جنبش های اجتماعی که عضو حزب سوسیال دمکرات بودند نمیتوانستند با نام واقعی خود در نشریات سوسیال دمکراسی اظهار نظر کنند و بحث کنند و بناچار همگی نام مستعار یا نام قلمی داشتند. این دو هویتی باعث میشد که رهبر و فعال اجتماعی بتواند در قالب شخصیت علنی خود آنچه در تناسب قوا میگنجد را بگوید و انجام دهد و نقش اجتماعی و علنی خود را بازی کند و در قالب مستعار شخصیت حزبی و حرف و بحث حزبی خود را پیش ببرد بدون اینکه یکی مانع دیگری شود.

یکی از خواص وجود حزب لنینی تامین ادامه کاری و تضمین امنیت حزب و سازمان های غیر حزبی است. بدون یک شبکه محکم حزبی هیچ سازمان توده ای و غیر حزبی نمی تواند روی پای خود بماند. یک شبکه محکم و سر خط حزبی ستون فقراتی است که میتواند یک سازمان غیر حزبی را در بدترین شرایط حفظ کند. اشاره کردم که در سنت چپ رادیکال سازمان غیر حزبی و سازمان حزبی عملا یکی هستند. سازمان غیر حزبی یک فریب است. یک نما یا روکار حزب است. آن وقت نه حزب واقعی است و نه سازمان غیر حزبی.

میخواهم بگویم حزب و سازمان غیرحزبی دو فونکسیون مختلف هستند که هر دو لازم هستند و نباید به جای هم بنشینند. مثل این است مثلا شما هم معلم و هم سرباز باشید. معلم بودن یک شغل یایک نوع کارها و حرف ها را ایجاب میکند و سرباز

بودن نوع دیگری از حرف و کار. اگر سر کلاس شروع به تیراندازی کنید و یا در میدان جنگ تخته سیاه بگذارید و سخنرانی کنید نه سرباز خوبی خواهید بود و نه معلم موفقی.

فعالیت حزبی در یک سازمان غیر حزبی حق همه احزاب است و جزو پایه ترین آزادی های سیاسی است. این بورژوازی ضد کمونیست، جمهوری اسلامی، اپورتونیست ها و پرووکاتورها هستند که فعالیت کمونیست ها در سازمان های غیر حزبی را ممنوع اعلام میکنند. روشن است که یک سازمان غیر حزبی در ارتباط با جهت گیری خود نسبت به این یا آن سنت سیاسی و حزبی تمایل برد میتواند فراکسیون بعضی از احزاب را به رسمیت بشناسد یا نشناسد. به رسمیت شناختن فراکسیون یک حزب به معنی آن است که آن حزب میتواند از امکانات خاص آن تشکل غیر حزبی در حد تعریف شده ای استفاده کند. بسیاری از سازمان ها و جمعیت ها در کشور های دمکراتیک به همین شکل کار میکنند و تنها سازمان هائی که از بودجه دولتی ("خزانه مردم") استفاده میکنند موظف هستند که به همگان یکسان خدمات و امکانات بدهند.

به هر صورت این مسئله امروز در ایران با توجه به اختناق مطرح نیست. اما یک سازمان چپ، مانند "داب"، باید بداند که فعالیت کمونیست ها و سوسیالیست، نه تنها مانند همه احزاب دیگر در آن مجاز است، بلکه در شرایط دمکراتیک به سازمان هائی که خود را سوسیالیست میدانند اجازه فراکسیون خواهد داد. این احزاب میتوانند فعالیت کنند و اعضا و رهبران "داب" را قانع کنند که در زمینه فعالیت هائی که در چارچوب "داب" میگذد خط و سیاست این یا آن حزب را در پیش بگیرند، برای خود عضو گیری کنند و از امکانات "داب" در حد معینی استفاده کنند.

این فعالیت حزبی امروز طبیعتا مخفی صورت میگیرد. اما این چارچوب باید دانسته هر سازمان چپ غیر حزبی باشد. غیر حزبی بودن به معنی ضد حزبی بودن نیست. سازمان های غیر حزبی از حزب بهتر یا بدتر نیستند دو نوع سازمان یابی متفاوت هستند که آلترناتیو یکدیگر نیستند. موازی هم باید پیش بروند.

لازم است تاکید کنیم که تبلیغات جریان نئوتوده‌ایستی آثرین – مقدم در این مورد بشدت ارتجاعی و عقب مانده است. اینها فعالیت کمونیست ها و انقلابیون بطور کلی را در سازمان های غیر حزبی ممنوع اعلام فرموده اند. از نظر اینها اگر مثلا فردا اطلاعات جمهوری اسلامی زیر شکنجه از فلان رهبر حرکت برای رهائی زن در تبریز اعتراف بگیرد که عضو حزب حکمتیست است، یا در شرایط دمکراتیک خود آن فرد این تعلق خود را اعلام کند، همه ما مجرم هستیم. جنبش غیر حزبی زنان را قربانی اهداف پلید حزبی مان کردیم! این یک شار لاتانپسم مفتضح است.

چ – آیا "داب" یک سازمان است؟

این را نمیشود به سادگی جواب داد. بسته به این است که منظور تان از سازمان چه باشد. در شرایط اختناق تفاوت میان شبکه غیر متمرکز و سازمان نیافته با سازمان خاکستری است.

اگر منظور از سازمان وجود یک سازمان تعریف شده هرمی در همه سطوح است، مثل دفتر تحکیم وحدت یا انجمن ها و شوراهای اسلامی، آنوقت باید گفت نه! "داب" یک چنین سازمانی نیست. در شرایط اختناق میشود یک سازمان غیر حزبی چپ، با این معنی را ممکن است بطور کوتاه مدت بشود ایجاد کرد. اما بعید است که در میان مدت و یا طولانی مدت چنین سازمانی در این شکل امکان ادامه حیات داشته باشد. حتی سندیکارا هم نمیشود طولانی مدت به این شکل نگاه داشت.

برای یک دوره محدود سندیکای شرکت واحد، سندیکای کارگران شرکت نفت یا این نوع تشکل ها ممکن است چنین شکلی بخود بگیرند اما اگر این پروسه به باز شدن فضا یا به یک شرایط انقلابی منجر نشود، که خود این شرایط هم موقتی و گذرا هستند، این سازمان ها زیر فشار اختناق و پلیس به یک شکل غیر رسمی، غیر هرمی، بشدت فدرال رانده میشوند. سطح تمرکز و درجه فدرالیسم هم البته تناسب قوا مربوط میشود.

در شرایط اختناق این سازمانهای علنی حول شبکه های اکتیویست ها، فعالین و آژیتاتورهای خود سازمان پیدا میکنند. این شبکه ها عملا علنی و البته غیر حزبی هستند. مثل شبکه فعالین و

آژیتاتورهای سوسیالیست. این شبکه ها، معمولا چندین صد نفر را بهم وصل نگاه میدارند، مخفی نیستند و هرچه وسیعتر باشند میتوانند علنی تر فعالیت کنند. واقعیت این است که شبکه پانصد - ششصد نفری دانشجویان چپ دانشگاه های تهران "داب"تهران را تشکیل میدهند. دفتر ندارند اما معلوم است که مثلا ده نشریه، پنجاه کانون مختلف و فعل و انفعال های مهم سیاسی در دانشگاه های تهران به آنان گره خورده است. این نشریات و کانون ها از آنان خط میگیرد و توسط آنها هدایت میشوند. معلوم است که اگر تصمیم بگیرند مراسم ۱۶ آذر را برگزار کنند، این مراسم برگزار میشود. اگر کسی بخواهد در این مراسم و در فعالیت های چپ در دانشگاه نقشی بازی کند باید به این جمع وصل باشد. همه این ها نشانه ای ژ وجود سازمان است. میخواهم بگویم در شرایط اختناق ژ سازمان علنی بیش از دفتر و دستک و یک طرح سازمانی شسته و رفته، باید یک شبکه عملا علنی توده ای را فهمید.

به این اعتبار "داب" قطعا یک سازمان است. این سازمان بنا به خصلت کار خود و شرایط موجودیه شدت فدرال و خود مختار است. شهر ها تابع هم نیستند. مثلا کسی که در ارومیه به خودش "داب" میگوید و کسی که در مشهد به خود "داب" میگوید گرچه هر دو در چارچوب اهداف و هویت عملا تعریف شده "داب" هستند، اما ممکن است حرف های متفاوتی بزنند و تصمیمات متفاوت بگیرند. البته عملا کمتر این اتفاق می افتد چون در این سازمان، در سطح فرا شهری هم اتوریته وجود دارد اما این اتوریته معنوی است. شبکه دانشگاه ها و شهر های معین بنا به کار و نقش شان نفوذکلام و اتوریته پیدا میکنند. این دوره "داب" تهران این اتوریته را پیدا کرد.

به این معنی اتحادیه های کارگری، سازمان های مبارزه برای حقوق زن و غیره هم اساسا شبکه های کارگری و شبکه های مبارزه برای حقوق زنان و غیره هستند. امروز مثلا اگر در مشهد یا شیراز و اصفهان و ... باشید و بپرسید "داب" کجاست، همه میتوانند یک "جماعت" چند صدنفره و شاید چند هزار نفره را نشانتان میدهند که معلوم است اعضا، آژیتاتورها و رهبران و فعالین "داب" هستند.

این چنین سازمان یابی فدرال و منعطف، در شرایط اختناق، امکان دفاع از خود در مقابل پلیس را میدهد. فدرال بودن، عدم تمرکز، اختیارات وسیع محلی، و وجود یک رهبری معنوی و کانون های فکری مرتبط و با اعتبار همراه با نشریات متعدد و غیره سرکوب این جریان را برای پلیس بشدت مشکل میکند.

تهران را بزنند، مشهد جایش را پر میکند، مشهدرا بزنند اصفهان و شیراز نقش را بر عهده میگیرندو غیره.

به نظر من این خاصیتی بود که این دوره "داب" از خودش نشان داد. تعداد زیادی از رهبران شان را قبل از ۱۳ آذر گرفتند ولی وجود یک شبکه با اتوریته باعث شد که روی پای خودشان بایستند و دوباره عکس العمل نشان بدهند. وجود خود مختاری و عدم تمرکز باعث شد که در حالی که تهران اساسا حمله پلیس قرار گرفت، دامنه ضربه کمتر متوجه شهرستانها بشود. همه اینها مکانیزم دفاع از خود است.

آن چیزی که در عمل نقش شبکه اعصاب و ستون فقرات این حرکت های غیر حزبی را بازی میکند شبکه احزاب سیاسی است. یک حزب کمونیستی لنینی یک سازمان انقلابیون حرفه ای (نه معنای حقوق بگیر، بلکه به معنی اینکه کارشان را در یک سطح حرفه ای بلد هستند) میتواند در سخت ترین اوضاع هم ارتباط درونی و امنیت رهبران را حفظ کنند. روشن است احزاب مختلف تلاش میکنند این کار را انجام دهند و حزبی که در این زمینه موثرتر فعالیت میکند عملا نقش هژمونیک تری را در این جریان غیر حزبی بر عهده میگیرد.

حزب حکمتیست باید قبل از هر چیز شبکه کادرها (کمونیست های حرفه ای) باشد. کمونیست هائی که مثل یک آدم حرفه ای (پروفشنال)، و نه آماتور، کارشان را بلداند. بلداند سازماندهی کنند، بلداند مخفی کاری کنند، میتوانند از مرزها عبور کنند، پلیس را میشناسند، میتوانند در صورت لزوم پول تهیه کنند، میدانند چگونه باید ارتباطات قطع شده

اعتراضات دانشجویی، افق ها و ...

را وصل کرد، بلداند که چگونه از زیر فشار پلیس بیرون بروند، بلداند که چگونه حزب شان را در زیر شدیدترین فشارهای پلیس زنده نگاه دارند و تجربه ده ها سال فعالیت کمونیستی در آنها جمع است. وجود چنین حزبی ادامه حیات یک سازمان غیر حزبی توده ای بشدت فدرال و منعطف را ممکن میکند.

ح - "داب" یک سازمان ایدئولوژیک نیست

"داب" نه تنها نباید یک سازمان ایدئولوژیک باشد بلکه یک حزب کمونیستی هم نباید یک سازمان ایدئولوژیک باشد. ایدئولوژیک نیست به این معنی نیست که گویا ایدئولوژی ندارد. به این معنی است که اولاً تصمیمات اش را بر اساس قضاوت اعضایش میگیرد و نه بر اساس اصول ایدئولوژیک و ثانیاً شرط پیوستن به آن و فعالیت در آن پذیرش یک ایدئولوژی خاص نیست.

ما حزب حکمتیست را غیر ایدئولوژیک اعلام کردیم که ما از کسی برای عضویت در حزب امتحان ایدئولوژیک نمی گیریم. هر کس که اهداف عمومی برنامه حزب را قبول داشته باشد میتواند عضو شود. حتی اگر نماز بخواند ما مانع عضویت او نمیشویم. این که نماز خواندن با قبول برنامه دنیای بهتر در تناقض قرار میگیرد، تناقضی است که عضو مربوطه باید خودش حل کند. البته معلوم است همانطور که در حزب محافظه کار و کارگر انگلیس یک کمونیست نمیتواند در تصمیم گیری ها و در شبکه حزبی جای دوری برود، در حزب ما هم یک مذهبی یا محافظه کار یا سوسیال دمکرات عملاً جای زیاد دوری نمیتواند برود. "داب" هم همین طور است. لیبرالی چون پیمان عارف و یا نویسنده مجهول‌الهیوه جریان نئوتوده‌ایستی آثرین-مقدم ممکن است عضو "داب" شوند اما جای زیاد دوری نمی روند.

"داب" و سایر سازمان های غیر حزبی، مانند سازمانهای کارگری، دفاع از حق زن و غیره. نباید ایدئولوژیک باشند. مثلاً یک سندیکا نمیگوید من فقط کارگر های چپ کارخانه را سازمان میدهم. اگر این را بگویند به یک گروه کوچک تنزل پیدا میکند. یک سندیکا ممکن است چپ باشد اما از کسی امتحان چپ بودن نمیگیرد.

خ – "داب" آلترناتیو احزاب سیاسی نیست

"داب" و هیچ سازمان غیر حزبی دیگری نمیتوانند و نباید آلترناتیو احزاب سیاسی بشوند. یکی کردن این دو پدیده اشتباه مهلکی است.

"داب" آلترناتیو احزاب سیاسی نیست و قرار نیست کار احزاب سیاسی را انجام دهد. به این معنی که "داب" قرار نیست قدرت را بگیرد، قرار نیست که بورژوازی را سرنگون کند و نمیتوانند این کار ها را انجام دهد. همانطور که اتحادیه شرکت واحد یا سازمان رهائی زن نمیتواند اینکار ها را بکند. برای این کار ها سازمان پیدا نکرده اند و این کارها از آنان ساخته نیست.

ابزار فعالیت در سرزمین سیاسی، یعنی در سرزمینی که قدرت سیاسی در آن دست به دست میشود، احزاب سیاسی هستند. احزاب سیاسی هم برای انجام این کار باید علاوه بر سازمان حزبی خود با هژمونی در تعداد کثیری از تسمه نقاله های اجتماعی، توده ای و غیر حزبی این کار را انجام دهند. نه از یک سازمان دانشجویی میتوان خواست که رژیم را سرنگون کند و نه از سازمان رهائی زن و نه از هیچ سازمان غیر حزبی دیگر. عدم تشخیص اینها و جانشین کردن یکی بجای دیگری فقط باعث متلاشی شدن این سازمان های غیر حزبی میشود. کار داب این است که برای گسترش آزادیهای سیاسی و چپ نگاه داشتن فضلی دانشگاه کار کند. سرنگونی رژیم احتیاج به یک حزب انقلابی دارد که شرایط و مکانیسم های کارش متفاوت است و ما در اساسنامه و مصوبات حزب به آنها پرداخته ایم.

یکی از اشتباهات رایج در "داب" همین است که "داب" را با حزب سیاسی عوضی میگیرند. کمترین عارضه اشتباه گرفتن این دو این میشود که

برای "داب" نسخه ای را میپیچید که قادر به انجام آن نیست. "داب" را به جنگی میبرید که نه جنگ "داب" است و نه "داب" از پس آن بر می آید. این از بدیهیات است که مهمترین اشتباه رهبر یک حرکت اجتماعی این است که آنها را به جنگی ببرد که برای آن نیامده اند یا آمادگی اش را ندارند. صف چنین تشکیلاتی در آن جنگ منهزم میشود. بخش زیادی از شهامت و قهرمانی در صفوف یک سازمان و یا حرکت ناشی از اعتماد به امکان پذیری پیروزی است. بدون چنین اعتمادی هیچ توده ای به حرکت در نمی آید و هر وقت متوجه بشود که پیروزی ممکن نیست پراکنده میشود. این الفبای سیاست است.

شما نمیتواند جمعی را برای دفاع از برابری حقوق زن و مرد جمع کنید بعد یک دفعه معلوم بشود که آنها را جمع کردید تا به عنوان هواداران فلان حزب کار دیگری بکنند. صرف نظر از ریاکاری مستتر در چنین حرکتی، آنها را به جنگی برده اید که برای آن نیامده اند. به هرحال سازمان دادن انقلاب کار سازمان های غیر حزبی نیست. کار احزاب سیاسی است. البته احزاب سیاسی هم هر کدام انقلاب خودشان را سازمان میدهند. مثلاً احزاب سیاسی طرفدار رضا پهلوی یک چیز می خواهند، حزب دمکرات یک چیز دیگر، و ما انقلاب پرولتری میخوایم. اینکه یک سازمان غیر حزبی به کدام سمت متمایل میشود و یا بیشتر از کدام افق تاثیر میگیرد بستگی به این دارد که کدام حزب از تورپته، اعتبار و شبکه حزبی قابل تری برخوردار است. یا کدام حزب میتواند حقانیت خود را به اکثریت اعضای آن سازمان غیر حزبی بقبولاند.

مخلوط کردن اینها البته بعضاً نتیجه فضای اختنق، عدم بلوغ سیاسی در جامعه و بعضاً حاصل "زرنگ بازی" کوتاه نظرانه چپ خرده بورژوا است. که فکر میکند میشود با کلک و "پلیتیک" در سیاست انقلابی به جایی رسید.

۶ - چشم انداز "داب"

چشم انداز "داب" را بر متن نکات فوق میتوان مورد بحث قرار دهم.

الف – موقعیت فعلی

"داب" امروز به همت مبارزه واقعا قهرمانانه همه دانشجویانی که در مقابل این تعرض تسلیم نشدند با قدرت سر پایش ایستاده است. دانشجویانی که با حرارت و جسارت ایستادند و از خود و جنبش شان دفاع کردند، تمام کسانی که در سراسر دنیا به دفاع از دستگیر شدگان آمدند و رژیم را عقب زند، تعرض رژیم به ضد خودش تبدیل شد. رژیم میخواست "توطئه" ایجاد یک سازمان دانشجویی چپ را نقش بر آب کند، آن را متولد کرد. امروز بخش اعظم دانشجویان چپ دانشگاه های ایران با

افتخار خود را دانشجویان آزادیخواه و برابری

طلب میخوانند. "داب" امروز یک واقعیت در فضای سیاسی ایران است.

گرچه رژیم چندین شهر را مورد حمله قرار داد، اما تعرض اساساً دامن تهران را گرفت. بخش اعظم دستگیرشدگان به همت مبارزه سراسری که برای آزادی آنها از زندان رژیم بیرون کشیده شدند. البته با وثیقه های سنگین و زیر شمشیر داموکلس دانشگاه اسلامی. نفس وثیقه های سنگین باعث شده که غالباً هست و نیست یک خانواده و چه بسا خانواده های بسیاری در گرو رژیم قرار گیرد. اکثر خانواده هائی که قابلیت تامین وثیقه را نداشتند از طرف اقوام و دوستان و آشنایان مورد حمایت قرار گرفتند، کسان زیادی خانه‌هایشان گرو گذاشتند.

حاصل این وثیقه ها این شده که بسیاری از دانشجویانی که در این موقعیت پا بیرون زندان میگذارند، شاید برای اولین بار، پیچیدگی وابستگی های اقتصادی و اجتماعی را تجربه میکنند. این دانشجویان دیگر آن دانشجوی آزاد و بدون وابستگی سابق نیستند. میبیند رژیم ممکن است کسان دیگر، خانواده و دوستانش، را خانه خراب میکند. چنین کسی مانند همه انسان های این جامعه

طبیعتاً احتیاط بیشتر و ریسک کمتری از سابق میکند. دانشجویی که تازه به این دنیای واقعی پا گذاشته است، مثل کارگر و زحمتکشی عمل میکند که از ترس بیکار شدن، خانه خرابی خود و خانواده اش در مبارزه محتاط میشود. این دانشجو با خودش میگوید تمام هست و نیست خانواده وگه اقوام و آشنایان در خطر است.

باید این موقعیت را فهمید و آن را به حساب نرسیدن به معنی کلاسیک آن نباید گذاشت. آدم زیر دادگاه که با وثیقه سنگین آزاد شده است دست و پایش بیشتر از سابق بسته است. این یک محدودیت جدی برای "داب" است که رژیم به آن تحمیل کرده است. بخشی از رهبران و فعالین قابل آن را تا اندازه ای کنار زده است.

اما اولاً این محدودیت اساساً شامل تهران شده و شهرستان ها به درجه زیادی از این دستگیری ها مصون مانده اند. ثانیاً یک نسل جدید و وسیع به "داب" جلب شده اند. نسل وسیعی از دانشجویان جوان، دانشجویانی که تازه به صحنه دانشگاه آمده اند این حرکت را به عنوان حرکتی محبوب و حرکتی با اعتبار میشناسند. و آماده هستند که به سرعت یاد بگیرند و جای این رفقای شان را تا حدی پر کنند.

بعلاوه واقعیت این است که در مبارزه سیاسی و بخصوص برای یک دانشجوی فعال زندان مدرسه بلوغ است. کسی که از زندان بیرون می آید جدا از شکنجه هائی که شده و لطماتی که خورده است از نظر اجتماعی، سیاسی و انسانی دنیا را با نگرشی عمیق تر و پچپیده تر نگاه میکند. به نظر من این رویداد ها نسل پخته تری از رهبران سیاسی را تحویل حرکت چپ داد که نتایج آن را در آینده کمونیسم در ایران خواهیم دید.

ب – اهمیت تحکیم موقعیت - گسترش "داب" - آمادگی برای اول مهر

در ارتش وقتی جایی را تصرف کردید اولین کارتان نه ادامه حمله به اهداف جدید بلکه تحکیم موقعیت در سنگر تصرف شده است تا دشمن نتواند آن را مجدداً از دست شما در بیاورد. ادامه حمله یا بدتر از آن تعیین اهداف جدیدی بدون تحکیم موقعیت بدست آمده اشتباه محض است. به احتمال زیاد شکست خواهید خورد.

ما بعد از سیزدهم آثر توصیه مان، به عنوان حزب، این بود که باید موقعیت بدست آمده را تحکیم کرد. هنوز تحکیم موقعیت در شرایط فعلی اهمیت محوری دارد. هنوز هم با دوره ای روبرو هستیم که تعطیلات دانشگاه در پیش است و قدرت بسیج "داب" کم میشود. همین اهمیت تحکیم موقعیت بدست آمده و پرهیز از هر نوع درگیری ناخواسته را بیشتر میکند. از این فرصت باید برای باز سازی شبکه ها، آماده کردن کادر های جوان نهایت استفاده را کرد.

باید برای دادگاه های تابستانی آماده بود. اگر رژیم حسد بزند که احکام دادگاه ها با اعتراض عمومی روبرو میشود دست نگاه میدارد، آنها را عقب میاندازد و یا عملاً معلق میکند.

هر اسمی، هر انجمنی، هر جلسه‌ای، هر نشریه ای، هر کانون و کلوب و هر ... که ممکن است را باید تشکیل داد و یا اگر هست مورد استفاده قرار داد. اشتباه است اگر فکر کنیم که "داب " فقط از طریق انجمنهای طرفدار "داب" یا از طرف شعبه های "داب" رشد میکند . اشاره کردم که در شرایط مختنق "داب" بیش از هر چیز یک شبکه و هزاران فرم ابتکاری سازمانی علنی است. "داب" یک چتر و یک خود آگاهی است و از نظر سازمان علنی امروز بیشتر از طریق این نشریات، کلوب ها، کانون ها، انجمن ها و ... رشد میکند.خاصیت همه این تشکل ها این است که علنی هستند.

باید نه تنها مانع از غیر قانونی شدن "داب" شد، بلکه باید ابعاد حرکت دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از نظر سازمانی بشدت گسترش داد. اول مهر آینده باید رژیم با یک "داب" به مراتب بزرگ تر و وسیع تر، به مراتب قوی تر و سیاسی تر و به مراتب تر میلیتانت تر روبرو شود. برای این کار باید از همین امروز شروع کرد.

۷ - پاسخ به بعضی از سوالات

۱ - پرسیده اند که

"با توجه به افول جنبشهای اجتماعی، جنبش کمونیستی توان اجتماعی شدن را ندارد، در این شرایط استراتژی جنبش کمونیستی چیست؟ اصولاً سبک کار کمونیستها در دوران سرکوب چیست؟ آیا کمونیستها باید منتظر باز شدن فضای جامعه با اتکاء به بحرانهای درون حاکمیت باشند؟ در صورتی که فضای جامعه بسته باقی بماند امری که با توجه به اوضاع فعلی محتمل به نظر میرسد جنبش کمونیستی چه راهی را باید در پیش بگیرد؟ "

پاسخ: این سوال البته به "داب " و بحث امروز خیلی مربوط نیست ولی به نکاتی در این مورد اشاره میکنم.

در شرایطی که اختناق هست و اختناق دست بالا پیدا میکند فعالیت وسیع محدود تر میشود. این روشن است. اما باید در این زمینه به فاکتور هائی توجه کرد:

اولاً، یکی از مولفه های باز شدن فضا باز خود ما هستیم. صرف فعالیت حزبی نمیتواند فضا را باز کند مگر اینکه این فعالیت با فعالیت های اجتماعی، علنی و توده‌ای گره بخورد. اتفاقاً "داب" و سازمانها و حرکتهای شبیه آن یکی از همین فعلیت ها هستند که میتواند فضا را باز کند. مثلاً اگر اول مهر که دانشگاه دوباره باز میشود ما با نسلی از دانشجویان با انرژی و یک "داب"که خود را آماده کرده است شویم اوضاع به سرعت عوض میشود. اگر مثلاً شانزده آثر سال آینده جمعیتی چندین برابر و یا حتی به اندازه امسال با شعار آزادی و برابری به میدان بیایند فاکتور مهمی در تغییر تناسب قوا خواهند بود. نکته من این است که بخش بزرگی از اینکه چه اتفاقی می افتد به ما برمیگردد. شکل دهنده اوضاع آینده ما هستیم و نه تضادهای داخل حاکمیت.

تضادهای داخل حاکمیت بعضی وقتها فضا را باز میکنند ولی حتی برای اینکه تضادهای درون حاکمیت را دامن بز نید باید فشار را زیاد کرد.لسب ها در سر بالائی همدیگر را گاز میگیرند. باید جامعه را برای رژیم سربالائی کنیم.

اگر فردا در محیط های دانشگاهی چندین نشریه، کانون، کلوب و انجمن حول "داب" درست شود دانشجویان زیادی دور آن جمع خواهند شد و این خود ابزار دست بردن در تناسب قوا است.

بحث من این است که مبارزه کمونیستی فقط با یک ترکیب خیلی ماهرانه مبارزه برای رفرم (مثل مبارزه برای آزادی سیاسی، مبارزه برای باز کردن فضای سیاسی دانشگاهها، و ...) با مبارزه برای انقلاب کمونیستی میتواند به یک سرنگونی آگاهانه جمهوری اسلامی و سازمان دهی انقلاب پرولتری منجر شود. این تمایز خط لنین و همینطور حکمت با چپ خرده بورژوا و چپ رفرمیست است.

"داب"، اتحاد کارگری علیه بیکاری، مبارزه برای اضافه دستمزد، مبارزه علیه ستم بر زن، و ... برای ما پوشش و "پلیتیک" نیست. بخش جدائی ناپذیر مبارزه برای دنیای بهتر و مبارزه برای سازمان دادن انقلاب مان است.

"در دوران سرکوب مکانیزم فعالیت کمونیستی چگونه است؟"

پاسخ به این سوال بیش از هر چیزی به گره خوردن به مبارزه برای بهبود شرایط، برای رفرم یعنی برای بهبود زندگی انسان ها و تبدیل شدن به لولای قهرتمند کردن انسان ها در دفاع از خود بستگی دارد. سازمانهای غیر حزبی علنی، کار قانونی، نشریات، باشگاه ها، مجامع عمومی کارگری، سندیکا و هر چیز ممکنی را باید درست کرد. اینها همه ابزار های این کار هستند.

ثانیاً، ترکیب سازمان دادن مبارزه برای رفرم و سازماندهی انقلاب برای فعالیت کمونیستی حیاتی است. گسترش حزب، گسترش شبکه ها و کمیته های کمونیستی، تبدیل کردن حزب به لولای قدرت، لولای قابلیت دفاع از خود که پایه بحث حزب و قدرت سیاسی است رکن حیاتی فعالیت ماست. ←

زنده باد انقلاب کارگری

اعتراضات دانشجویی، افق ها و ...

بحث حزب و قدرت سیاسی بحث تبدیل شدن به لولای قدرتمند شدن کارگر و زحمتکش و انسان ستمدیده در دفاع از خود و زندگی خود در مقابل دولت و بورژوازی است. و حزب حکمتیستی که یک شبکه محکم حزبی واقعا پروفشنال و حرفه‌ای که بلد است که کارش را انجام دهد دارد میتواند

۲ - پرسیده اند:

آیا برگزاری آکسیون سیزده آذر به صورت مستقل درست بود؟ اگر جواب آری است چگونه میتوان از آن در برابر این جریاناتی که آن را آکسیونیستی و ماجرا جویانه میدانند دفاع کرد ؟

پاسخ: این سوال را نسبتا به تفصیل جواب دادم. فکر می کنم که تصمیم درست و جسورانه ای بود و باعث شد که چپ سnger های جدیدی را فتح کند و البته برای این فتح هزینه هم پرداختند. اینکه میشد هزینه اش کمتر باشد یا نه، بحث دیگری است و باید کارشناسانه به آن پرداخت.

۳ - میپرسند:

چگونه میتوان جایگاه جنبش دانشجویی را از دیدگاه مارکسیستی تعیین کرد ؟

پاسخ: به این سوال هم مفصل جواب دادم. گفتم که من کلمه "جنبش دانشجویی" را گمراه کننده می دانم و حرکت دانشجویی و اعتراض دانشجویی را گویا تر می بینم. توضیح دادم که از دیدگاه مارکسیستی این اعتراض آینه اعتراض طبقات مختلف است. هدف کار کمونیست ها در این اعتراضات را هم توضیح دادم.

۴ - میپرسند:

با توجه به اینکه اکثر فعالان کمونیست که بازداشت شده اند توانایی فعالیت علنی و رادیکال را ندارند آیا جنبش زیان دیده است یا سود برده؟ پاسخ: معلوم است که "داب " لطمه دیده و هزینه داده است. بچه های زیادی شکنجه شده اند، دست و پایشان بسته است. اما از نظر سیاسی هیچکس این جنبش را شکست خورده نمیداند، جز شکست خورندگان حرفه ای تاریخ. همه فکر می کنند اتفاق مهمی افتاده و چپ در ایران دوباره عروج کرده است جز عده‌ای که از پیروزی و موقعیت جدید میترسند و دوست دارند به شکل سنتی در حاشیه زندگی کنند. من فکر می کنم که یک نسل رهبران پخته تر را امروز داریم به اضافه نسل جدید و وسیعی که به "داب" و چپ جذب شده است. کسلی که رهبران آینده این حرکت هستند و نسل قبلی باید به کار های دیگری مشغول بشود.

بالاخره "داب " تهران دیر یا زود این دوره نقاھت را پشت سر خواهد گذاشت. از همین الان این حرکت قابل مشاهده است و طبیعی هم هست.

۵ - سوال آخر، میپرسند:

رژیم اتهاماتی مبنی بر فعالیت مسلحانه به دانشجویان دستگیر شده زده است، سیاست شمادر قبال حرکات مسلحانه چیست؟ آیا گارد آزادی با اهمیت فعالیت کمونیستی در تناقض قرار نمی گیرد؟

پاسخ: این سوال چند تا لایه دارد و میخوام در رابطه با این لایه ها، بطور جداگانه، صحبت کنم.

اول - اتهاماتی که رژیم مبنی بر فعالیت مسلحانه به دانشجویان زده کاملا دروغ است. پاپوش دوزی برای اراعاب و غیر قانونی کردن "داب" است.

برای این است که فعالین را بترسانند و خانه نشین کنند. باید قاطعانه این اتهامات را رد کرد. هر کس که از این سر وارد بحث بشود به نظر من از نظر سیاسی سالم نیست.

دوم - در پاسخ به این سوال که "سیاست مادر قیل حرکات مسلحانه چیست آیا گارد آزادی و امنیت فعالیت کمونیستی در تناقض قرار می گیرد؟ " بحث من این است که یکی گرفتن فعالیت مسلحانه با فعالیت گارد آزادی دو ایراد دارد. یکی اینکه گویا احزاب وقتی میگویند گارد آزادی را قبول دارند باید فعالیت مسلحانه بکنند و دیگر اینکه گویا اصولا احزاب کمونیستی فعالیت مسلحانه نمی کنند. به نظر من احزاب کمونیستی به طور عادی و در شرایط متعددی مجبور میشوند که به کارهای مسلحانه دست بزنند. این بحث، بحث من نیست بحث لنین است. بحث لنین در مقابل منشویک ها در فاصله سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۸ است.

ببینید بحث این است که یک حزب کمونیستی غیر قانونی و زیر فشار بورژوازی بارها مجبور می شود که دست به یک اقدامات غیر قانونی با اتکابه

اسلحه بزند. مثلا برای تامین مالی خود. مثلا در دوره لنین دعوا بر سر این بود که واحدهای بلشویک میرفتند برای اینکه هزینه حزبی شان را تامین بکنند بانک یا امکان دولتی را میزدند. منشویکها اعتراض داشتند. به نظر من کسی که علی الاصول و بطور مطلق فعالیت مسلحانه را جز در دوره انقلاب برای احزاب کمونیستی ممنوع اعلام کند یک ابله سیاسی است. چنین حکمی ابلهانه و نسخه شکست است. فرض کنید در کردستان شرایط انقلابی هم نیست ولی وضعیت طوری شده در آن جامعه اسلحه به سیاست گره خورده است. شما نمیتوانید چهره مسلح نداشته باشید. منظور این نیست که هر روز با اسلحه بروید و عملیات انجام بدهید. منظور این است که باید پتانسیل نظامی داشته باشید.

یا مثلا حزب در یک منطقه زیر فشار مالی میرود. مجبور میشود در این مورد اقدام کند و جانی را مصادره کند. ممنوع اعلام کردن این کار بردن کمونیستها به مسلخ بورژوازی است. اتفاقا در این

شرایط امروز یک حزب کمونیستی باید قادر باشد که اگر لازم شد، همه این کارها را انجام دهد. مگر همه طرفداران حزب دمکرات اسلحه دارند؟ این موضع من راجع به رابطه اسلحه و سیاست در یا حیات روزمره یک حزب کمونیستی است. اما آیا نیست.

یک حزب کمونیستی باید فورا یا هر روز مبارزه مسلحانه بکند؟ به نظر من نه. باید متوجه بود که این کار میتواند به اهرم سرکوب اعتراضات مردم تبدیل شود. در نتیجه باید هر مورد را بطور کامل بررسی کرد و مطمئن شد که این کار درست انجام میشود و لطمات آن بخصوص دامن حرکتهای اجتماعی و دامن سازمانهای غیر حزبی را نمیگیرد. مهم نیست که دامن حزب را بگیرد، چون حزب ایزار دفاع از خود را دارد و بنا به تعریف ممکن است این کار ها را انجام دهد. اما قطعاً نباید دامن حرکتها و سازمانهای اجتماعی و غیر حزبی را بگیرد. کشیدن پای این سازمان ها و حرکات به چنین عملیات هائی یک اشتباه مهلک است. عملیت مسلحانه یک نمونه بارز کار غیر قانونی است که پای تشکل های قانونی را نباید به آن کشید.

اما از این واقعیت رسیدن به این نتیجه که احزایی که فعالیت مسلحانه میکنند حق فعالیت در سازمانهای قانونی را ندارند، در واقع غیر قانونی اعلام کردن فعالیت احزاب غیر قانونی در تشکل های قانونی است و این عین هدف پلیس و رژیم است. پوچ است و توده ایستی است، انحلال طلبی مطلق و پاسیفیسم سوپر دولوکس است.

به نظر من آنچه که "داب" باید تبدیل شود یک سازمان علنی و قانونی است، قانونی به همان معنی که گفتم، و نباید آن را درگیر فعالیت غیر قانونی، از جمله فعالیت مسلح کرد.

سوم - گارد آزادی در اساس راجع به اسلحه است؟ برداشتن نبود. روشن است که به اسلحه میرسید لما

به معنی بلاواسطه دست بردن به اسلحه نیست. از بحث گارد آزادی دو برداشت هست که پشت و روی یک سکه هستند. یک برداشت این است که فکر میکنند گارد آزادی یعنی اسلحه برداشتن و به مبارزه چریکی میرسند. و برداشت دیگر این است که چون گارد آزادی به معنی اسلحه برداشتن و در شرایط امروز درست نیست نباید اصولا امروز گارد آزادی را تشکیل داد.

من هیچوقت گارد آزادی را از این سر توضیح نداده‌ام. گارد آزادی محمل قدرت شدن است و اتفاقا در مصوبات رسمی حزب به صراحت و مکررا گفته ایم که در خارج از کردستان گارد آزادی

مسلح نیست. مثال آوردیم که نود درصد ارتش آزادیخواه ایرلند اصلا اسلحه نداشتند. جوانهای محل بودند که به خودشان میگفتند ارتش آزادیخش. مگر همه طرفداران حماس اسلحه

دارند؟ مگر همه طرفداران حزب الله اسلحه دارند؟ مگر همه طرفداران حزب دمکرات اسلحه دارند؟ یا همه طرفداران کومله اسلحه دارند؟ اینطور نیست.

چفت شدن به قدرت یعنی تبدیل شدن به محمل قدرت یعنی اینکه شما بتوانید مثلا در محله تان نگذارید نیروی اسلامی به کسی گیر بدهد. بحث گارد آزادی از این درآمد. ضرورت گارد آزادی از بررسی کردن مبارزه مسلحانه با رژیم نیست. از ضرورت مخلوط شدن مرز میان پوزیسیون و اپوزیسیون است. مقتدی صدر پوزیسیون است یا اپوزسیون؟ حزب الله، پوزیسیون است یا اپوزسیون؟ حماس پوزیسیون است یا اپوزسیون؟ پژاک پوزیسیون است یا اپوزسیون؟ پ ک ک پوزیسیون است یا اپوزسیون؟ سلفی ها و قوم پرست ها پوزیسیون هستند یا اپوزسیون؟ اینها که حتی در اروپا هم اگر به عنوان مخالف شان حرفی بزنید می زنندتان. دنیای قرن ۲۱ است. این با دنیای مارکس و لنین و حتی با سال های انقلاب ۵۷ فرق کرده است. اگر این قابلیت را به خودتان و به حزبتان ندهید، اگر قابلیت دفاع از خودحتی با چوب با سنگ یا اصلا با کنار هم بودن و با یک میلیتانیسی را ندهید مبارزید. رفیق عضو کارگر حزب کمونیست کارگر عراق، کارگر پیشرو و خیلی با شرفی هم هست اما برای اینکه از زندگی اش دفاع کند مجبوراست که برود و اسلحه مقتدی صدر را بردارد. برای اینکه از زندگی وخانواده و محله اش دفاع کند. ما نمیتانیم از او دفاعی بکنیم او هم نمیتواند بنشیند و شاهد کشتار خانواده اش توسط این و آن بشود. فهمیدن این منطق سخت است؟

بحث گارد آزادی راجع به دامن زدن به مبارزه مسلحانه و هسته درست کردن و اسلحه برداشتن و این و آن را زدن نبوده و نیست. جای دیگری اشاره کرده ام که اگر گارد آزادی ما دو تا مراسم سنگسار را به هم میزد، که اسلحه هم نمی خواهد، اگر دوتا اعدام علنی را به هم میزد، با اسم گارد آزادی یک میلیون زن و مرد شرافتمند امروز خود را با گارد آزادی و این فعل و انفعال تداعی میکردند.

گارد آزادی با سازمان کمونیستی نه تنها تناقضی ندارد بلکه در قرن بیست و یک و در شرایطی که جامعه ما در آن زندگی میکند این کار را نکنیم بر باد میرویم.

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و افتناق سیاسی، آزادی از اجبار و

انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شکوفائی

خلاقیات‌های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری

در برفورداری از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه

جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان — مصوب حزب حکمتیست

تشکل سراسری کارگری ...

زیادی گفت. اما و همچنانکه گفتم نفس این تلاش و نفس جمع شدن و صحبت کردن و طرح معضلاتی که در مقابل طبقه کارگر است، بحث و مشورت و جدل با هم و سعی برای یافتن راهی و رسیدن به یک نقشه و پراتیک توافق شده در این جهت مثبت است.

کمونیست: بعضی از منتقدین حرکت این دوستان را گامی در جهت انشقاق در جنبش کارگری میدانند، و همزمان وجود افرادی در این جمع راکه از نظر آنها گذشته مثبتی ندارند را به عنوان دلیل بر اینکه این جمع کار مثبتی نمیکند و از بالای سو میلیونها کارگر خود را نماینده آنها اعلام میکنند و به جای آنها تشکل اعلام میکنند، میدانند. میگویند در راس این جمع " کانون مدافعان کارگر" قرار دارد و این کانون پرونده مثبتی در جنبش کارگری ندارد، میگویند خبررسانی نشده، میگویند اعضا کمیته هماهنگی که در این اجلاس شرکت کرده اند اول بحث را میبایست درون کمیته هماهنگی میکردند و کلا به دلایلی از این قبیل حرکت آنها را نه کمک به جنبش کارگری بلکه ضربه زدن و انشقاق در آن ارزیابی میکنند. شما چه فکر میکنید و این استدالات چقدر واقعی اند؟

خالد حاج محمدی: من فکر میکنم این قضاوتها سیاسی نیستند و مبنای سیاسی ندارند. بحثهایی از این قبیل را در گذشته هم دیده ایم. اینها استدلالات دلبخواهی و راستش نخ نمایی است، که کم و بیش عده ای هر از چند گاهی به جای بحث سیاسی، به جای استدلال و به جای بررسی کم و کاستی یک حرکت یا ارزیابی ابژکتیو از زاویه منفعت طبقه کارگر و مبارزات اش و تلاش جهت نقد و اقناع صمیمانه و حتی مخالفت و تلاش برای قانع کرن، دنبال میکنند. نباید اجازه داد فضای جدل و میززه سیاسی در میان فعالین کارگری به اتهام زنی و کنکاش زنگی شخصی آنها کشیده شود که چنین فضایی بیشتر به تخریب کمک میکند تا روش کردن سر سوزنی حقیقت. نقد سیاسی هر میزان تند و بی رحمانه و صریح باشد نقد سیاسی است و میتوان جواب سیاسی داد، اما اینگونه به اصلاح بحث سیاسی کردن ها، فضا را مسموم و غیر سیاسی میکند و تاثیرات مخرب آن را در چند سل گذشته و در مقاطع مشخص دیده ایم. چرا باید برای بررسی یک حرکت، برای مخالفت با آن وارد ارزیابی شخصی از آنها شد؟ کانون مدافعان هر چه باشد و هر کس ارزیابی منفی یا مثبت به آن داشته باشد، چرا باید در دل این بحث به میان کشیده میشود و چرا صاحب بحث مستقل از این حرکت کانون مدافعان را نقد نمیکند؟ چه احتیاجی به اینگونه مسائل هست؟ مگر همیشه مستقل از اینها بحث کرد، جدل کرد و نقد و مخالفت کرد. اینها بیش از هر چیز فضای چرکین و دشمنی ایجاد میکند. ما در ماجرای شرکت واحد و اسالو و در قبлتر نیز در خود کمیته هماهنگی و خارج از آن شاهد اینگونه برخوردها بوده ایم. پخش نفرت پراکنی، طعنه زدن، نقد فردی و شخصی آنها و اتهام زنی متاسفانه کم نبوده است که در این ماجرا هم شاهدش هستیم. حتی در مورد خبررسانی هم واقعا نمیتوان ایراد گرفت، هر چند ممکن است کم کاری و اشکالاتی در این زمینه بوده یا نبوده‌باشند. اینها خیلی نکات حاشیه ای و حتی نامربوط است. اصلا هر جمعی جمع شدند چرا باید گزارش بدهند، کی این وظیفه را برایشان تعیین کرده است؟ عضو کمیته هماهنگی هر بحث و برنامه ای در مورد تشکل سراسری یا هر امر دیگری داشت چرا موظف است اول در آن کمیته بیان کند؟ چرا ممنوع است وارد نهادی دیگری شود، اصلا نهادی دیگر کارگری یا غیر کارگری یا هر چه تشکیل دهد؟ متاسفانه بخش زیادی از اینها گیر دادن و بهانه گرفتن است.

کم نیستند کسانی که بدلائل مختلف به شیوه کار و مضمون و راه این دوستان نقد دارند، درست یا نادرست سوالاتی دارند، نکاتی دارند که قابل توجه است. به سهم خود تلاش می کنند بر این حرکت تاثیر بگذارند؛ نقدهای سیاسی و صمیمانه دارند بدون اینکه برای بیان نقد خود، پرونده شخصی

آنها را مورد کنکاش قرار دهند و برای مخالفت خود به عرصه های شخصی و فردی و غیر سیاسی پناه برند. کم نیستند آدمهایی که در صورت مسئله با این دوستان شریکند، و یا حتی نیستند و بحث دارند، شرایط را مناسب این کار نمی دانند و یا راه رسیدن به چنین امری را شیوه ای نمیدانندکه این رفقا دنبال میکنند، و هزار و یک مسئله دیگر. اینها قابل فهم است و بخشی از مبارزه سیاسی و جدل و بحث و مشورتی است که قابل توجه است و مخالفت هایی است که سیاسی است و میتواند سیاسی و صمیمانه جواب بگیرد. ممکن است در اثر اینگونه جدلها رفقایي که پای بحث بر سر تشکل سراسری کارگری و یا تشکیل آن رفته اند قانع شوند که این راه صحیحی نیست و در تصمیمات خود تجدید نظر بکنند. همچنانکه گفتم نقد سیاسی هر میزان هم تند و بی پرده و بی ملاحظه باشد، نقد سیاسی است و فضا را سیاسی باقی میگذارد.

اما حرکتی که هنوز صاحبان آن اعلام میکنند که تا کنون جز بحث و مشورت به جایی نرسیده اند، میگویند هنوز معلوم نیست به کجا میرسند و حتی نامی بر روی جمع خود نگذاشته اند را انشقاق در جنبش کارگری نامیدن، منصفانه نیست. انشقاق در کجا و چرا؟ محمود صالحی میگویند ما خود را در مقابل تشکلهای موجود نمیدانیم، ما با هیچ تشکی و از جمله کمیته هماهنگی کورس و مسابقه ای نگذاشته ایم، لذا معلوم نیست انشقاق کجا و چرا؟ بخشی از منتقدین مثل همیشه به هتک حرمت فعالین و پرونده سیاسی و شخصی آنها پرداخته اند و اتیکت های نخ نمای همیشگی خود را به جای نقد به این و آن میزنند. معلوم نیست برای مخالفت با یک حرکت و مباحثات حول آن، چه نیازی به دست بردن به رابطه فلان آدم در این جمع با بهمن آدم در جایی دیگر است. این روش نه تنها سیاسی نیست بلکه بشدت مضر، غیر سیاسی و عمیقا فرقه ای است که متاسفانه از جمله در برخورد به این ماجرا ما شاهدش بوده ایم.

کمونیست: آیا تشکل توده ای طبقه کارگر آنگونه که مورد اشاره شما است، یا تشکل سراسری قابل شکل گیری است؟ یکی از انتقادهایی که به کار این فعالین میشود همین است که جمعی از کارگران یا فعالین کارگری نمیتوانند خودشان جمع شده و اسم خود را تشکل سراسری کارگری نام بگذارند؛ آیا این نقد به کار آنها وارد نیست؟

خالد حاج محمدی: من در مورد کار آنها فعلا از هر نوع قضاوت تا روشن شدن کار و اهداف و منظور آنها و راهی که پیش پا میگذارند، پرهیز میکنم. من اشاره کردم که تشکل سراسری کارگری و اینکه جواب به آن مشغله تعدادی از فعالین کارگری و ۰۰۰ شده است، و لذا این نیاز را پیش کشیده اند و اعلام کرده اند که در تلاش اند به آن جواب دهند، فی نفسه مثبت است. اما من در مورد محتوای کار و راه کار آنها فعلا قضاوتی نمیکم زیرا که هنوز معلوم نیست جواب آنها چه است و از چه مسیری آنرا دنبال میکنند، هر زمان این جنبه ها و بسیاری نکات دیگر روش شد میتوان بر سر آن در دفاع یا نقد آن گفت و قضاوت کرد.

اما نفس تشکل توده ای طبقه کارگر امری است که از جمله حزب ما و بسیاری از رفقای ما و تعداد زیادی از کمونیستها در سالیان گذشته بر سر آن صحبت کرده اند. از نظر من امری روشن است که تشکل توده ای طبقه کارگر، با محل کار، با مراکز تولیدی یا خدماتی و فابریک و رشته معینی معنی پیدا میکند. کاری از پایین است و باید از پایین قوام بگیرد و سازمان یابد. منظورم این است که هر تشکلی باید به جایی در جامعه مربوط باشد. تشکل توده ای طبقه کارگر، سندیکا یا اتحادیه یا شورها و یا هر اسمی دیگری داشته باشد، باید تشکل محیط کار و زیست باشد و کارگران یک رشته، یک مرکز تولیدی یا خنماتی یا کارگران بیکار در محله و یا یک شهر و منطقه، عضو آن باشند و آنها را نمایندگی کند. باید معلوم باشد که این تشکل متعلق به ایران خودرو است یا تشکل کارگران هفت تپه یا شرکت واحد یا کارگران ساختمانی و یا کارگران آب و برق فلان منطقه یا شهر است و... . هر

چیزی غیر از این، نمیتواند تشکل توده ای طبقه کارگر نام بگیرد و این را ما همیشه و از جمله در سالیان گذشته بارها گفته ایم و بر سر این امر نیز جدل های زیادی با سایر خطوط سیاسی در جامعه ایران و منجمله با چپ آن داشته ایم.

اینکه آیا هر جمع کارگری میتواند جمع شود و اسم خود را تشکل سراسری کارگران نام بگذارد یا نه، در جواب من روشن است. بحث من بر سر تشکل توده ای طبقه کارگر است نه تشکل سیاسی یا نهادی که خود را نماینده طبقه کارگر میداند. اکنون احزاب سیاسی زیادی هستند که خود را در دنیای سیاست مدافع منافع طبقه کارگر میدانند و خود مدعی اند که این طبقه را نمایندگی میکنند. اما بحث تشکل توده ای طبقه کارگر چه محلی و چه سراسری متفاوت است. تشکل توده ای طبقه کارگر از پایین شکل میگیرد؛ مرکز آن محل کل و کارگران یک مکان معین است. لذا و به این اعتیل هیچ جمعی نمیتواند خود را تشکل توده ای طبقه کارگر چه در بعد محلی و چه سراسری نام بگذارد مگر اینکه واقعا چنین تشکلی باشد و کارگران بخشهای مختلف و یا بخش معینی، رشته و یا شهر و منطقه معینی را در خود جمع کرده باشد و نمایندگی کند.

کمونیست: پس با این وصف اگر این جمع اعلام کنند تشکل سراسری طبقه کارگر را حال با شراکت تعدادی دیگر تشکیل میدهند، آیا از نظر شما واقعا میتوان آنرا تشکل سراسری نام گذاشت؟

خالد حاج محمدی: همچنانکه گفتم تشکل توده ای طبقه کارگر امروز و فردا و همیشه یعنی تشکل کارگران یک کارخانه، یک مرکز کار، یک رشته و شهر و... و این بحثی است ما همیشه داشته ایم و داریم. اما اجازه بدهید در این مورد چند نکته را بیان کنم. در این چند سال ما شاهد انواع کمیته ها و جمع هایی بوده ایم که تحت نام تشکل کارگری، تشکل فعالین کارگری برای کمک به تشکیل تشکلات کارگری و ... فعالیت داشته اند. ما شاهد شکل گیری کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی که اکنون خود به دو کمیته هماهنگی تبدیل شده است بوده ایم، و همچنین شاهد شکل گیری اتحادیه آزاد کارگران ایران و... هستیم. با همه تلاشهایی که تشکیل دهندگان این تشکل ها و این کمیته ها و... کرده اند، هیچکدام تشکل توده ای طبقه کارگر نبوده و نیستند. من مشکلی با شکل گیری هیچ جمع و نهادی چه در دفاع از کارگران باشد یا زنان و کودکان و... ندارم. خیلی وقت ها شکل دادن به جمع ها و نهادهایی که برای خود اهدافی را در دستور گذشته اند مثبت است. اما وقتی میگویند تشکل کارگری یا تشکل توده ای طبقه کارگر دیگر باید معلوم باشد که این تشکل ظرف اتحاد کدام بخش از طبقه کارگر ایران است. میتوان تصور کرد که جمعی با هر تعداد از کارگران از هر شهر و جای مختلفی دور هم جمع شوند، نهادی را با اهدافی که خود دارند تشکیل بدهند و کارهایی را در دستور کار خود بگذارند. اما این نهاد و جمع هر چه باشند نمیتوان آن را جای تشکل کارگری و تشکل توده ای طبقه کارگر قالب کرد. امروز تعدادی از فعالین همین تشکلها از جمله شخص محمود صالحی که از فعالین اصلی کمیته هماهنگی بوده است، خود بدروستی میگوید که کمیته هماهنگی نه تشکل محیط کار است و نه محیط زیست.

مشکل این است که با همه نیت خیر فعالین چنین تشکلهایی، اما متاسفانه سنتی از مبارزه و تلاش برای تشکل یابی کارگر را رواج میدهند و نیرو و مشغله جمعی را به این امر به عنوان فعالیت برای ایجاد تشکل کارگری و اتحاد کارگری اختصاص میدهند که در دنیای واقعی امر دیگری غیر از این را دنبال میکند و در هیچ مقطعی نمایندگی کارگران جایی را بعهده نداشته و اساسا با کارفرمای جایی طرف نیست، و لذا جدال و جنگی را در مکانی مشخص به عنوان نماینده و تشکل کارگران آن مرکز دنبال نمیکند و نمیتواند بکند. همین مشکل مدتها است دامن این تشکلات را گرفته است. این سنت عملا عده ای را دلخوش و راضی میکند که امر تشکل یابی کارگری را دنبال میکنند و در دنیای واقعی امور دیگری غیر از این

را در دستورشان دارند. نهایتا معضل چنین تشکلها و مشغله و کارشان به جای سازماندهی کارگری و اتحاد کارگری و مبارزه و جدال بر سر مطالبات کارگران یک فابریک یا یک رشته، به جای درگیر شدن در یک پراتیک واقعی و شرکت در صف بندی مبارزه کارگر در یک مرکز مشخص و معلوم، اطلاعیه دادن و یا جمع شدن اعضا همان تشکل به مناسبتهایی که هر کدام شان از مکانی آمده اند، تشکیل میدهد. علاوه بر همه اینها چنین سنتی راه تلاش برای ایجاد تشکل واقعی را می بندد و همزمان دست پلیس را برای سرکوب، دستگیری و زندانی کردن اعضا آن باز میگذارد بدون اینکه کارگران یک فابریک، یک معدن و کارخانه ای را بجوش و حرکت در آورد و احسلس کنند نمایندگان آنها مورد تعرض پلیس قرار گرفته اند.

اگر قرار باشد رفقا و دوستانی که سه جلسه در مورد تشکل سراسری بحث کرده اند، همین راه را بروند، خوب نتیجه از قیل معلوم است و این راه پا خورده است. در چنین شرایطی و در بهترین حلت جمع بزرگتری مثلا از ترکیب کمیته ها و جمع های فعالین موجود و تعدادی دیگر به نام تشکل سراسری اعلام وجود میکنند که آینده شان شبیه سرنوشت کمیته هماهنگی و پیگیری و اتحادیه آزاد خواهد بود. اینکه آیا این دوستان این راه را خواهند رفت یا نه، همچنانکه در اول بحث اشاره کردم هنوز معلوم نیست و خود دوستان هم همین را میگویند. آنها بر سر یک نیاز واقعی انگشت گذاشته اند، جمع شده اند و صحبت کرده اند. اما

باید دید که چه راهی را جلو پا میگذارند و چه روشی را انتخاب میکنند و چگونه پراتیکی را در دستور میگذارند تا بتوان در مورد آن قضاوت کرد.

کمونیست: با این وصف از نظر شما هیچ وقت فعالین کارگری بدون داشتن تشکلهای پایه نمیتوانند از بالا تشکلی اعلام کنند و نمیتوانند مبارزات کارگری را هماهنگ و همبسته پیش ببرند؟

خالد حاج محمدی: هماهنگ و همبسته کردن مبارزات کارگری بدون تشکل پایه هم ممکن است؛ لذا بحث من هماهنگ و همبسته کردن نیست. یک لحظه تصور کنید که رهبران عملی و با نفوذ کارگری از صنایع نفت و ایران خودرو و معدن بافق و ذوب آهن و ماشین سازیها و... مشترکا تصمیم بگیرند و توافق کنند دستمزدها باید صد درصد بالا برود. اگر فرضا چنین جمعی به چنین توافقی برسند قطعا همین جمع ضرب اول فعالین اصلی محیط کار خود را متشکل می کند و طی پروسه ای مشاهده خواهید کرد که صدها فعال و رهبر کارگری در این مراکز به توافقی رسیده اند، دست در دست هم گذاشته اند و برای امر مشترکی متحد شده اند و حول مطالبات شان بخش مهمی از نیروی کار جامعه را بسیج کرده اند. آنها در چگونگی دنبال کردن و به کرسی نشاندن این مطالبات توافق کرده اند، به عنوان شبکه ای متصل، نقشه و طرح مشترکی را ریخته اند و نهایتا راههای جلب پشتیبانی از این مطالبات را در بقیه مراکز و ارتباط تنگاتنگ با رهبران و فعالین آن را روشن کرده اند. در چنین شرایطی تردیدی نیست که نیروی قدرتمندی از طبقه کارگر حول این مطالبات و با اتکا به تصمیم رهبران فوق، متحد خواهد شد و مبارزه ای وسیع و سراسری را دامن خواهد زد. اما متاسفانه هنوز در این مراکز

نه تشکل توده ای کارگری، نه شورا و اتحادیه و سندیکا و نه هیچ تشکل مستقلی به هر دلیلی شکل نگرفته است. این کاری است که همیشه میتوان کرد و در نبود تشکلات مستقل شبکه فعالین، شبکه رهبران بانفوذ و با اتوریته کارگری معمولا این نقش را ایفا میکنند و میتوانند ایفا کنند. آن وقت هیچ کسی نمیتواند بر گردد و بگوید عده ای جمع شده و به جای کارگران تصمیم گرفته اند. اکنون متاسفانه ما شاهد تشکلات کارگری مستقل از دولت در مراکز کارگری نیستیم، قرار نیست تا تشکیل این تشکلات، کارگران منتظر بمانند. شبکه رهبران کارگری اگر توافق کنند، اگر جمعا تصمیم بگیرند حتما کارگران این مراکز را به تحرک درخواهند آورد و در همین پروسه انواع و اشکال ابتکار ب

◄

تشکل سراسری کارگری ...

رای دخالت توده کارگران را بکار خواهند برد که اینجا جای پرداختن به آن نیست. این هم ظاهرا کاری از بالا است و تا کنون در جامعه ای مثل ایران که تشکل مستقل کارگری آزاد نیست و یا شکل نگرفته است، صدها اعتراض و مبارزه قدرتمند کارگری با اتکا به شبکه فعالین و رهبران عملی کارگری پیش رفته است و موفق شده است. اما اعلام تشکل از بالا باید دید چگونه، تشکل‌توده ای همچنانکه گفتم باید بطور محلی و در محل کار کارگران را نمایندگی کنند. باید معلوم باشد که مثلا فلان تشکل که مخابرات یا در برق تهران این درصد از کارگران آن مراکز را در خود جمع کرده است.

کمونیست: مشکلی که تعدادی از فعالین کارگری در موردش بحث می‌کنند عدم امکان شکل دادن به تشکلات توده ای کارگری از اتحادیه تا سندیکا و شورا و... در شرایط کنونی است. وقتی این امکان نباشد، راه چاره چیست؟ همزمان شخصی مثل محمود صالحی که خود او نیز همین بحث را در یکی از مصاحبه هایش مطرح کرده است، در جواب کسانی که میگویند شرایط آماده نیست، میگوید شرایط را باید آماده کرد و هیچ شرایطی بدون دخالت و تلاش و مایه گذاشتن آماده نمیشود. شما چه فکر میکنید.

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید از بحث آخری که شما به "شرایط" اشاره کردید، شروع کنم. ابتدا بگویم که بحث من این نیست که اکنون شرایط برای تشکل سراسری طبقه کارگر آماده است، توازن قوا و ملزومات این کار اکنون آماده نیست. اما بحث درستی که امثال محمود صالحی بیان میکنند و بر آن انگشت می‌گذارند این است که تغییر این شرایط با دخالت آگاهانه انسان زنده، مقدور است. اگر نقش عنصر فعاله و انسان زنده ای که به استقبال این مسئله می‌رود و تلاش میکند مشکلات را بشناسد و راهی برای رفع آنها پیش پا بگذارد نباشد، تا ابد شرایط آماده نخواهد شد. نه تنها آماده نخواهد شد، بلکه و بعلاوه بورژوازی یارن در تلاش است که موقعیت تواز میان خود و طبقه کارگر را به زیان این طبقه تغییر دهد و به این اعتبار شرایط را ناآماده تر خواهند کرد. آماده

کردن شرایط، کار کسانی است که خود را در این موقعیت می‌گذارند و این وظیفه را بر دوش خود گذاشته اند و نقشه دقیق و حساب شده و حلقه های کار و برنامه راه را روشن کرده اند. من قبلا در جواب سوال شما گفتم اگر رهبران واقعی کارگری، اگر فعالین هوشیار و با نفوذ کارگری در چند مرکز اصلی دست در دست هم بگذارند و بر سر مطالباتی معین و بر اساس میزان نیروی و توان عملی خود متحد شوند، میتوانند تاثیر عمیقی بر وضع کنونی بگذارند. تجربه معدن بافق و صدها و هزاران مورد از این قبیل در تاریخ جنبش ما این را نشان داده است. راه دور نرویم، تجربه کارگران نفت ایران در دل انقلاب ۵۷ و اهرم پر زور آنها که شاه‌رگ حیات اقتصادی جامعه ایران را در دست داشتند این را نشان داد. اما نه اعتصاب کارگران نفت و نه اعتصاب بافق یک شبه اتفاق نیفتاد. عده ای آنرا ممکن کردند و برای آن توده طبقه کارگر را در این مراکز بسیج کردند، متحد کردند و در دل یک جنگ تمام عیار با دولت و کارفرما از هزار پیچ و خم، مبارزه ای معین را هدایت و رهبری کردند و موفق شدند. اکنون در جامعه ایران بجز سندیکای هفت تپه و شرکت واحد که صاحب تشکل توده ای خود هستند، من جایی دیگر را سراغ ندارم. تازه همگی سرنوشت این دو تشکل و موقعیتی که رهبران و فعالین آن دچارش شدند و هزینه هایی که داده شد را در جریان هستیم. بحتم این است که در حال حاضر به هزار و یک دلیل تشکلهای توده ای طبقه کارگر جز دو سه مورد شکل نگرفته است. با این وصف دهها اعتراض متحد کارگری در مراکز مختلف و در نبود چنین تشکلاتی پیش رفته است. مبارزات کارگران پتروشیمی بندر ماهشهر و متاخرترین آنها مبارزات قدرتمند و موفق کارگران معدن چغارت است که مدت کمی از آن می‌گذرد. این مبارزات متکی به رای و توافق جمعی

کارگران پیش رفت. تصمیم جمعی و دخالت وسیع و همه جانبه توده کارگران این مراکز خصوصا در مورد معدن بافق بسیار برجسته بود. مراکزی که تشکل مستقل کارگری نداشتند اما جمع کارگران را به مرکز تصمیم گیری آوردند و قانع کردند. این اعتراض هم یک شبه اتفاق نیفتاد، معدن چغارت بافق با اتکا به رهبرانی کارکشته و هوشمند که لولای اتحادی عمیق در میان آنها بودند و با اتکابه دخالت وسیع و همه جنبابه کارگران اعتصابی دولت جمهوری اسلامی را لرزاندند. آنها شهری را به دفاع از اعتصاب خود بسیج کردند. همچنانکه کگنم یک لحظه تصور کنید که چند مرکز صنعتی همراه بافق به پای یک حرکت بروند و متحدانه مطالبه ای را اعلام کنند. در یک اعتصاب اخطاری ۲۴ ساعته بخشی از صنایع و مراکز تولیدی را بخوابانند، شاه‌رگ سرمایه در ایران را و کار کرد و نکرد آن را در دست بگیرند و کل طبقه حاکم را با دولت و دفتر رهبری و سپاه و پلیس و ۰۰۰ آن را به تمنا کردن از کارگران وادار خواهند کرد و آنوقت خواهیم دید چگونه‌فضا برای طبقه کارگر باز میشود و چگونه جامعه به آنها به عنوان نیروی امید و رهبر تحولات آن جامعه نگاه خواهد کرد. خواهیم دید که عزت و احترام طبقه کارگر در کل جامعه حتی نزد خود این طبقه چقدر بالا خواهد رفت و چه تحول عظیمی میتواند بدنبال داشته باشد و چه دگرگونی بزرگی ایجاد میکند. بافق راه پیش پا گذاشت و این راهی است در مقابل همه مراکز و این راهی است که در دل خفقان و شرایط کنونی‌مقدورتر از هر تشکل دیگری هست. بخش زیادی از مبارزات کارگری به همین شیوه یعنی به مجامع عمومی کارگری متکی بوده است که این دو مرکز را به عنوان نمونه اشاره کردم. حتی اگر در جایی سندیکا و اتحادیه یا شورایی موجود باشد، بهترین و مناسبترین راه دخالت توده کارگران در تصمیمات این تشکلات باز هم مجامع عمومی کارگری است. متکی کردن سندیکا و اتحادیه به رای مستقیم و دخالت مستقیم توده کارگر هزار و یک خاصیت دارد که یکی از بهترین آن دمکراسی مستقیم کارگری و دخالت مستقیم کارگران با رای خودشان است. پروسه ای که دست پلیس را می‌بندد و برپایی آن ممکن است، یک مدرسه آموزشی برای کارگران است و همزمان مانع تبدیل جمعی مادام العمر به نام هیئت مدیره، هیئت نمایندگی و... به قیم کارگران میشود.

کمونیست: پس چرا جمع فعالین موجود مثلا در تجربه چند سال گذشته و در نمونه هایی که خود شما هم اشاره کردید از جمله در کمیته های پیگیری و هماهنگی و اتحادیه آزاد، شکل گیری و اتحادشان در جمع وسیعتری نمیتواند یک قدم جنبش کارگری را به جلو سوق دهد؟

خالد حاج محمدی: در مورد چنین کمیته ها و جمعهایی ما قبلا مفصل گفته و نوشته ایم و اکنون قصد تکرار آن بحثها و وارد شدن به این تجارب را ندارم. اما جمع شدن هر تعداد از دلسوزان طبقه کارگر و حتی از کارگران نمیتواند جای اتحاد رهبران کارگری را بگیرد. هر تجمعی و تشکیل هر جمعی به معنای اتحاد رهبران کارگری نیست. وصل شدن شبکه فعالین و رهبران عملی کارگری، اتحاد کسانی که در هر اعتصاب و اتحاد کارگری محرک کارگران هستند و سخنگو و سخنران و اُژیتاتور کارگری هستند، مبارزه و اعتصاب کارگری را هدایت میکنند، جواب ترفندهای کارفرما و دولت و پلیس و مقاماتشان را در هر تحرک کارگری میدهند، تردیدات و ابهام و دولی و تزلزل کارگران و همکاران خود را رفع میکنند و آنها را قانع میکنند و مرکز ثقل اتحاد کارگران محل کارشان هستند، اینها مد نظر است. وقتی از رهبر عملی کارگری و اتحاد آنها حرف میزنیم این طیف مد نظر است نه هر انسان شریف و دلسوزی که آرزوی بهبود در زندگی طبقه کارگر را دارد. در نبود تشکل توده ای طبقه کارگر اینها محور اتحاد کارگران در مراکز کار و فابریک و رشته خود هستند و بدون وجود آنها مبارزه و اعتراض هدفمند کارگری دور از تصور است. اتحاد اینها در هر دوره و شرایطی یکی از ملزومات مهم اتحاد کارگری است و تلاش برای وصل کردن و اتحاد آنها، تلاش برای نزدیک شدن آنها، توافق

آنها در دل مبارزات جاری کارگری یکی از حلقه های اصلی اتحاد کارگری است. هم افق شدن این طیف که در شبکه های مختلف موجودند و قانع شدن آنها و توافق کردن آنها نه تنها مبارزات جاری کارگری را از پراکندگی بیرون می آورد بلکه و بعلاوه توازن قوا را در ابعاد سراسری به نفع طبقه کارگر میتواند عوض کند. بدون جمع شدن آنها، بدون توافق آنها و اتحاد و همفکری و رسیدن به نقشه مشترک در میان این طیف تصور مبارزه سراسری کارگری و سد بستن سراسری و به میدان کشیدن توده طبقه کارگر در ابعاد سراسری بر سر هر مطالبه ای از افزایش دستمزد تا بیمه بیکاری و تا هر مطالبه دیگر غیر قابل تصور است چه رسد به تشکل سراسری کارگری. یک کاسه کردن مبارزات کارگری و بیرون کشین آن از پراکندگی در شرایط کنونی که طبقه کارگر تشکلات مستقل خود را ندارد از طریق جمع شدن و توافق و اراده جمعی این طیف که در شبکه های فعالین کارگری در کارخانه و محله هستند ممکن است. این مهمترین کار و مهمترین وظیفه و کمونیستها و رهبران کمونیست طبقه کارگر است.

جمع شدن تعدادی کارگر، کمونیست و شریف و صمیمی و همزمان نام آن را جمع رهبران و فعالین کارگری گذاشتن، با هر نیت خیری که این آدمها داشته باشند، اهرمی در تاثیر گذاری بر طبقه کارگر نیست، اهرم فشاری به اقتصاد ایران نیست. مرکز قدرت طبقه کارگر و نقش و توان عظیم آن به دلیل این است که قدرت اقتصادی آن جامعه را در دست دارد و اگر متحد شود میتواند کل جامعه را بخواباند. نمیتوان کاریکاتوری از یک کار واقعی را به اسم آن کار جاز د. همچنانکه در اول بحث گفتم من مشکلی با تشکیل هیچ نهادهو جمعی از کارگر و روشنفکر و غیر کارگر با هدف جلسات بحث تا کوهنوردی و جمع شدن در مناسبتهاى گوناگون را ندارم. اینها خودبخود ممکن است خیلی هم مثبت باشد. بحث من بر سر فایق آمدن بر پراکندگی و انشقاق در طبقه کارگر، راهی پیش پا گذاشتن جهت برداشتن قنمی عملی رو به جلو در مبارزات جاری طبقه کارگر در ایران است. این یک سنت کار دیگری است و مشغله دیگری را می طلبد. فعالین اش ویژگی های دیگری دارند، آنهاش نوعی دیگری و از جنس دیگری هستند، دستشان به یک مرکز کارگری بند است، هر کدامشان در محل کار و محل زندگی خود لولای اتحاد کارگران و خانواده های کارگری هستند، در راس مبارزات محل کار خود و رهبر عملی و آدم کار کشته و مورد اعتماد توده کارگر در مبارزات جاری و زندگی روزمره هستند. کسانی هستند که افق انقلاب کارگری را دارند و برای آن تلاش میکنند در دل جدال هر روز با کارفرما و کل سرمایه و دولت بورژوازی خودآگاهی طبقه کارگر را بالا میبرند و طبقه هم طبقه ای های خود را متوجه موقعیت خود به عنوان یک طبقه و منافع مشترکشان میکنند و آنها را به افق انقلاب کارگری مجهز کنند. جمع شدن این آدمها چیزی متفاوت از جمع شدن دلسوزان طبقه کارگر و آمهای شریفی است که خیلی هم برای طبقه کارگر حاضرند فداکاری کنند.

کمونیست: خوب در نبود تشکلات توده ای طبقه کارگر یا در شرایط کنونی چه ظرفی میتواند اینها را به هم وصل کند و یا قالب فعالیت عملی اینها و اتحاد آنها چه میتواند باشد؟ بحثی که تعدادی از شرکت کنندگان در سه جلسه فوق برای تشکل سراسری دارند، اتحادی فرا گرایشی در میان کارگران و فعالین کارگری است.

خالد حاج محمدی: اتحاد کارگری در دل مبارزات موجود طبقه کارگر و حول مبارزات و مطالبات کارگری در ابعاد توده ای ممکن است. مسلم است که در دل دخالت در مبارزات جاری نیز تشکلات توده ای طبقه کارگر در جواب به نیاز کارگران هر مرکز و فابریکی به کمک رهبران و فعالین هوشیار آنها شکل خواهد گرفت و باید به آن شکل داد. مسلم است اگر طبقه کارگر ایران صاحب تشکلهای توده ای خود بود، اتحاد این تشکله‌ها و تعیین هرمی از آنها و در توافق خود آنها مرکزیتی را برای هدایت و یک کاسه کردن و اتحاد سراسری میتوانست شکل بدهد که در حال حاضر

ما از این متاسفانه فاصله زیادی داریم. نکته من این است در چنین شرایطی وصل شدن رهبران محلی و سراسری طبقه کارگر، رهبران عملی و درگیر و با نفوذ کارگری و کسانی که هم اکنون محور اتحاد توده کارگر خصوصا در مراکز اصلی تولیدی و خنماتی و... هستند، جوابی است به این شرایط. توافق آنها بر سر محورهای مبارزاتی امروز طبقه کارگر، مطالبات سراسری و محوری آن و توافق بر سر پرائیک و تحرکی سراسری برای تحقق آن، امری حیاتی است که قبلا هم به آن اشاره کردم.

علاوه بر این، اتحاد کارگری بدون اتحاد رهبران و کمونیستهای طبقه کارگر راه به جایی نمیبرد. تلاش برای کار آگاه گرانه، تلاش برای ایجاد یک خودآگاهی و افق کارگری و سوسیالیستی بر ذهنیت طیف هر چه وسیعتر از کارگران و رهبران کارگری بستگی به موقعیت گرایش کمونیستی طبقه کارگر، اتوریته و توان فعالین آن، میزان نفوذ آنها و توان بسیج توده ای این گرایش و نقش آن در مبارزات جاری کارگری دارد.

اتحاد خود این کارگران و رهبران کمونیست حلقه اصلی و اساسی است که همیشه مورد تاکید ما بوده است. هم افق شدن این طیف، هم تصویر شدن و هم پرائیک شدن یا توافق مشترک میان طیف کارگران سوسیالیست، اهمیت حیاتی دارد. ظرف این اتحاد کمیته های کمونیستی در میان این طیف و در مراکز کار و محله و شهر و... است. محافل کارگران کمونیست همیشه موجودند و اما بحث من، اتحاد آگاهانه تر و هدفمند تر این جمعها و کل سازمانیافته تر در قالب جمع کمیته هایی است که در دل طبقه کارگر کار میکند، در مبارزات جاری این طبقه نقش ایفا میکند و حول برنامه و چهارچوبی مشخص به کار هدفمند تر و سازمانیافته تر و بدرجه ای تکامل یافته تر از محافل و شبکه های موجود، خود را سازمان میدهد.

اینکه این دوستان بحث از "اتحاد فرا گرایشی" دارند، تا جایی که به تشکل کارگری برگردد امر مسلم این است که چنین تشکلاتی جای همه کارگران است. تشکلات توده ای طبقه کارگر در هر مرکزی به همه کارگران آن مرکز فارغ از هر رنگ و دین و نژاد و ملیتی که دارند را در بر میگیرد و میتوانند عضو آن شوند. البته تصور من از فراگرایی نه تشکلات توده ای که جمع فعالین کارگری و اتحاد آنها است، رهبران کمونیست طبقه کارگر که اتحادشان برای مبارزه کارگری و برای پیشروی طبقه کارگر در مبارزات موجود، در جدال با سرمایه از نان شب واجب تر است. نفس اتحاد اینها حلقه اصلی در خاتمه دادن به انشقاق در میان طبقه کارگر است. این اصلی ترین و مهمترین امر و قدم در شرایط کنونی است. باز لازم است تاکید کنم که بحث من اتحاد کمونیستهای طبقه کارگر، اتحاد رهبران با نفوذ کمونیست این طبقه است که فی الحال به عنوان کارگر کمونیست، رهبر کارگری، در دل مبارزات جاری کارگران فعالیت میکنند و نقش دارند و دخیل هستند. بحث من این است که کمونیستهای طبقه کارگر، رهبران و فعالین بانفوذ کارگری لازم و حیاتی است بر اساس توافقی آگاهانه و بر مبنای نیازهای مبارزه طبقه کارگر در جمع و کمیته هایی متحد شوند. محور اتحاد آنها نه قالبهای ایدئولوژیک و عقاید که منافع طبقه کارگر و چهارچوبی بازتر و عمومی تر به عنوان رهبران و فعالین کمونیست است. اینگونه کمیته ها پایه اساسی هر انقلاب کارگری هستند و نفس سازمان و جمع و سوخت و ساز و شکل سازمانی آن علنی نیست. خود کمیته علنی نیست اما کار و فعالیت مبارزاتی و دخالت و نقش آن در تحركات موجود و در اعتراض و اعتصاب کارگری و نشستها و مجامع عمومی و... امری علنی است. مبارزه طبقه کارگر علیه کارفرما روزانه بطور علنی در جریان است و در دل این مبارزات نقش کمونیستها و کمیته های کمونیستی آنها که بدور از چشم پلیس شکل گرفته اند، نیز کاری علنی است.

کار کودکان مسله طبقه کارگر است

امان کفا

".... بخش های آگاه تر طبقه کارگر کاملاً واقفندکه آینده طبقه شان، و در نتیجه آینده بشریت، کاملاً به شکل دادن نسل کارگر در حال رشد بستگی دارد. آنها می دانند که، قبل از هر چیز دیگر، کودکان و نوجوانان کارگر، بایستی از تأثیرات خُرد کننده نظام ۸فعلی نجات داده شوند. و عملی شدن این لو تنها با تبدیل خِرَد اجتماعی به نیروی اجتماعی، که در شرایط فعلی، به جز از طریق قوانین عمومی که با قدرت دولت اعمال می شوند، راه دیگری موجود نیست. در اعمال این قوانین، طبقه کارگر توان دولت را تقویت نمی کند، بلکه کاملاً بر عکس، آنها [کارگران] آن توان را که علیه شان بکار برده می شود را به نیروی خود مبدل می سازند. آنها اقدامی عمومی را بعمل می آورند که فراتر از کوشش های پراکنده فردی شان است...."
از اسناد انترناسیونال اول - مارکس ۱۸۶۶

اگر کار و اشتغال مقوله ای ایرانی نیست، کار کودک و کودکان کار هم مقوله هایی ایرانی نیستند. در نظامی که در آن کارگر، نه یک انسان، نه گوشت و پوست و جان، بلکه تنها و تنها بخشی ز تولید، و آنهم تولید برای سود است، نجات کودکان و نوجوانان کارگر، بی شک نجات آینده بشریت است. مبارزات کارگران در طی تقریبا صد و پنجاه سال اخیر، توانسته است به پدیده کار کودکان در جایی مثل اروپای غربی افسار زند و غیر قانونی کردن آن را به دولت های سرمایه تحمیل کند. در ایران نیز شاهد بودیم که چگونه فشار و مبارزه کارگران آگاه، چه در دوره رژیم پهلوی و بالخص در دوره انقلاب ۵۷، حقوق کودکان منجمله حق تحصیل و بهداشت را به قانون تبدیل کرد. اما، یورش و حمله همه جانبه جمهوری اسلامی به طبقه کارگر و مشخصا سطح معیشت آن، براتب این دستاوردها را عقب زده است. امروز پدیده کودکان کار، در ابعادی بیسابقه، استثمار این قشر از طبقه را به بخشی از مفروضات عادی در ایران تبدیل کرده است.

در مقایسه با اروپا که سن قانونی کار ۱۸ سال است، اما رابطه کار و سرمایه در ایران طوری است که دست دولت بورژوایی را چنان باز گذاشته

مردم قبول نمیکنند

بار دیگر آینده مذاکرات، آینده رابطه ایران و امریکا، ادامه تحریمها، آینده وضعیت معیشت و زندگی بر سر جامعه ایران سایه افکنده است. یک سال و نیم است روحانی در راس دولت "امید و اعتدال" مردم را در امید به رفع تحریمهای اقتصادی، به رشد تولید و افزایش اشتغال، بهبود معیشت مردم و حل بیکاری، به "گشایش سیاسی و اقتصای" در انتظار نگاه داشته اند. نامعلومی نتیجه دور دوم مذاکرات سوالات جدی را در مقابل آینده وضعیت اقتصادی و معیشت مردم و بویژه طبقه کارگر، که به موفقیت مذاکرات گره زده شده بود، قرار داده است.

هر دو طرف این ماجرا، اوباما و روحانی، به این آشتی نیاز دارند. رسیدن به توافق نقطه اشتراک هیاتهای حاکمه امروز در ایران و واشنگتن است. توافق نه بر سر توان هسته ای ایران که بر سر مسائل پایه ای تر در منطقه و جایگاه ایران در استراتژی غرب و در راس آن امریکا در خاورمیانه است. نگرانی و هراس جمهوری اسلامی از عدم موفقیت مذاکرات واقعی است. دولت "امید و اعتدال" در راس جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران بیش از هر زمانی به موفقیت این مذاکرات نیاز دارد. همزمان اما بیشترین استفاده را از عدم موفقیت یا هر دست اندازی در سیر مذاکرات میکند. همانطور که دوره ای از تهدیدات و فضای جنگی برای تحمیل خفقان به مردم استفاده کرد.



تا سن قانونی کار را به ۱۰ ساله ها هم کاهش دهد. جمهوری اسلامی بدون آنکه "فشاری جدی" از جانب طبقه کارگر بر خود احساس کند بالای سن ۱۰ سال را جزو نیروی کار فعال بحساب می آورد. در نتیجه مستقل از آمارهای جمهوری اسلامی، درصد نیروی کار کودکان در ایران بسیار بالا است؛ میلیونی است.

دستگاه های تبلیغاتی بورژوازی ادعا می کنند که کودکان کار، نان آوران خانواده هایی هستند که به هر لیلی والدین شان قادر به کار کردن نیستند. این تصویر سرمایه و جمهوری اسلامی است که هر روز در جامعه باز تولید میشود و به خورد مردم داده میشود؛ هدف از این دسته تبلیغات چیزی نیست جز اینکه تقصیر را به گردن وضعیت والدین بندازند. با این تصویر و از این طریق، براحتی کارفرما و دولت را بعنوان عاملین به کار کشیدن کودکان مبری می دانند.

گویی که این بورژواهای مدرن و مالک وسایل تولید در جامعه هستند که به فکر وضعیت کودکان اند، و در نتیجه مسببین بکار کشیدن کودکان کسی نیست جز والدین تنبل و بی فکر آنها! گویی این والدین کارگر هستند که برای کاهش هزینه تولید، و افزایش سود صاحبان مراکز تولیدی، کودکان و فقط کودکان را رسمی و یا بدون قرارداد استخدام می کنند. گویی این والدین کارگر هستند که فرزانشان را به زور به کل سیستم حمل و نقل فردی، راهی بازار کار می کنند. گویی این کارگراند که گرانی کمر شکن را براه انداخته اند

تا در بازار کار، کودکان هم مجبور به کار کردن باشند. گویی این کارگراند که پیشرفت های تکنولوژی را، نه برای رفاه، نه برای کاهش ساعات کار و فراغت بیشتر، بلکه برای جایگزین کردن بزرگسالان با نیروی کودکان دنبال می کنند. گویی این کارگراند که دولت خودشان را دارند، و کودکان کار را در هیچ محیط دولتی (یا تحت نفوذ دولت) چه پنهان، چه آشکار، بکار نمی گمارند. گویی این والدین هستند که در اوقات مدرسه، حضور کودکان را در خارج از مدرسه تحت تحقیق و تعقیب قرار می دهند. گویی این والدین هستند که حتی کودکان را به جرم اینکه پدرشان متولد ایران نیست از شناسنامه و حتی شهروندی محروم می کنند. و بر عکس کارفرمایان و دولتشن برای کودکان دل می سوزانند!

گویا این دولت نیست که کودکان کار و خیابانی را حتی در بسیاری از آمارها اصلاً به حساب نمی آورد. در شرایط امروز که فقر و فلاکت و بیکاری دامن جامعه را گرفته جمعیت این کودکان کار در ایران به شدت بالا است، بعضا به دلیل ارزان بودن نیروی کارشان در مقایسه با بزرگسالان؛ و این در ایران به یک امر عادی، معمول و مقبول سرمایه و دولتش تبدیل شده؛ کار به جایی رسیده که بخشی ز طبقه کارگر هم پذیرفته که گویا برای دسترسی به امکانات بیشتر بچه اش را به کار بکشند. تبلیغت و فرهنگی که در جامعه در مورد شروع بودن کار کودکان وجود دارد به حدی بالا است که بخش هلی زیادی از طبقه کارگر را به جای مبارزه علیه آن به تمکین کشانده است.

مسلماً، تنها طبقه کارگر به حکم جایگاهش در پروسه تولید میتواند در مقابل این ابعاد وسیع از فاجعه کار کودکان و غیر قانونی کردن آن بایستد. هیچ مصلح و نهاد خیرخواهی نمیتواند پاسخ این فاجعه را در این ابعاد وسیع بدهد. نه تنها قرتش را ندارد بلکه بللیل عدم اشغال جایگاه کلیدی در پروسه تولید در جامعه، عملاً فاقد فشار واقعی به دولت و کارفرما هستند و لذا براحتی فعالین این نهادها را جمهوری اسلامی دستگیر و سرکوب می کند. اینجاست که نقش طبقه کارگر مهم و برجسته می شود.

اگر امروز کارگران آگاه و بخش های پیشرفته این طبقه، به کار کودکان بعنوان مسله ای که باید جلوی آن را گرفت نگاه کند و مانند هر خواست

تعرض به زنان و جوانان همه و همه بخشی از آماده شدن جمهوری اسلامی برای روزی است که طبقه کارگر و مردم به تنگ آمده وارد جنگ خود با جمهوری اسلامی بشوند.

اما ماراتن مذاکرات تا امروز مانع اعتراضات کارگری برای بهبود شرایط زندگی، برای بیرون آمدن از زندگی چند مرتبه زیر خط فقر نشده است. اعتراضاتی که نه برای افت و خیزهای مذاکرات تره خرد میکرد و نه حاضر است در مقابل وعده سر خرمن "گشایش اقتصادی" از حقوق و دستمزد امروز خود بگذرد. مردم با همه نگرانی از ادامه تحریمها و فشارهای سیاسی و اقتصادی کوچگترین فرصت را برای مقابله با استبداد حاکم، برای مقابله با حاکمیت اسلام در همه وجوه زندگی آن، برای آزادیهای سیاسی و فرهنگی از دست نمیدهند. کارگران، زنان، جوانان و مردم معترض ایران سکوت و تمکین و استیصال را قبول نخواهند کرد. اینرا اعتصاب معدنچیان بافق و اعتراضات مردم در اصفهان و تهران و سندانج و مشهد نشان داد. امروز همه از خطر طغیانهای اجتماعی در ایران میگویند. همه اعتراف میکنند که مردم طیرغم همه نگرانی ها به استقبال این جدال با جمهوری اسلامی میروند.

مردم! کارگران!

جنگ اینها برسر سهم و نقش شان در خاورمیانه، بر سر جنگ ما نبوده و نیست. جنگ ما با کل این صف بر سر آزادی، رفاه و سعادت است. آینده جدال و سیر مذاکره و آشتی آنان سالها است در جریان است. سلاهایی که طی آن اکثریت مردم محرومیت کشیده اند، سرکوب شده و اقلیتی زندگی

دیگری مثل افزایش دستمزد، بیمه بیکاری و ... در صدر مطالبات خود قرار دهند، قاعدتا باید وضعیت امروز کودکان را تغییر میداد. آیا امروز منتالیته جامعه ایران کار کودکان را جرم میداند؟ اگر جواب مثبت باشد باید نمودهای مبارزه علیه آن نیز نه تنها وجود داشته باشد بلکه مثل همه مطالبات دیگر در راس اعتراضات جامعه خودی نشان دهد. تا زمانی که این مسله به مسله طبقه کارگر تبدیل نشود و در مقابلش سنگر نبیند، بعید است تحول عجیبی در سرنوشت کودکان کار ایجاد شود.

امروز و در قرن ۲۱ به راحتی و در جلو چشم مردم از آدم ۱۰ ساله کار می کشند و اسمش را نیروی فعال کار مینامند. در حالیکه این جرم است؛ خیلی وقت است که سن قانونی کار را ۱۸ سال تعریف کرده اند. قابل قبول بودن کار کودکان در ایران توسط سرمایه و دولتش باید زیر سوال رود. طبقه کارگر همانگونه که برای افزایش دستمزد، علیه بیکاری، بیمه بیکاری و تشکل و غیره میلزّه میکند باید علیه به کار کشیدن کودکان و قابل قبول کردن آن از جانب سرمایه و دولتش بایستد. معادله را باید برگرداند؛ اگر قبولانده شود که کودک نباید کار کند، اگر قبولانده شود که این جرم است، جامعه در مقابلش خواهد ایستاد. باید با فرهنگ موجود در برخورد به کودکان مقابله کرد. این قیل از همه، امر طبقه کارگر است، تنها نیرویی که به حکم موقعیت کلیدی اش در پروسه تولید در جامعه میتواند معادله را روی قاعده اش بنشاند.

باید دولت را مجبور کرد که حقوق کودکان را تامین کند. این وظیفه دولت است که هر کس که به دنیا می آید باید حقوق جداگانه اش را مستقل از جایگاه طبقاتی والدینش تامین کند. تامین امکانات مالی، بهداشت، تفریح، تحصیل و خوراک و غیره را باید بدوش دولت گذاشت. این بخشی از وظیفه دولت است که باید تامین کند. مسله این است که کودک بعنوان یک پدیده جدا از والدین، سیاست و اقتصاد و موقعیت جامعه، بعنوان یک پدیده مستقل از همه فعل و انفعالات در جامعه، حقوق خود را دارد و دولت مسول تامین این حقوق است. باید طبقه کارگر این مطالبه را در دستور خود بگذارد که نباید هیچ کودکی تارسیدن به سن ۱۸ سال کل کند و نان آور خانه باشد و تامین حقوقش را به گردن دولت بندازد. طبقه کارگر و فعالین و رهبرانش باید برای حداقل این تصویر مبارزه کنند.

مرفه و ... خودش را داشته اند. این کشمکش میتواند ماهها و سالها طول بکشد. برنده این جنگ هر که باشد سهم ما تعرض آشکار به زندگی و معیشت مان، به آزادیهای فردی و سیاسی مان و خفقان بیشتر است. این مذاکرات به نتیجه برسد یا نه تحریمها اقتصادی جنگی جنایتکارانه علیه بخش اعظم جامعه، علیه طبقه کارگر و محرومان جامعه ایران است باید فوری و بی قید و شرط پایان یابد.

باید صف خود را محکم کرد، باید با زدن دست محکمی به سینه دولت "امید و اعتدال"، به جای چشم دوختن با بالا نیروی خود را برای جنگ ازادبخواهی علیه جمهوری اسلامی با سیاه و سبز و بنفش آن و با صف مستقل خود آماده کرد. سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی نشان داده که آزادی، برابری، شادی، رفاه، استثمار نشدن، سرکوب نشدن، بهداشت، خلاصی فرهنگی با حاکمیت جمهوری اسلامی، چه سیاه و سبز و چه بنفش آن، در تناقض است. باید در مقابل حاکم کردن استیصال و انتظار بر فضای جامعه، علیه تحمیل اختناق اسلامی در محل کار و زندگی، علیه حمله بیشتر به سطح معیشت مردم ایستاد.

حزب حکمتیست همه فعالین کارگری، همه فعالین کمونیست، همه زنان و جوانان ازادبخواه و برابری طلب را به مقابله با این افق و بستن سدی در مقابل آن فرامیخواند.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

۲۸ آبان ۱۳۹۳ - ۱۹ نوامبر ۲۰۱۴

جناب رئیسی اینجا ایران نیست!

مردم آزادی عقیده و بیان شان را به اجراء میآورند!



کمونیست: جلسه حشمت رئیسی در یوتبوری به میدان اعتراض فعالین حزب حکمتیست و کمونیستهای این شهر تبدیل شد. به عنوان دبیر تشکیلات گوتنبرگ حزب حکمتسیت، میشود در این زمینه توضحاتی بدهید؟ حشمت رئیسی را چه جریانی دعوت کرده است و دلیل اعتراض شما به حضور ایشان چه بود؟

وریا نقشبندی: همانطور که در اطلاعیه تشکیلات واحد گوتنبرگ قبلا اعلام کرده بودیم در جلسه ای که به میزبانی جریاناتی دست راستی از جمله سلطنت طلبان و ملی گراها و مشخصا ملی گراهای مصدقی برای حشمت رئیسی در شهر گوتنبرگ سوئد در تاریخ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۴ ترتیب داده شده بود شرکت کردیم. هدف از حضور یافتن در این جلسه اعتراض به گفته ها و اتهاماتی بود که حشمت رئیسی مدتی پیش در یکی از رادیوهای محلی گوتنبرگ به کمونیستها و احزاب کمونیستی در دوره انقلاب و مبارزاتشان در کردستان در همان دوره بسته بود.

لازم است یادآوری کنم که این البته بار اول نیست که حشمت رئیسی در لجن پراکنی علیه احزاب چپ و کمونیست، گوی سبقت را از مبلغین وزارت اطلاعات و جمهوری اسلامی ربوده است. او بلزها و بارها در تلوزیون ها و تریبون هایی که هیچ شونده ای دست اش به آن نمی رسد، یک طرفه هر اتهامی که در مخيله هیچ بیمار سیاسی نمی گنجد را، به کمونیست ها و چپ ها، نسبت داده است. اما اینبار قرار بود بعد از اتهامات سخیف برنامه رادیویی شان، در جلسه فوق، حضور داشته باشد. با این امید که کمونیست ستیزی و سرکوب دو هنیت حاکمه در گذشته و حال، کمونیست ستیزی جمهوری اسلامی و محمد رضا پهلوی، اعتماد به نس را از کمونیست ها گرفته باشد و اجازه بدهند که ایشان جایی هم که در دسترس شنوندگان ترهات اش است، به سلامت بیاید و برود.

ایشان گفته بود که کمونیستها در آن دوره سر و گوش سربازان و مردم را بریده اند و با آنها تسبیح درست کرده اند، برای صدام حسین جاسوسی کره اند و اتهاماتی دیگر از این دست. برای کسانی که خود در آن زمان جزو فعالین و رهبری احزاب کمونیستی و مستقما در جریان مبارزات و درگیرهای کومله با جمهوری اسلامی بودند، وارد شدن چنین اتهامات سنگینی به یک دوره تاریخ شفاف از مبارزات طیف وسیعی از انسانهای آزادی خواه و کمونیست نمیتوانست قابل قبول بلشد و به راحتی از کنار آن گذشت. به همین دلیل تعدادی از فعالین حزب حکمتیست (خط رسمی) قرار گذاشتند که با همکاری و شرکت فعالین کمونیست و آزادیخواهان دیگر در شهر گوتنبرگ به محل جلسه این پرووکاتور ضدکمونیست رفته و نسبت به این اتهامات اعتراض خود را اعلام کنند و او را افشاء نمایند.

در ابتدای جلسه، محمد فتاحی از اعضا کمیته مرکزی و دبیر دفتر کردستان حزب جلو میز سخنران رفته و حاضرین در جلسه و خود حشمت رئیسی و میزبانانش را مورد خطاب قرار داد و گفت: شما چند روز پیش چنین اتهاماتی را به کمونیست ها در کردستان زده اید و باید امروز در این جلسه جوابگو باشید. همزمان بقیه معترضین به روشنگری در مورد اتهامات حشمت رئیسی به کمونیست ها پرداختند. در آن جلسه، حشمت رئیسی و میزبانانش از جواب دادن به هر پرسشی در اینباره سر باز زدند و تعدادی از حاضرین نیز همزمان با ما از حشمت رئیسی درخواست کردند

که جواب این اتهاماتی را که زده است را شفاف و روشن بدهد. بعضی ها از او خواستند رسما و علنا معذرت خواهی کند تا جلسه بهم نخورد، که با سکوت حشمت رئیسی در این خصوص مواجه شدند.

کمونیست: اطلاعیه کمیته گوتنبرگ حزب با "تیتو گوتنبرگ جای سخنگویان خلالیها نیست" نوشته شده و اعلام کرده است که اجازه به حضور عناصر جمهوری اسلامی و عناصری مثل حشمت رئیسی را نخواهید داد. منظور چیست؟ حشمت رئیسی که خود را طرفدار جمهوری اسلامی نمیداند.

وریا نقشبندی: جایگاه هر شخصی را باید در عمل سیاسی اش دید نه در ادعاهایش. من از رابطه امروز حشمت رئیسی با جمهوری اسلامی خبری ندارم، اما چنین اتهامات سخیفی را امروزه خود رژیم هم جرئت ابراز آن را ندارد. اخیرا نیز در ایران فیلمی در مورد چمران ساخته شده است که قصد دارد چمران را به عنوان ناجی مردم کردستان جا بزند تا بدین وسیله چهره ای متفاوت از دوره قتل عام ها و کشتارهای عمومی در کردستان را به خود بدهد. میخوامم بگویم که این نوع تحریکات در راستای تخطئه کردن و به انحراف کشاندن یک دوره معین از مبارزات کمونیستها در کردستان را در دستور کار خود قرار داده است و امروز شاهد اتهامات وارده توسط حشمت رئیسی و توده ای - ناسیونالیست های مشابه وی میباشیم که در ادامه همان پروژه جامه میدراندند. این اتهام زنی ها یادآور پرونده سازی های دوران خلخالی است. همه میدانیم خلخالی کاندید مورد علاقه حزب توده و سازمان اکثریت فدایی در آن دوره بود. امثال رئیسی هنوز آرزوی آن دوره برای کمونیست ها را دارند؛ کشتار و اعدام همراه اتهامات سنگین! از این نظر حشمت رئیسی از جمهوری اسلامی امروز به مراتب مرتجع تر، ضد کمونیست تر و ناسیونال اسلامی تر است. این حداقل اقدامی بود که ما در برابر نمایندگان خلخالی ها انجام دادیم و باید دوباره تکرار کرد گوتنبرگ جای سخنگویان خلخالیها نیست و ما را باید مانعی بزرگی بر سر راه خود بدانند.

کمونیست: چرا چنین است؟

وریا نقشبندی: ببینید، کل کمپ ناسیونالیسم ایوانی پشت مسیر امروز جمهوری اسلامی به خط شده اند. علیرغم هر نق زدن، یک رابطه دوستانه جمهوری اسلامی با امریکا و غرب تمام آرزوهای اینها را برآورده میکند. اینها چنین مسیری را ممکن و به همین دلیل در جبهه اپوزیسیون مشغول جنگ با دشمنی اند که از این به بعد در مقابل خود می بینند؛ کمونیست ها و طبقه کارگر سازمان یافته. تنها دشمنی که از این به بعد این اپوزیسیون سیاسی سابق در مقابل خود می ببند، همین کمونیسم و کارگران کمونیستی اند که از این به بعد

در موقعیت اپوزیسیون در برابر کل سیستم آنهاست. حشمت رئیسی با سابقه فدایی و توده ای اش مهره مناسبی در دست راست ناسیونالیست خارج کشوری در جنگ علیه کمونیسم و کمونیست هاست. به همین دلیل تو دهنی به اتهامات این سوگولی ناسیونالیسم راست اپوزیسیون، پاسخ همه آنها هم هست. اگر این جنگ ضدکمونیستی کل جبهه ناسیونالیستی راست را پشت خود نداشت، چهره حشمت رئیسی و اتهاماتش را میشد کاملا نادیده و نشنیده گرفت. این جنگی است که از یک طرف توسط کل این کمپ و از طرف دیگر توسط خود جمهوری اسلامی به روشهای مختلف علیه کمونیستها در آن بسیج شده اند. اقدام ما برای یستن زیپ دهن اتهامات او، در اساس هشدار به کل بقیه شان است که چنین گل کاری هایشان بی پاسخ نمی ماند.

کمونیست: بعضی ها میگویند کار شما و بقیه شرکت کنندگان که به حشمت رئیسی اعتراض کرده اید مغایر آزادی بیان و آزادی عقیده است. این ادعا در جریان کنفرانس برلین و اعتراض کمونیستها و اعضا حزب شما که آلمان در حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت بودند و از جمله در راس آن اعتراض قرار داشتند نیز مطرح شد. جواب شما به این ادعا چه است؟

وریا نقشبندی: ببینید مقوله آزادی بیان در این مورد کاربردی ندارد، اتهام زدن و جعل تاریخ، بخصوص یک طرفه، آزادی بیان نیست بلکه جرم است. لجن مال کردن فضای سیاسی است. مشکل ما با حشمت رئیسی نقد و بحث سیاسی و ابراز نظر هر چند ضد انسانی و ضد کمونیستی و راست ایشان نبود و نیست. مشکل ما پرونده جنائی درست کردن حشت رئیسی برای نسلی از کمونیستها است. چنین اعمالی توسط مراکز پلیسی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی علیه کمونیستها و علیه مخالفین سیاسی خود تاریخی سی و چند ساله دارد. آنها با همین اتهامات و با پرونده سازیهای بسیار سبک تر و کمتر جنائی از فرمایشات حشمت رئیسی، دهها هزار انسان و کارگر و زن و جوان کمونیست و آزادیخواه و از مخالفین خود را تیر باران کرده اند. کار حشت رئیسی ابراز نظر و نقد و کار سیاسی نیست، بلکه پرونده پلیسی و جنائی درست کردن برای کمونیستها است. امروز در همین اروپا اتهام زدن و پرونده درست کردن بدون اثبات، جرم است و مجازات سنگین دارد. نمیتوان علیه هیچ شهروندی رو به جامعه اتهامی زد که قبلا به ثبوت نرسانده باشید. اینها به آزادی بیان و عقیده مربوط

نیست و از نوع همان کارهایی است که برای اعلام و جنایت علیه زندانیان، بازجوهای اوین و دادگاههای جمهوری اسلامی و شکنجه گران آنها مرتکب میشدند. آقای رئیسی به اصطلاح در اپوزیسیون و آنهم در خارج کشور تشریف دارندو کار بیشتری از او ساخته نیست، اما باید بفهمند که اگر در اوین و دادگاههای صحرایی خلخالی و در کشتارگاههای جمهوری اسلامی به راحتی میشد انقلابیون را جنایتکار نام گذاشت و گردن آنها را زد، کسانی که همان پرونده سازی را هنوز امروز و تازه در خارج کشور علیه کمونستها میسازند به امید اینکه فردا بر این اساس بار دیگر قتل عام و کشتار جمعی از آنها صورت بگیرد، نمیتوانند راست راست در خیابانها شهرهای اروپا قدم بزنند.

آزادی بیان میتواند نقد وحتی افشاء کردن باشد، کسی نمیتواند جلوی هیچ نقدی را بگیرد و همه موظف به رعایت این اصل باید باشند. کسی میتواند روبروی من بایستد واعتقادات من رامورد تندترین نقدها قرار بدهد ولی نمیتواند من و تاریخ جنبشی که من در آن سهیم بوده ام را بدون داشتن هیچ پایه و اساس واقعی متهم به قتل و جنایت و کشتار در یک دوره مشخص کند. همه ما دوران آغاز جنگ سرد که دنیا به دو قطب "کمونیسم و کاپیتالایسم" تقسیم شده بود را به خوبی بیاد داریم. هجمه ای که تتوریسین های سرمایه داری وخیل عظیم رسانه های وابسته علیه کمونیسم شروع کرده بودند و هرچیزی که دم دست داشتند علیه کمونیستها پرتاب میکردند. ظاهرا همه اینها عنوان آزادی بیان پیدا کرد. ولی برای من کمونیست، ایستادن علیه این کمپ دروغ و ریا و تعرض کردن به آن، " نقض آزادی بیان" اسم گرفته است.

آزادی بیان امری مربوط به حقوق و آزادی دولت ها، حاکمیت ها، و مبلغین و پرووکاتورهایشا نیست. مربوط به حق حکومت شوندگان و کسانی است که دولت ها و پرووکاتور هایش، هرگونه ابراز وجود سوگولی ناسیونالیسم راست اپوزیسیون، پاسخ همه آنها هم هست. اگر این جنگ ضدکمونیستی کل جبهه انحصاری شان بر میدیا در کنار قدرت اقتصادی و سیاسی شان، کمترین امکانی برای ابراز وجود عقیدتی کسانی که دست شان به این امکانات نمی رسد. این شامل پرووکاتورهای دولتی و طرفدارانشان، هم نمی شود. آزادی بیان، ابزار و حق مربوط به پائین است، نه حق آقای روحانی و خامنه ای و خلخالی و دوستان خجول آنها در اپوزیسیون راست، امثال حشمت رئیسی.

حشمت رئیسی امروز یک پرووکاتور ضد کمونیستی است که در رکاب خلخالی و چمران و احمدی نژاد و روحانی، پا میزنند. هرقدر خود را مخالف جمهوری اسلامی بداند یا نداند، تفاوتی در این امر نمی کند. او به اتکا پول و امکانات و ظرفیت های ضد کمونیستی حاکمیت در ایران، به اضافه امکانات حکومت ضدکمونیستی قبلی سرنگون شده، هر مزخرفی دلش میخواهد میگوید. کسی حق بیان او را نقض نکرده است. کسانی که او، آنها را مورد تعرض قرار میدهد و برایشان پرونده جنایی، در ابعاد عظیم اجتماعی می سازد، باید بتوانند نه تنها آزادی بیان خود را به اجرا درآورند که او را به جرم تحریک و اتهام و پرونده سازی های مخوف به دادگان بکشانند. این عین کاری است که ما در جلسه حشمت رئیسی کردیم و از این پس خواهیم کرد. کسی که در اعتراض ما به جلسه جمهوری اسلامی و مبلغین آن، کسی که در مقابل حرف زدن ما در جلساتی از این دست می ایستد، است که حق آزادی بیان ما را نقض کرده است.

کسانی که به بهانه "رعایت آزادی بیان" این واقعیت را که می پوشانند که دروغ گویی ها و اراجیف حشمت رئیسی، نه تنها عین نقض آزادی بیان کسانی است که یک دهه در ابعاد صدها هزار نفره قربانی همین اتهامات سخیف شده اند، بلکه بیشتر از آن جرم است. جایی که اگر احمدی نژاد هالوکاست را انکار میکند، جهانی او را تحریم میکنند، حشمت رئیسی باید بداند که شکر میل میکند که هالوکاست اسلامی ایران علیه کمونیسم و چپ و آزادیخواهی را با ترهاتش در واقع و عملا انکار میکند.

دمکراسی غربی تعاریف خود را از آزادی بیان و احترام و ... بر اساس نسبیت فرهنگی اینطور بین میکند که اگر به طور مثال، مذهب و دستگاه تولید خرافه و ارتجاع هر روز به عناوین و شکل های مختلف علیه بشریت به صف شده است و ارتجاعی ترین افکار را به اتاق خواب بشریت متمدن تحمیل کرده است، میبایست محترم شمرد و علیه آن نباید ایستاد چون بی احترامی به فرهنگها اسم میگیرد. محترم شمردن و سکوت در برابر هر فرهنگ و عقیده ای که مغایر با آزادی و برابری انسانها باشد، مغایر با حق زندگی برای تمام انسانها باشد نه تنها قابل احترام نیست بلکه در نقد و افشای آن یک لحظه تردید نخواهم کرد. باید این مقدمه کوتاه خواستم این را برسانم که مقوله آزادی بیان چقدر میتواند دست آویزی از طرف قدرت و فرهنگ حاکم علیه خود آزادی بیان باشد. اپوزیسیونی که به اعتبار اپوزیسیون بودنش بخواهد کار پلیسی کند، اتهام سازی کند، جعل تاریخ کند، از نظر من جرم سیاسی مرتکب شده است و روزی باید دادگاهی شود.

اما در مورد این اقدام ما در گوتنبرگ ، اولا اقدام ما یک اعتراض سیاسی به اتهاماتی بوده که پاسخ قانونی شان در همین کشورهای اروپایی محاکمه و جرم و زندان است. ما به حشمت رئیسی و دوستانش، لطف کرده ایم که تا این لحظه به همین شکل از اعتراض روی آورده ایم. کسی حق ندارد به نام اپوزیسیون اتهام سیاسی و جنایی بزند و راست راست هم راه برود. این کار همچنین فضایی سیاسی اپوزیسیون را هم طوری آلوده میکند که بحث سیاسی و جدل و نقد جایش را به منجلاب این

←

تحریکات نژادپرستانه به بهانه یک انفجار

مصاحبه کمونیست با محمد راستی



چرا حکومت اقلیم انگشت اتهام را به طرف مردم عرب زبان دراز کرده است؟

محمد راستی: اجازه بدهید در مورد عراق و بمب گزاریهای مکرر و چرایی آن کمی به عقب برگردم و بعدا در مورد سوال شما هم توضیح خواهم داد. حمله آمریکا و متحدین آن به عراق سرسوزنی به نگرانی آنها از اسلحه اتمی مبارزه با صدام و دلسوزی برای مردم عراق و عدم رعایت حقوق بشر و... نبود. اینها پروپاگاند پوچ و ابزار کور کردن جهانیان بر نقشه ای جنایتکارانه دولتهای غربی برای تقسیم مجدد جهان بود که مردم عراق به عنوان قربانی این نقشه رویشان حساب شده‌بود. ما همان زمان حقایق نقشه امریکا و ناتو و اهداف پلید آنها را که به همت میدیای نوکر و گوش بفرمان در بوق و کرنا زده شد و اسم آنرا تلاش برای آوردن دمرکراسی به عراق نام گذاشتند و کل ناسیونالیست کرد و از جمله حاکمین کنونی کردستان به خدمتش درآمدند، را به روشنی گفتیم. بحثهای حزب ما در این دوره، بحثهای منصور حکمت و کورش مرسى از ابتدا تا نهایت تلکیدی بر جهان سیاهی بود که زیر پرده حقوق بشر و مبارزه با دولت صدام و دفاع از مرد عراق پنهان شده بود. دیدیم که علاوه بر ویرانی کامل یک جامعه و کشتار وسیع مردم و نابودی یک جامعه‌با دهها میلیون جمعیت و آوارگی میلیونی مردم عراق، تا هم اکنون هم جامعه عراق امنیت نسبی‌را هم به خود ندیده است. مردم عراق بعد از صدام هزار برابر دوره صدام فقر و محرومیت و کشتار و جنایت را روزانه علیه خود شاهد بوده اند. مردم عراق در این سالها روی بمبی زندگی کرده که روزانه جان صدها نفر از آنها را گرفته است.

شیرازه جامعه عراق را از هم گسیختند و عراق به میدان تاخت و تاز جنایتکارترین گروه‌ها و دسته جات آدم کشی تبدیل شد که به همت حمله آمریکا و متحدینش در عراق تولد یافتند. عمق جنایات در عراق آنچنان عمیق است که زبان از بیان آن عاجز است.اِشغال این کشور و اعمال جنایتکارانه دولتهای "مدافع دمرکراسی" مشروعبت به هر دسته و جریان آدم کشی داد تا به نام مبارزه با اشغال موی دماغ بشریت شود، داعش تنها یکی از فرزندان خلف غرب در اثر این سیاستها است که امروز مولدین آن مدعی مبارزه با آن هستند. اینها صد سال جامعه عراق را به عقب بردند و خود را در کمال وقاحت قهرمان جنگ با صدام نام گذاشتند. آنچه امروز در عراق میبینیم نتیجه مستقیم نقشه و برنامه دولتهای غربی و دولت آمریکا و

متحدین منطقه ای و محلی آنها از جمله ناسیونالیسم کرد است که بر بستر یک کشتار وسیع و جنایتکارانه در گوشه ای از این منطقه بر مردم حاکم شدند.

اما جایگاه متهم کردن مردم عرب زبان برای حکومت اقلیم. دولت اقلیم مثل هر دولت بورژوابی دنیا بر پایه ناسیونالیسم به عنوان ابزار تحمیق مردم و تحکیم حاکمیت خود استوار است. مشکل این نیست که گویا حاکمین کردستان ندانند که فضای نژاد پرستانه و ضد عرب زبان ضد انسانی و مخرب است، آنها اینها را میدانند و آگاهانه و نقشه مند این کار را میکنند. "ما همه کرد هستیم و یک منفعت داریم" ابزار تبدیل توده مردم و کارگران و اقشار پایین جامعه به سرباز و جنگجوی مشتی بورژواى حاکم برای ادامه حکومت آنها است. تلاش میکنند حاکمیت مشتی بورژوا و ضد کارگر را که برای سرمایه اندوزی حاضرند سر هزاران انسان کرد زبان بریده شود، به عنوان حاکمیت کردها نام بگذارند. تقسیم بندی

مردم به کرد و عرب و ایجاد دشمنی میان آنها به بورژواى کرد این امکان را تارِیخا داده و اکنون هم میدهد که مردم ناآگاه را حول خود جمع کند و به عنوان ابزار در خدمت حکومت بورژوازی کرد در آورد. اینها ۲۳ سال است با اتکا به همین تبلیغات و به نام نمایند کردها از جامعه کردستان و با استثمار همان کرد زبانان و البته از طبقه کارگر و اقشار تهیدست آن میلیونر و میلیاردر شده اند.بر جامعه عراق که قدرت بر اساس قومیت و مذهب میان بخشهای مختلف بورژوازی عراق تقسیم شده است و حکومتی قومی مذهبی تشکیل داده اند، یک پایه تامین حاکمیت آنها باد زدن نفرت قومی و انشقاق در میان طبقه کارگر عراق است. این تبلیغات بیش از همه به هم سرنوشتی طبقاتی طبقه کارگر و به اتحاد آن لطمه زده است و این طبقه را در مقابل بورژوازی حاکم هم در عراق و هم در کردستان ضعیف کرده است.

دولت اقلیم قصد دشمنی با تروریسم را ندارد مگر منافع مستقیم اقتصادی مشتی مفت خور و بورژواى حاکم به خطر بیفتد و گر نه کشتار مردم حتی کرد زبان آن مشکل انها نیست. نگاه ساده به اتفاقات همین مدت به خوبی این حقیقت را نشان میدهد. داعش جنایتکار و آدم کش و تروریست است و امروز حتی آقای اوباما و دولتش که تا کنون متحد داعش بود این را میگوید. اما همین حکومت اقلیم کردستان و شخص بارزانی تا دیروز و تازمانی که داعش خطری برای حمله به مرکز حکومتش نبود به او کاری نداشت. آنها و بخش اعظم ناسیونالیست کرد در کل منطقه حمله داعش را نعمت و فرصت برای کردها میدانستند و بارزانی پرچم کردستان و استقلال را برای امتیاز گرفتن از دولت مرکزی در همین دوره بلند کرد. با داعش یک دوره هم پیمان بود، مناطقی را از جمله شنگال شهبانه خالی کردند و داعش بدون ممناعت آن شهر را گرفت و نیروی پیشمرگ و نیروی اختصاصی حزب بارزانی که همه میگویند حدود ۲.هزار نفر بوده اند نیمه شب شهر را خالی و مردم بی اطلاع و بی گناه را به داعش سپردند که امروز سرنوشت آنها و جناباتی که بر آنهارفت را دنیا میدانند. بارزانی و دولت اقلیم بعد از اتفاقی که خود در آن دخیل بودند با تبلیغات وسیع از جنلیت داعش در شنگال و بر محنت و آوارگی مردم شنگال کیسه دوختند و پول و امکانات و اسلحه فراوان بدست آوردند.

بارزانی به این سیه روزی "ملت کرد" مثل نان شب احتیاج داشت، همانطور که طالبانی به بمب باران شیمیایی هلبجه احتیاج داشت، تا نظر افکار عمومی مردم دنیا و بخصوص قدرتهای جهان را بخود جلب کنند و از آنها امکانات و پول و اسلحه بگیرند. هم فاجعه هلبجه و هم فاجعه شنگال که یکی بدست دولت عراق و دیگری بدست داعش اتفاق افتاد، در هر دو مورد در اولی حزب طالبانی و در دومی دولت اقلیم و حزب بارزانی مستقیم دست داشتند، خود فرار کردند و در هر دو مورد گذاشتند همان مردم کرد زبان در ابعاد وسیع و قربانی شوند. بزرگ بودن ابعاد فاجعه در هر دو مورد به ناسیونالیسم کرد کمک میکرد تا با سنگ دفاع از "کرد" و فاجعه علیه "کردها" در قامت نماینده خود گمارده آنها و به نام قربانیان فاجعه های عظیمی که خود در آن دست داشتند سر مردم کرد زبان کلاه بگذارند، از قدرتهای دنیا امکانات بدست آورند و موقعیت خود را تحکیم بخشند و زبان اعتراض میلیونها کارگر و انسان زحمتکش را ببندند.

اکنون هم این زیر ضرب قرار دادن و میدان جنگ باز کردن با مردم عرب زبانی که نه کمتر بلکه به شهادت تمام مردم کردستان چندین وچند برابر مردم کردستان مورد تجاوز، زور گویی ،محرومیت ، کشته ولت وپار وبلاخره بی خانمانی وآوارگی قرار گرفته اند، ابزار بسیج مردم کرد زبان و فریب همگی آنها برای دفاع از حکومت اقلیم و محکم کردن پایه های آن علیه خود همان مردم است. در شرایطی این تبلیغات کثیف دامن زده میشود که سران دولت اقلیم خود با عاملین کشتار و آوارگی مردم، علاوه بر آمریکا به عنوان بزرگترین عامل تروریسم دولتی در دنیا بعلاوه با همان داعش، ترکیه ،عراق وجمهوری اسلامی در حال بند و بست است. علاوه بر اینها در میان همین کرد زبانها کم نیستند که خود حکومت اقلیم به آنها امکانات و پول ومکتب ومسجد وبلاخره فرستندهای قوی تلویزیونی، نه یکی بلکه چند تا را در اختیارشان گذاشته تا شبانه روز بوق وکرنا در دست علیه آزادی، علیه برابری و انسانیت، علیه زن و علیه هر نوع تمدنی جار بزنند وجهل وخرقه و کهنه پرستی را تا مغز استخوان جامعه فرو کنند. اینها روزانه با اتکا به هزاران ملا و مرتجع مختلف همان افکاری را تولید میکنند که داعش از آن تولد یافته است و برای تولید داعشهای دیگر به این مرتجعین هر نوع امکاناتی اختصاص داده شده است. همین مرتعین داعشی از مساجد اربیل و سلیمانی و... زیر سایه دولت اقلیم در یک دوره حکم کشتن ریوار احمد کمونیست برجسته و از رهبران وقت حزب کمونیست کارگری عراق صادر میکردند و برای سربریدن او جایزه میگذاشتند و هم اکنون هم صالح مسلم از رهبران حزب دمرکراتیک کردستان سوریه را تهدید به مرگ میکنند. زیر سایه حاکمیت آنها بیشتر از تمام قتلهای ناموسی و با اتکا به قوانین داعشی که هم اکنون هم پایه قانون حکومت اقلیم است کشته شده است.

مبلغین ومروجین داعشی در مساجد ومکاتب اسلامی توسط حکومت اقلیم تامین وامکانات در اختیارشان گذاشته شده تا داعش پرورش بدهند، پس همه باهم نه يك انگشت بلکه ده انگشت مان را بسوی حکومت اقلیم نشانه رویم وبگویم بس کنید!این تبلیغات ضد انسانی وتفرقه اندازیتان را. با صدای بلند بگویم که تا کی میخواهید واقعیات را وارونه

←

دسته اش بود، هیئت اعزامی درآن کنفرانس میخواستند از رژیم چهره ای بشردوستانه و به هر پوزیسیون و اپوزیسیونی که بخواهد به یک دمرکراسی خواهانه به بیرون ارائه بدهند. که میتوان به آینده دمرکراسی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و بعد از دو دهه کشتار و اعدام مخالفانش دلخوش بود. آن دوره نیز همین بحثهای آزادی بیان و احترام و ... هم از طرف جمهوری اسلامی و هم از طرف بخش های از اپوزیسیون متوهم به جناح اصلاح طلب مطرح شد که جواب خودش را هم گرفت.

دسته اش بود، هیئت اعزامی درآن کنفرانس میخواستند از رژیم چهره ای بشردوستانه و دمرکراسی خواهانه به بیرون ارائه بدهند. که میتوان به آینده دمرکراسی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و بعد از دو دهه کشتار و اعدام مخالفانش دلخوش بود. آن دوره نیز همین بحثهای آزادی بیان و احترام و ... هم از طرف جمهوری اسلامی و هم از طرف بخش های از اپوزیسیون متوهم به جناح اصلاح طلب مطرح شد که جواب خودش را هم گرفت.

این اقدام ما هر چند در قامت و قواره آن روز

کنیم که پشیمان شوند.

مسئله کنفرانس برلین نیز قصد افشاء کردن جمهوری اسلامی و سرانشان را در دوره اصلاحات و ریاست جمهوری خاتمی را داشت، دوره ای که همین کمپ پشت جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی بسیج شده بودند و آرزوهای خود را باد میزدند. آن موقع اعضای حزب کمونیست کارگری وقت به درست تمام بساط ریاکارانه برگزار کنندگان و هیئت اعزامی جناح اصلاح طلب را بهم زد. هدف معترضین به این کنفرانس افشاء بیش ازپیش جمهوری اسلامی با هر جناح و

جناپ رنِیسی اینجا ایران ...

چنینی دوران خلخالی میدهد. ثانیا برای خود من هنوز کشور محل اقامت این شخص و اسم قانونی اش معلوم نیست وگرنه باید با اتکاء به همان قوانین این کشورها باید به دادگاهش کشاند. بدون معنرت خواهی علنی و رسمی هنوز فکر میکنم باید سراغ این پرونده را گرفت. ما قادر به ممانعت از پیوستن ناسیونالیسم راست ایرانی به لایه های حاکم در ایران نیستیم، ولی البته میتوانیم در مقابل ایفای نقش این چنینی شان در مقابل کمونیست ها کاری

انتفاضه سوم

آذر مدرسی

پایان کشتار مردم نوار غزه و تشکیل دولت وفاق ملی به رهبری محمود عباس، امیدی به آسایش و امنیت را در دل مردم فلسطین در نوار غزه بوجود آورده بود، امیدی که با راه افتادن مجدد شهرک سازی اسرائیل در منطقه عرب نشین در شرق اورشلیم، با قلدری دولت دست راستی اسرائیل و شانه بالا انداختن برای "اعتراض" دول غربی، با سکوت و مماشات محمود عباس و دولت خودگردان در مقابل آن، به سرعت به خشم هرچه بیشتر مردم فلسطین علیه کشتارهای اخیر دولت اسرائیل در نوار غزه، علیه دولت خودگردان، محمود عباس و دولتهای راست و فاسد عرب تبدیل کرد. خشمی که در جواب به کشتار وحشیانه مردم فلسطین توسط ارتش فاشیست اسرائیل به خیابلهای اورشلیم کشید، از درگیری های خیابانی تا سوء قصد و عملیات انتحاری علیه شهروندان اسرائیلی دنیا "خطر" انتفاضه سوم را هشدار میدهد، دولت اولترا راست اسرائیل خود را برای پاکسازی قومی فلسطینی ها آماده میکند و رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین محمود عباس اعلام کرده بود که اجازه شکلگیری انتفاضه سوم را نخواهد داد.

هیچ کلامی جز "قربانیان ببدفاع" بیان کننده وضعیت مردم ستمدیده فلسطین نیست. مردمی که سالها است قربانی معامله گری، گرو کشی کل ارتجاع در منطقه اند، مردمی که سالها است در منگنه صهیونیسم حاکم در اسرائیل و ناسیونالیسم راست، فاسد و معامله گر عرب که مصائب مردم فلسطین را دستمایه تحکیم موقعیت خود در کشمکشهای منطقه میکنند، قرار گرفته اند. مردمی

تحریکات نژادپرستانه به ...

به نمایش بگذارید ، هر وقت خواستی زنان وکود کان وجوانان آن جامعه را در اختیار جانی ترین جلادان این دنیا قرار داده اید وآنها هم جلو دوربین های تلویزیونی هر چه توانسته اند سر بریده وبقیه را مورد تجاوز و آخر سر در قفس کرده وچوب حراج به آنها زده اند (دختر تا ۱۳ سال دویست هزار واز ۱۳ سال بالاتر بالای چهار صد هزار دینار) و به عنوان غنایم جنگی و برنگان بی لاله فروخته اند. مردم همه اینها را میبینند ومیدانند که نتیجه سیاست و دیپلوماسی شماست ، اینها دیگر فراموش شدنی وقابل چشم پوشی نیستند.

کمونیست: حزب حکمتیست و دفتر کردستان حزب در مورد خطر تحریکات قومی در دل عروج داعش، راه افتادن موج ناسیونالیستی در کردستان عراق و ایران و مخاطرات آن از قبل هشدار داده بود. هم اکنون نیز در مورد انفجار اربیل و تبلیغت نژاد پرستانه و مخاطرات آن دفتر کردستان اطلاعیه ای صادر کرده است، چرایی این حساسیت حزب و دفتر کردستان آن و نگرانی شما از این فضا چه است، زمینه ها و دلایل اشاعه آن و لطمات آن علیه همسرنوشتی طبقاتی طبقه کارگر و کل بشریت در منطقه چه می باشد؟

محمد راستی: توجه کنید که کردستان عراق در این چند سال مرکز آوارگان زیادی شده است که هم از عراق و هم از سوریه از ترس داعش و هزار فلاکت دیگر به این منطقه آمده اند. دولت اقلیم در همپیمانی با دولت ترکیه مرزها را بر روی آوارگان سوریه ای که اتفاقا بخش اعظم آنها کرد زبان بودند بست. بدستور بارزانی کانالهای عریض و طویل و عمیقی کردند تا فراریان از جنگ در سوریه، از جنگ دستجات جنایتکار امثال داعش و جبهه النصر و ... وارد کردستان نشوند، که نتیجه اش سپردن مردم (کورد و عرب زبان) جنگ زده وفراری به دست دشمنانشان شد. مردم زحمتکش و بسیاری از انسانهای شرافتمند و احزاب و جریثلت چپ و انسان دوست اعتراضات زیادی به این اقدامات ضد انسانی دولت بارزانی کردند. مردم آواره از پیر و جوان سنگ و خاکهای کنده شده

که همه "نمایندگان شان" امری جز خلاصی آنهااز تحقیر، تبعیض، قتل و کشتارهای دسته جمعی توسط یکی از هارترین و کثیف ترین دولتها و ارتشهای جهان، دارند. مردمی که برای پایان دان به مصائب زندگی خود همه راهها را طی کرده و میکنند. مردمی که حتی یک لحظه امید پایان یافتن این وضعیت را از دست نداده اند. مردمی که مدتها است بطور سیستماتیک مورد خیانت "رهبران" خود قرار میگیرند. امروز بیشتر از هر زمانی عجز و ناتوانی ناسیونالیسم رسمی عرب از حل مسئله فلسطین لخت و عریان در مقابل مردم فلسطین قرار گرفته است. حتی میدیای رسمی از لختی، سستی و بیمایگی و مواضع انفعالی دولت خودگردان در قبال جنایات دولت اسرائیل، از انزجار مردم فلسطین از همکاری امنیتی محمود عباس با دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین حرف میزنند.

هیچ زمانی مانند امروز زمان برای حل مسئله فلسطین و پایان دادن به مصائب شصت ساله مردم فلسطین آماده نبوده، هیچ زمانی مانند امروز اسرائیل در انزای سیاسی کامل و مورد انزجار بشریت آزادخواه نبوده، هیچ زمانی مانند امروز مردم در سراسر جهان در حمایت از حل مسئله فلسطین، تشکیل دولت مستقل فلسطین و اعلام نفرت از صهیونیسم حاکم در اسرائیل علنا به میدان نیامدند و هیچ زمانی به اندازه امروز مردم فلسطین خلع سلاح شده و بی نماینده، حتی نماینده ای ناسیونالیست رادیکال و ملیتانت مانند جرج حبش و یا ماندلا، برای پایان دادن به مصائیشان نبوده اند.

این درجه از انزوی سیاسی اسرائیل حتی در میان متحدین دیروز و امروز خود، این درجه سمپاتی جهانی به حل مسئله فلسطین بهترین امکان و شرایط را برای حل مسئله فلسطین را فراهم کرده

توسط بولدیزلهای بارزانی را با چنگ وناخن در کانالها ریخته و آنها را پر کردند تا بتوانند از آن بگذرند و خود را به حکومت اقلیم کردستان تحمیل وامروز هم اینچنین مورد نفرت وتبلیغات زهرآگیشان قرار گرفته اند. در همان روز انفجار که ۱۹ نوامبر بود انجمن آسایش اطلاعاتیه ای صادر کرد ودر آن علت انفجل را آسان کاری در پذیرش جنگ زدگان نام گذاشت. وعلاوه بر این اعضا پارلمان این دولت مثلا کسی مثل علی محمد صالح عضو پارلمان از جریان گوران در سخنرانیش اعلام کرد که "ملکتمان پر شده از عرب واین خیلی خطرناک است". علاوه بر شیدای اینگونه تبلیغات و ضد انسانی بودن آن، این انفجار را میخواستند بهانه ای کنندکه از طرفی فضای جامعه را بر آورگان و خصوصا آورگان عرب زبان تنگ کنند و همزمان مانع آمدن آنها به کردستان عراق شوند. در شرایطی که حکومت اقلیم به نام آنها از دهها و صدها نهاد جهانی، سلیب سرخ و مردم در مناطق مختلف و کشورهای مختلف پول و امکانات میگیرد و آوارگان در کردستان عراق وخیم ترین وضع را دارند.

در این چند سال بیش از صد هزار کارگر از فیلیپین و ایران و سوریه و دهها جای دیگر به کردستان عراق روی آورده اند و با کمترین دستمزد کار میکنند و هزاران آپارتمان را در شهرهای کردستان عراق درست کرده اند. بخشی از آورگان سوریه ای در عراق کارگری میکنند و با یک سوم دستمز یک کارگر محلی مشغول کارند. هزاران زن و دختر کارگر از کشورهایی مثل فلپین در خانه های مردم ۲۴ ساعته به مانند نوکر با پولی بسیار کم استثمار میشوند و مورد هزار و یک سواستفاده از جنسی تا... قرار میگیرند. همین دولت اقلیم اخیرا و بارشد بیکاری تبلیغات ضد خارجی را علیه کارگرانی که از کشورهای دیگر آمده اند راه انداخته است و آنها را عامل بیکاری معرفی میکنند و فشار اعتراض طبقه کارگر در این منطقه را از دوش خود بر میدارند و آنها را علیه همه طبقه ای هایشان میشوراندند. همچنانکه آوارگان را نه تنها عامل انفجار انتحاری بلکه عامل فقر و محرومیتی معرفی میکنند که خود به مردم تحمیل کرده اند.

است. اما فساد و بیمایگی ناسیونالیسم عرب، از دولت های فاسد عربی تا دولت خودگردان که فقط و فقط بر سر مصائب مردم فلسطین سرمایه گذاری کرده و مشغول دیپلماسی و امتیازگیری هستند، از یکطرف و فاشیسم لجام گسیخته اسرائیل دست یابی به صلح و تشکیل دولت فلسطین را غیر ممکن میکنند.

با شروع تشنج ها در اورشلیم دولت دست راستی اسرائیل تعرضی وسیع و همه جانبه را به ساکنین فلسطینی اورشلیم شروع کرده است. از نظامی کردن محل کار و زندگی آنها، از کنترل نظامی کامل بر محلات فلسطینی نشین، از تحریکات مذهبی، از ممانعت از ورود کارگران عرب زبان به مدارس اسرائیلی تا خراب کردن خانه فلسطینی ها به بهانه دخالت در حملات نظامی را به عنوان اقدامات پیشگیرانه از گسترش خشونت شروع کرده و در مقابل اعتراضات حتی لفظی دولتهای اروپایی با قلدری ویژه خود شانه بالا انداخته و به آنها وقعی نمیگذارد. نتانیاهو در کنار این تعرض سیستماتیک به ساکنین فلسطینی اسرائیل با طرح "دولت ملی یهود" نه فقط به هویت مذهبی و قومی اسرائیل رسمیت میدهد که تدارک یک پاکسازی قومی- مذهبی وسیع را می بیند. طرحی فاشیستی که عملا شرط زندگی در اسرائیل را اسرائیلی و یهود بودن، و قسم خوردن و وفاداری به منافع دولت و "ملت یهود" اعلام میکند. وزیر خارجه اسرائیل با کمال بیشرمی اعلام کرده است: "آنهایی که مصمم به حفظ هویت فلسطینی خود هستند می‌توانند تابعیت اسرائیلی خود را پس دهند، از این شهرها بروند و شهروند کشور آتی فلسطین بشوند.". لیبرمن برای یهودی کردن کامل اسرائیل در کنار دعوت از یهودیان جهان برای زندگی در اسرائیل پیشنهاد تشویقهای اقتصادی به فلسطینی ها برای خروج از اسرائیل قومی مذهبی آتی را میدهد. اولترا راست قومی مذهبی حاکم در

دفاع کند.

همراه این به بهانه جنگ با داعش فضایی مسموم در قهرمانی نیروی پیشمرگ و اینکه آنها از زندگی شهروندان دفاع میکنند راه انداخته اند، در شرایطی که نیروهای آنها با حمله داعش از همه جا فرار کردند و تا زمانی که داعش به مناطق تحت نفوذ آنها حمله نکرد آنها جنگی نکردند. شخص بارزانی آن زمان اعلام میکرد که داعش کاری به کرد ندارد و آنها هم با داعش جنگی ندارند. شنگل را تحویل داده بود و کرکوک را هم عملا به خود وصل کرده بودند. اینها اینقدر بی آبرو شده بودند که مردم در شهرهای مختلف خود اسلحه بدست گرفته و میخواستند در مقابل داعش از خود دفاع کنند و هم اکنون هم در شهرهایی که مخاطره حمله داعش وجود دارد نیروهای مقاومت توده ای شکل گرفته است. در حقیقت کسی به نیروی پیشمرگ آنها که بدون کوچکترین مقابله از همه جا در رفته بود و منطقه را تحویل داعش داده بودند اعتمادی نداشت و ندارد. خلاصه اینکه جنگ با داعش راو پروپاگاند دروغین در قهرمانی خود و نیرویشن را به پتکی علیه طبقه کارگر کردستان و مردم محروم تبدیل کرده اند. نه تنها در قبال گرانی، فقر و بیکاری و بی امکاناتی،عدم بهداشت، برق، بیمه و... سر باز میزنند که به مردم فخر میفروشند که اگر آنها نبودند داعش چه بلایی سرشان می آورد. لذا حساسیت دفتر کردستان حزب و کلا حزب ما علیه اشاعه ناسیونالیسم و تبلیغات نژاد پرستانه در کل عراق و مشخصا در کردستان بسیار درست و لازم بود.

گفتم کل دستمزد طبقه کارگر عراق و امکاناتشان را زده اند و بخشی از این طبقه به جرم غیر عراقی و خارجی عملا با دستمزدی بسیار پایین کار میکنند. آوارگان که از ترس و نگرانی به هر کاری و به هر دستمزدی مجبور به قناعتند و تبلیغات ناسیونالیستی و نژاد پرستانه آنها ایزاری جدی در منحرف کردن اعتراض بر حق طبقه کارگر به زندگی اش است و همزمان وسیله ای در ارزان نگه داشتن کل نیروی کار است که از آن بورژوهای کردستان سرمایه های افسانه ای بدست آورده اند. بدون مقابله به ناسیونالیسم نمیتوان باهر و محرومیت مقابله کرد و اتحادی در میان این طبقه ایجاد کرد که بتواند از حقوق ابتدایی خود

اسرائیل هر افق و راه حل انسانی را کور میکند. در مقابل این تعرضات سیستماتیک و فاشیستی اما دول عربی و دولت خودگردان به بازی دیپلماتیک در دالانهای مجامع بین المللی مدافع اسرائیل مشغول اند و به آن بسنده میکنند. با وجود علم به اینکه هر قطعنامه ای علیه اسرائیل با وتوی امریکا مواجه خواهد شد قطعنامه ای برای محکومیت

شهرک سازیهای اسرائیل و خروج نیروهای اسرائیلی از مناطق اشغالی اورشلیم تا سال ۲۰۱۶ شده اند. واقعا به این درجه از "تعرض" و "شهامت و جسارت و پیگیری" ناسیونالیسم عقیم و فاسد عرب در دفاع از مردم فلسطین باید دست مریزاد گفت!!!

حتی میدیای رسمی از بیهودگی این سیاست، از اینکه علیرغم غیرقانونی خواندن خانه سازی در اورشلیم از طرف همه اعضا شورای امنیت اما هر قطعنامه ای علیه اسرائیل با وتوی امریکا یا انگلیس یا فرانسه روبرو خواهد شد، حرف میزنند. اما دول عربی و محمود عباس برای سر دواندن مردم فلسطین، برای بازارگرمی برای خود بعنوان "مدافعین" مردم فلسطین مشغول بازی های دیپلماتیک در مجامع بین المللی اند. بازی کثیف کشتار از طرف اسرائیل و دیپلماسی از طرف دول عربی قرار است همچنان ادامه داشته باشد.

اگر مردم فلسطین تا دیروز علیرغم علم به ماشات محمود عباس با دولت اسرائیل، علیرغم علم به همکاری های امنیتی و نظامی او با اسرائیل و علیه مردم فلسطین هنوز سوسوی امیدی به صلح داشتند، امروز محمود عباس و دولت خودگردان فلسطین را بیربط به مصائب خود و نماینده دولت اسرائیل در نوارغزه، کرانه باختری و اردوگاههای پناهنگان میدانند و به

علاوه بر این ها توجه داشته باشید که با این تبلیغات و با اتکت قومی زدن بر پیشانی مردم محروم و تقسیم آنها به کرد و عرب و ... وباپخش سموم ناسیونالیستی و نفاق و دشمنی کور میان آنها، فردا در موصل در کرکوک که بر اساس آمار خودشان ۴۹ در صد آن غیر کرد زبان هستند، بلید انتظار چه فاجعه ای باشیم. اینها همراه با خود حاکمین عراق با این تبلیغات کثیف زمینه ایجاد رواندهای دیگر را آماده کرده اند و باید در مقابل آن ایستاد.

توجه کنید که دولت اقلیم کردستان و صاحب پول و امکانات شدن وسیع عده ای قلیل بر متن محرومیت و فقر و استثمار همه جانبه کل طبقه کارگر در این منطقه، به قبله گاه کل ناسیونالیسم کرد در منطقه تبدیل شده است. همراه آنها در ابعاد کمتری ناسیونالیستهای کرد در کردستان ایران نیز شروع به پخش سموم ناسیونالیستی کردند.

اگر داعش به نام اسلام غیر مسلمانان و هر کس قوانین دوره محمد و سر بریدن و بردگی و زن فورختن و کل جنایات آنها را قبول نکند، دست به کشتارشان میزند و تفرقه عمیق مذهبی را با اتکابه اسلام پیش میبرد، ناسیونالیسم هم با اتکا به ملیت و تقسیم کردن مردم به کرد و عرب و ترک و فارس همین کار را میکند. واقعه اربیل و تحریک تعدادی هر چند کوچک علیه عرب زمانان به بهانه انفجار در استانداری، بر متن چنین شرایطی میبایست با وسیعترین اعتراضات روبرو شود و جدی گرفته میشد. مبلغین آن عربده کشی کثیف در دولت اقلیم و پارلمان و در میان خیل روشنفکر و روزنامه نگار روزانه هیزم جنگ قومی جمع میکنند. لذا با توجه به فاکتورهای مورد اشاره حزب حکمتیست و ما در دفتر کردستان آن حق داشتیم حساس بشئیم و ابراز نگرانی کنیم.

کانتون جزیره، گامی بزرگ در راه آزادی زن

ریبوار احمد

در چهلمین روز نبرد و دفاع جسورانه کوبانی در برابر محاصره و یورش راهزنان اسلامی داعش، در نوشته ای به عنوان " تازه کوبانی اگر سقوط هم کند باز پیروز است"، پیشبینی این را کرده بودم‌که این به میدان آمدن توده ای و مخصوصاً نقش برجسته و جسورانهٔ زنان، دگرگونی ای بزرگ در جایگاه اجتماعی زنان به وجود می آورد. در این باره در آنجا قید کرده بودم "تازه سخت است به‌این باور کرد که در آیندهٔ کوبانی زنان مانند گذشته به بردگی و مردسالاری گردن نهند و دگرگونی ای بزرگ از این نظر به وجود نیاید". قانونی خاص که در این روزها کانتون جزیره در راستای حقوق زن به تصویب رسانیده است، مژدهٔ، بخش مهمی از ایجاد شدن آن دگرگونی را به ما اعلام می کند. این تنها یک قدم است در راستای آزادی زنان و بوجود آمدن آن دگرگونی پیشرو و مترقی، اما قدمی بسیار مهم و بزرگ.

اینطور که معلوم است آن پیشبینی بجا بود که، یکی از دست آوردهای مهم نبرد دفاع کوبانی و نقش برجسته زنان در آن جنگ و در شکستن پوزه کهنه پرستی اسلامی ، عبارت خواهد بود از پُرت کردن و دور انداختن سنتهای پوسیده اسلامی و مرد سالارانه و قدم برداشتن در راه ایجاد تغییر و دگرگونی ای بزرگ در موقعیت اجتماعی زنان و دست پیش انداختن برای آزادی آنها. ابتدا باید‌طور جدی بر این تاکید کنیم که علل تصویب این قانون هرچه باشد و سوای اینکه چه نیروهایی در پشت تلاش برای تصویب این قانون ایستاده اند و علیرغم هر ملاحظه ای که به برخی از بندها و ریزه کاری های این قانون میتوان داشت، از منظر هر انسان آزادیخواهی این یک قدم بزرگ و پیشرو است و برآستی قابل ستایش می باشد. بی گمان اگر بررسی ای همه جانبه و دقیق از دلایل سیاسی و اجتماعی و تاریخی تصویب این قانون صورت گیرد، فاکتورهای گوناگونی در این مسئله نقش داشته اند، اما من بدون تردید میتوانم بگویم نبرد و دفاع کوبانی بر علیه ترندگی و ارتجاع اسلامی و مخصوصاً نقش برجسته زنان در این نبرد دلاورانه فلک‌توری بسیار مهم، مخصوصاً در طراحی و برجسته شدن این قانون در این مرحله زمانی مشخص است. به این معنی میتوان این را یکی از دست آوردهای مهم آن پیروزی کوبانی قلمداد کرد که در نوشته " تازه کوبانی اگر سقوط هم کند، باز پیروز است" به آن اشاره کرده بودم. پیشروی نبرد بر علیه هر بینشی،آنتی تر آن بینش را تقویت می کند. این یک قانونمندی اجتماعی و منطقی ساده است، و به همین رو در پیشروی نبرد بر علیه کهنه پرستی اسلامی، آنتی اسلامیزم به ثمر می نشیند. نمیشود زنان و مردان کوبانی با فداکاری و جانبازی خود پوزه ارتجاع و کهنه پرستی و فساد و نکاح و جهاد اسلامی را بشکنندو بعد با دست خود همان قوانین و سنن اسلامی را دوباره تبدیل به یوغ بردگی بر زندگی خویش کنند و زیست خود را در تاریکی و تبعیض و عقب ماندگی غرق نمایند. قبلاً گفتم که این یکی از دست آوردهای مهم دفاع و نبرد بر علیه بربریت اسلامی داعش و نقش زنان در این نبرد است، اما رهبری کانتون جزیره با طراحی و تبدیل این دست‌آورد به قانون، افتخار و سرافرازی ای بزرگ در تاریخ برای خود رقم زده است. حتی اگر نیروها و دول ارتجاعی منطقه و قدرتهای بزرگ، آنهایی که چشم دیدن یک نَرّه گشایش به روی زنان را ندارند، بتوانند از راه توطئه این دست آورد را از بین ببرند، تازه قادر به خفه کردن این پیام تاریخی

بر علیه کهنه پرستی اسلامی، آنتی اسلامیزم

به ثمر می نشیند. نمیشود زنان و مردان کوبانی با فداکاری و جانبازی خود پوزه ارتجاع و کهنه پرستی و فساد و نکاح و جهاد اسلامی را بشکنندو بعد با دست خود همان قوانین و سنن اسلامی را دوباره تبدیل به یوغ بردگی بر زندگی خویش کنند و زیست خود را در تاریکی و تبعیض و عقب ماندگی غرق نمایند. قبلاً گفتم که این یکی از دست آوردهای مهم دفاع و نبرد بر علیه بربریت اسلامی داعش و نقش زنان در این نبرد است، اما رهبری کانتون جزیره با طراحی و تبدیل این دست‌آورد به قانون، افتخار و سرافرازی ای بزرگ در تاریخ برای خود رقم زده است. حتی اگر نیروها و دول ارتجاعی منطقه و قدرتهای بزرگ، آنهایی که چشم دیدن یک نَرّه گشایش به روی زنان را ندارند، بتوانند از راه توطئه این دست آورد را از بین ببرند، تازه قادر به خفه کردن این پیام تاریخی



نخواهند بود. تازه این قدم جایگاه تاریخی خود را پیدا خواهد کرد و در نبرد آزادیخواهانه و برابری طلبانهٔ آینده در این جامعه و منطقه نقش مهمی ایفا خواهد کرد. بدوَر انداختن سنت و رسم کشتار و بربریت ناموسپرستانهٔ ناسیونالیستی آمیخته به اسلام، پرت کردن حکم اسلامی زدن مُهر " ناقص العقل و درجه دومی " بر پیشانی زنان که در احکام اسلامی برای ادای شهادت و ارث برجسته گشته است، پُرت کردن مهریه اسلامی که سَمبل بردگی و نوعی از بازار گرمی برای خرید و فروش زنان است، به دوَر انداختن رسم رسوم چند زنی که یکی از کهنه پرستانه ترین و مردسالارانه ترین سنتهای اسلامی است، دست رد زدن به سنت اسلامی و بازپس گیری حق طلاق برای زنان... و غیره، این قدمهای پیشروانه شایستهٔ ستایش هستند و برآستی در تاریخ تمام منطقه بی نظیراند.

دست آورد دیگر این اقدام کانتون جزیره، برلشتن پرده از چهرهٔ واقعی اسلام و پوچ کردن تمام آن تلاشهایی بود که قصد داشت اسلام را از بربریت و خونخواری و فساد داعش بَری کند. عکس العمل هیستریک گروهها و باندهای اسلامی مخصوصاً در کردستان عراق در برابر این قدم روبه جلو، خود نشانهٔ آن است که رسوم و آداب اسلامی در حقیقت همان بربریتی است که امروز داعش بدون داشتن نقاب بر چهره آن را نمایندگی میکند و برای آن فراخوان میدهد. گروههای دیگر اسلامی اگر شرایط و توازن قوا در جاهایی آنها را ناچار کرده‌است که بر چهرهٔ خود نقاب زنند و حتی اگر بعضی مواقع در اوج ریاکاری دندان بر جگر گذارند و واژه حقوق زنان را بر زبان آورند، گملی عملی، از جنس اقدام کانتون جزیره آنان را سر در گم و هستریک کرده و نقاب از چهرهٔ آنان بر می دارد. کهنه پرستان اسلامی تنها با شنیدن واژه های حقوق زنان، موی بر بدنشان راست میگرد و به هراس میافتند و تا آن اندازه سر در گم میشوند که به خود اجازه دهند صالح مسلم و کانتون جزیره‌را تهدید کنند، برای پشیمانی از پشتیبانی کردن از جنگ و دفاع کوبانی در برابر بربریت داعش. این خود نیز مدرکی است جهت نشان دادن چهرهٔ واقعی و داعشانهٔ این گروههای اسلامی و اثبات این واقعیت که اینها هم همانند خلفای داعش هستند که معتقداند اگر جامعه برای این نباشد که قوانین و شریعت اسلامی بر آن حاکم شود بهتر است ویران و نابود گردد.

البته تهدید آنها برای پشیمان شدن از پشتیبانی موم کردستان سوریه و **پ. ی.د**، (حزب اتحاد دمکراتیک) در برابر داعش، بجای اینکه به این نبرد و به حزب اتحاد دمکراتیک ضرری برساند، سود سرشاری را نصیب آنان میکند. در حقیقت این تنها خدمتی است که آنها میتوانند در حق مردم کردستان سوریه و در حق **پ.ی.د** انجام دهند. چون به راستی اگر تا به حال گروههای اسلامی

در صف حامیان این نبرد دفاعی قلمداد شده باشند، این امتیازی به غایت نامیمون برای آن جنبش مقاومت بوده و باعث لکه دار کردن محتوای آزادیخواهانهٔ آن در برابر چشم جهانیان شده است.

بسیار بهتر و سودمند تر است که این گروهها مستقیماً با نقش و چهرهٔ داعشانهٔ خود ظاهر شوندو از این بیشتر تبدیل به لکه ای چرکین و زشت برای لکه دار کردن صف بشریت متمدن و آزادیخواه دنیا در پشتیبانی از مردم کوبانی و کردستان سوریه نگردند. این نقاب زدایی از چهرهٔ داعشانهٔ دیگر گروههای اسلامی، باید مانند بخشی دیگر ژ دست آوردهای این اقدام کانتون جزیره نگریده شود و مایهٔ افتخار و دلگرمی بیشتر گردد. اما بی گمان تهدیدات آنها تماماً بی ارزش و پوچ و مایهٔ مزاح است، آن جنبش مقاومت که پوزهٔ داعش را شکسته است و حکومت ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق را شرمسار کرده است و رسته های آمریکا و ترکیه و همدستانشان را پنبه کرده است، بسیار مستحکم تر از آن است که تحت فشار پوچ این باند و گروههای کهنه پرست و ارتجاعی و فتوای آخوندهای آنان قرار گیرد و توسط حرافی آنها از گامهای پیشرو خود پشیمان گردد. بهتر است اینها تهدیدات خود را عملی کنند و زمانی که میبینند زنان کردستان سوریه در راه آزادی گامهای بزرگی بر میدارند، بهتر است که از فرط عصبانیت سر به سنگ بکوبند.

این اقدام کانتون جزیره همزمان برگه ای است مهم که حکم میکند تا ما از زاویه ای دیگر نبرد دفاعی کوبانی را از نو ارزیابی کنیم. در نوشتار قبلی در جواب به آن تفکری که فکر میکرد این مقاومت سنت کردایتی و ناسیونالیسم کرد را تقویت میکندو آن را گسترش میدهد، گفتم این یک تحلیل اشتباه است و در این رابطه خاطر نشان کردم که چیزی که در نبرد دفاعی کوبانی به وقوع پیوست، علاوه بر اینکه **پ. ی. د** نقش سازنده و رهبری کنندهٔ این نبرد را ایفا کرده است و این نقش آنها را هم ستایش کردم، اما گفتم این رویداد پدیده ای جداگله از سنت ناسیونالیسم کرد بود و واقعیتِ امر و عمل انجام شده، نیروهای ناسیونالیست را هم به دنبال خود کشید. هم اکنون میتوانیم دست آورد آن امر واقع را تبدیل به محکی کرده و دوباره آن حکم را توسط آن ارزیابی کنیم. سنت ناسیونالیسم کرد و چگونگی برخورد و معامله اش با مسئله زن، چه در حال و چه در طول تاریخ گذشته اش در برابر چشم همه موجود است. بنیادهای اسلام و "جستگی" آنها برای ناسیونالیسم کرد، سرچشمهٔ معامله کردن بر سر مسئلهٔ زنان بوده است. ناسیونالیسم کرد چه مانند یک جنبش سیاسی اجتماعی و چه مانند چندین حزب سیاسی منفرد، همیشه از درِیچه یک افق اسلامی به زن و حقوق زن نگریده و به این مسئله برخورد کرده است و همیشه در پشت بردگی و درجه دومی و چند زنی و قتلهای ناموس پرستانه زنان و .. و .. غیره ایستاده است. مدرنترین دست‌آورد تاکتونی ناسیونالیسم کرد، حکومت اقلیم کردستان و پارلمان کردستان است ، ناسیونالیسم کرد به عام، از جمله آنهایی که حتی با طرفهای اصلی این حکومت کشمکش و نارضایتی و حتی جنگ و کشتار داشته اند هم به این پارلمان و حکومت مانند یک دست آورد تاریخی افتخار می کنند. اما در سایهٔ این حکومت و این پارلمان قربانیان قتلهای ناموسی ژ قربانیان بمباران شیمیایی حلبجه بسیار بیشتراند. پیشنویس قانون اساسی حکومت اقلیم کرستان به صراحت میگوید شرع و احکام اسلامی از بنیادهای اولیهٔ قوانین اساسی این اقلیم است و تا به حال هیچ کدام از جریانات ناسیونالیستی به صراحت کلمه ای علیه آن به زبان نیاورده اند. بر اساس قانون این پارلمان هنوز مردان میتوانند مانند اسلام قریشی چند زن داشته باشند و بر این اساس عمل کنند. حزبی مانند جنبش گوران (تغییر) که

از جریان "سوسیال دمکراتهای" درون جنبش ناسیونالیسم کرد بیشتر لاف "تمدن و مدرنیزم و لیبرالیزم" را میزند، افتخار خود را این میداند که تاکید و پایبندی خود را به "قوانین مقدس اسلام"را بسیار بهتر و سودمند تر است که این گروهها مستقیماً با نقش و چهرهٔ داعشانهٔ خود ظاهر شوندو از این بیشتر تبدیل به لکه ای چرکین و زشت برای لکه دار کردن صف بشریت متمدن و آزادیخواه دنیا در پشتیبانی از مردم کوبانی و کردستان سوریه نگردند. این نقاب زدایی از چهرهٔ داعشانهٔ دیگر گروههای اسلامی، باید مانند بخشی دیگر ژ دست آوردهای این اقدام کانتون جزیره نگریده شود و مایهٔ افتخار و دلگرمی بیشتر گردد. اما بی گمان تهدیدات آنها تماماً بی ارزش و پوچ و مایهٔ مزاح است، آن جنبش مقاومت که پوزهٔ داعش را شکسته است و حکومت ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق را شرمسار کرده است و رسته های آمریکا و ترکیه و همدستانشان را پنبه کرده است، بسیار مستحکم تر از آن است که تحت فشار پوچ این باند و گروههای کهنه پرست و ارتجاعی و فتوای آخوندهای آنان قرار گیرد و توسط حرافی آنها از گامهای پیشرو خود پشیمان گردد. بهتر است اینها تهدیدات خود را عملی کنند و زمانی که میبینند زنان کردستان سوریه در راه آزادی گامهای بزرگی بر میدارند، بهتر است که از فرط عصبانیت سر به سنگ بکوبند.

این اقدام کانتون جزیره همزمان برگه ای است مهم که حکم میکند تا ما از زاویه ای دیگر نبرد دفاعی کوبانی را از نو ارزیابی کنیم. در نوشتار قبلی در جواب به آن تفکری که فکر میکرد این مقاومت سنت کردایتی و ناسیونالیسم کرد را تقویت میکندو آن را گسترش میدهد، گفتم این یک تحلیل اشتباه است و در این رابطه خاطر نشان کردم که چیزی که در نبرد دفاعی کوبانی به وقوع پیوست، علاوه بر اینکه **پ. ی. د** نقش سازنده و رهبری کنندهٔ این نبرد را ایفا کرده است و این نقش آنها را هم ستایش کردم، اما گفتم این رویداد پدیده ای جداگله از سنت ناسیونالیسم کرد بود و واقعیتِ امر و عمل انجام شده، نیروهای ناسیونالیست را هم به دنبال خود کشید. هم اکنون میتوانیم دست آورد آن امر واقع را تبدیل به محکی کرده و دوباره آن حکم را توسط آن ارزیابی کنیم. سنت ناسیونالیسم کرد و چگونگی برخورد و معامله اش با مسئله زن، چه در حال و چه در طول تاریخ گذشته اش در برابر چشم همه موجود است. بنیادهای اسلام و "جستگی" آنها برای ناسیونالیسم کرد، سرچشمهٔ معامله کردن بر سر مسئلهٔ زنان بوده است. ناسیونالیسم کرد چه مانند یک جنبش سیاسی اجتماعی و چه مانند چندین حزب سیاسی منفرد، همیشه از درِیچه یک افق اسلامی به زن و حقوق زن نگریده و به این مسئله برخورد کرده است و همیشه در پشت بردگی و درجه دومی و چند زنی و قتلهای ناموس پرستانه زنان و .. و .. غیره ایستاده است. مدرنترین دست‌آورد تاکتونی ناسیونالیسم کرد، حکومت اقلیم کردستان و پارلمان کردستان است ، ناسیونالیسم کرد به عام، از جمله آنهایی که حتی با طرفهای اصلی این حکومت کشمکش و نارضایتی و حتی جنگ و کشتار داشته اند هم به این پارلمان و حکومت مانند یک دست آورد تاریخی افتخار می کنند. اما در سایهٔ این حکومت و این پارلمان قربانیان قتلهای ناموسی ژ قربانیان بمباران شیمیایی حلبجه بسیار بیشتراند. پیشنویس قانون اساسی حکومت اقلیم کرستان به صراحت میگوید شرع و احکام اسلامی از بنیادهای اولیهٔ قوانین اساسی این اقلیم است و تا به حال هیچ کدام از جریانات ناسیونالیستی به صراحت کلمه ای علیه آن به زبان نیاورده اند. بر اساس قانون این پارلمان هنوز مردان میتوانند مانند اسلام قریشی چند زن داشته باشند و بر این اساس عمل کنند. حزبی مانند جنبش گوران (تغییر) که

با هر افق ارتجاعی یا راستی میتواند در مقابل محمود عباس و ناسیونالیسم عرب هم جهبیه امریکا در منطقه قد علم کند. امروز حماس از تشکیل ارتشی مردمی در نواز غزه حریف میزند، مروان برغوثی (رهبر انتفاضه دوم) از زندان فرمان مبارزه مسلحانه و انتفاضه سوم را میدهد. فلسطین نمیکندارد.

بسته شدن امکان تشکیل دو دولت متساوی الحقوق آینده بدتری را برای مردم فلسطین و اسرائیل دارد

(فلسطین) است که زیر آن خدمت می‌کنند".

انتفاضه سوم...

صراحت میگویند: *"هیچ امیدی به آنها نداریم زیرا دیدم آنان چگونه با اسرائیل تجاوزگر علیه غزه همراه و همگام شدند و برصدد ریشه کن کردن مقاومت در باریکه غزه برآمدند".*
می گویند: *"احساس ما این است که تنها تفاوت سربازان دولت خوگردان با سربازان اسرائیلی پرچم*

کانتون جزیره، گامی بزرگ

البته، به همانصورت که در مقاومت کوبانی، بااین طرز تفکر روبرو میشویم که به بهانهٔ اینکه رهبر و سازمانده این جنگ حزب پ. ی. د ناسیونالیست است، محتوای آزادیخواهانهٔ آن نبرد زیر سوال میبرد و از ارزش آن کم میکند، اکنون هم هرچند در شعاعی کمتر، دوباره با آن تفکر روبرو میشویم که بر اساس چند ملاحظه و بند ضعیف ، چهارچوب و محتوای پیشرو این قانون را کمرنگ کرده و آن را زیر سؤال می برد. برای نمونه در بند هجدهم اصول ابتدایی گفته شده است، "مجازات سنگین برای مرتکبین خیانت به زناشویی به یکسان برای طرفین"، که اگر از منظر برابری طلبی و آزادی زنان به این قانون بنگریم، به عقیده من این بند با تمامی محتوا و مضمون این قانون مغایرت دارد. سرچشمه این بند دوباره به آن رسوم و سنتی بر میگردد که چهارچوب پیشرو این قانون آنها را به دور انداخته است. این بند دوباره دخالت در امور شخصی افراد را باز میگذارد. زن و مردی که بر اساس بندهای پیشین این قانون آزادانه با هم ازدواج کرده اند و هر دو طرف به یکسان ازحق طلاق برخوردار هستند، خود آنها هم میتوانند آزادانه و با ارادهٔ خود چاره ای برای این نوع مسائل هم پیدا کنند، بدون اینکه لازم باشد با " مجازات سنگین " روبرو شوند و روانهٔ زندان گردند. این بند، مخصوصاًبر جامعهٔ مردسالار امروز به زیان زنان تمام می شود. چون در این حالت شاید از دیدگاه قانونی مجازات برابر بر زن و مرد پیاده شود، اما بدون شک در بعد اجتماعی و در جامعهٔ مردسالار تبدیل به مشوقی میشود برای تداوم آن زن کشی ناموسپرستانه ای که در خود این قانون ممنوع گردیده است. اما این هرگز درست نیست که قانونی عموماً پیشرو و به راستی بی نظیر در تمامی تاریخ این منطقه را، به خاطر یک بند لکه دار و یا از ارزشش کم کرد. شک نباید کرد که اگر این قدم پیشرو تثبیت شود، همان روند مرفقی ای که این قانون را به صحنه آورده است، در قدمهای بعدی خود میتواند بندها و موارد مسئله دار و ناهمگون با محتوای اصلی این قانون را کنار بزند. در این

منطقه که گرفتار دست انواع دولت و حکومت و نیروی تا مغز استخوان ارتجاعی و ضد زن است، این گام کانتون جزیره، علاوه بر هر نارسایی ای که داشته باشد، سوای اینکه کدام نیروی سیاسی در طراحی و تصویب آن ایفای نقش کرده است و کدام واقعیت سیاسی و اجتماعی آن را تبدیل به امری واقع کرده است، به کلی هم این قانون و هم آن نیروها و ظرفینی که در پشت آن قرار دارند، شایسته بزرگترین پشتیبانی و ستایش هستند.وظیفه جبهه آزادیخواهی وبشریت متمدن دنیا و مقدم بر همه وظیفهٔ چپ و کمونیسم است که پشتیبانی ای بزرگ و جهانی را ضامن پیروزی یکبارهٔ این قدم مرفقی و آزادیخواهانه کند.

این قدم در کردستان سوریه ،اولین قدم است مخصوصاً در قانونی کردن آزادی. اما این روند اگر از توطئه مرتجعین و کهنه پرستان جهت به شکست کشاندن آن رهایی یابد، بدون شک آخرین قدم نخواهد بود و پیشروی های دیگر را به دنبال خواهد داشت. اکنون میتوانیم امیدوار باشیم که نه تنها موارد و نکات نامربوط و متناقض این قانون کنار گذاشته شوند، بلکه با تصویب قوانینی از این نوع در عرصه های دیگر، مانند حقوق سیاسی و مدنی مردم، آزادیهای سیاسی، قانون کار مرفقی، قانون حمایت از حقوق کودکان و تارسیدن به یک قانون اساسی سکولار و پیشرو...، هم پایهٔ این پیشروی محکم گردد و پلهای پشت سر برای بستن راههای عقب گرد تخریب و هم این روند آزادیخواهی را تا آن حد وسیع و عمیق گردد که شمار بیشتر و بیشتر مردم در پشت آن به صف شوند و راه پیشروی مداوم آن را هموار کنند. این همزمان نیرویی مانند پ. ی. د (حزب اتحاد دمکراتیک) را که اکنون در آن جامعه صاحب نقشی اساسی است را در بوتهٔ آزمایشی بزرگ می گذارد. این حزب اگر خواهان آن باشد که تاریخی درخشان و متمایز با تاریخ پر از شرمندگی احزاب ناسیونالیست حاکم در کردستان عراق را برای خود رقم بزند، راهش این است که بدون دو دلی و

تردید به نقش خود در حمایت از این پیشروی امله دهد.

شکی نیست که تأثیر این گام کانتون جزیره در قلمرو حاکمیت این کانتون و حتی کردستان سوریه نیزمحدود نخواهد ماند، بلکه چشم همهٔ آزادیخواهان منطقه را باز خواهد کرد. آزادیخواهی و برابری طلبی را تبدیل به امری شدنی میکند و با حرارت و شعله ای نیرومند تر این روند را در منطقه به میدان میآورد و حاکمیتهای ارتجاعی و کهنه پرست را تحت فشاری جدی قرار می دهد. از هم اکنون تأثیرات آن در منطقه دارد خود را نشان میدهد. آزادیخواهان و فعالین جنبش برابری طلبی دیگر بهانه های پوچ برای تحمیل قانون و رسوم عقب مانده اسلامی را از حکومت اقلیم قبول نمی کنند. کمتر از چهار هفته پیش در نوشتار " تازه کوبانی اگر هم سقوط کند،باز پیروز است" گفتم "بعد از آن جسارتی که زنان کوبانی به جهان شل دادند، تصور این مشکل است اگر فردا راهزنان اسلامی برای مثال به کرکوک و یا خانقین هجوم ببرند، جایگاه زنان در نبرد دفاع و مقاومت خالی بماند"، امروز میشنویم که خبرها حکایت از مسلح شدن زنان برای شرکت در نبرد علیه داعش در شنگال و رمادیه و موصل می کنند. این خبرها واقعی باشند یا نه، هیچ شکی در آن ندارم که نقش زنان در دفاع از کوبانی تأثیر زیادی بر نقش زنان منطقه در همهٔ عرصه های مبارزه و زندگی اجتماعی خواهد داشت. اینجا هم بی تردید خاطر نشان میکنم که زنان و آزادیخواهان در منطقه نمیشود و نباید این قدم مرفقی را در کردستان سوریه ببینند اما در مقابل بردگی زنان و قوانین و سنن اسلامی، ناسیونالیستی، قبیله ای، مردسالار و عقب مانده نظاره گر باشند و از تجربه آنها الهام نگیرند.

در کل منطقه خاورمیانه که به یمن سیاست ضد انسانی دول غربی و حمایت آنها از دستجات مختلف ارتجاع اسلامی و قومی، مخصوصاً برای زنان تبدیل به جهنمی شده است ، این قانون کنتون جزیره و رویداد چند هفته پیش تونس برای لگام زدن جریانات اسلامی، دو نمونه اند برای نشان دادن پوچی پروپاگاند غرب که تلاش میکننداسلام و عقب ماندگی و ضدیت با حقوق زنان را به عنوان فرهنگ خود مردم این منطقه نمایش دهند.

بر این اساس تا همین چندی پیش برای نمونه در بریتانیا به زور شوهر دادن دختران در خانواده های اسلامی مجاز بود، همزمان از جنایت قلمداد کردن قتلهای ناموسی در اروپا عمر چندانی نمی گذرد. تا چندی پیش بر اساس این رویکرد و سیاست پوچ غرب در قبال مردم منطقه خاورمیانه که گویا اسلام و بردگی زن فرهنگ خود ساکنین آن منطقه است و همچنان بر اساس تتوری مزخرف " نسبیت فرهنگی " در اروپا و در سایهٔ آن، در میان مجتمع های اسلامی قتلهای ناموسی، تجاوز جنسی به زنان و ازدواجهای اجباری و دیگر سنتهای ضد زن امری متداول بود. این اقدام مرفقی کانتون جزیره تمام بینشهای از این نوع را که دول غربی هدفمند رواج میدادند را هم به دور انداخت. قدم کانتون جزیره و انتخابات تونس این را نشان میدهد که مردم آزادیخواه این منطقه به محض دست دادن هر گونه فرصتی، مشتی محکم بر دهان آن کهنه پرستی و ارتجاع که با زور و با سرکوب بر آنها تحمیل شده است خواهند کوبید. همچنین سرانجام این مشتی است محکم بر دهان دولتهای غربی و میدیای رسمی و نوکر آنها که ریاکارانه و به بهانه " احترام گذاشتن به فرهنگ مردم خاورمیانه " در برابر اقیانوسی از جنایات دولتهای مرتجع و کهنه پرست منطقه در حق زنان سکوت کرده و چشم خود را می بندند. این گام کانتون جزیره همچنین چشم مردم دنیا را به حقیق این جوامع و به میل و گرایش قدرتمند و وسیع آزادیخواهی و برابری طلبی در درون آن باز خواهد کرد که با فشار و ارباب و قلدری و جنگ، و با پشتیبانی دولتهای غربی پیوسته تلاش شده است که سرکوب گردد.

اواسط نوامبر ۲۰۱۴

برگردان از کردی
فرزاد نزاری

از نزدیک با کوبانی...

و آنکارا و واشنگتن تعیین کنند؟ آیا می‌گویید که پشت صحنه جنگ چه معاملات کثیفی در جریان است؟ آیا نقشه خاورمیانه جدید را برای مردم بازگو می‌کنید؟ ایا حاضرید ۵ دقیقه میکروفون رادیو و تلویزیون‌تان را در اختیار من قرار دهید تا این سوالات را طرح و جواب دهم؟... چشمان متعجب و سکوت!

علی‌رغم سکوت ها، بی تفاوتی ها، تحریف واقعیات، عملیات کثیف پشت صحنه جنگ و ...، مقاومت در کوبانی نشان از یک حقیقت دیگر هم هست. این مردم از چیزی دفاع می‌کنند که در سالهای اخیر و در دل جنگ سیاه و تحمیلی بر مردم سوریه به دست آورده اند. از تمرین و تجربه‌ی به میدان آوردن اراده و اختیار و دخالت در تعیین سرنوشت خود. از کانتون های کردستن سوریه در کوبانی، جزیره و عفرین...

کانتون های کردستان سوریه

در کانتون‌های کردستان سوریه در سالهای اخیر تحرکاتی انسانی و آزادی‌خواهانه به میدان آمده است که هیچ قرابت و شباهتی به تاریخ و عملکرد ناسیونالیسم کرد در منطقه ندارد. در کانتون ها و در مدارس و دانشگاه‌ها کار تحقیقاتی و بررسی‌های جامعه‌شناسانه و راه‌های پیشروی انجام می‌شود. چگونه جامعه را اداره کنیم؟ چگونه اقتصاد را سازمان دهیم؟ چگونه شهرها را بسازیم و بازسازی کنیم و چه قوانینی لازم داریم؟ چگونه قوانین و رسوم و سنت‌های کهن را که در جامعه و در ذهن مردم ریشه کرده را کنار بگذاریم؟ چگونه مردم را به روش های جدید زندگی قانع کنیم؟ چگونه به مساجد و ملاها جوابی بدهیم که تهدیدها و غرولندهای تحریک احساسات مردم‌شان کارساز نشود؟ چگونه قوم پرستی و مذهب را حاشیه این کنیم؟ همبستگی انسانی و برابری را چگونه به سنت و رسم زندگی همه شهروندان از کرد و ترک و عرب و مسیحی و مسلمان و ایزدی و غیره و تبدیل کنیم؟...
این‌ها دغدغه های مردمانی است که فعالین و پیشروان‌شان و درحزب‌شان شبانه روز با آن زندگی می‌کنند و مبارزه می‌کنند. و امروز کوبانی دارد از این دستاوردها و نوع دیگری از زندگی که تازه آغاز کرده است، دفاع می‌کند.

به عنوان یک کمونیست از این مردم و رهبران‌شان و حزب‌شان ایرادی نمی‌توانم بگیرم که چرا سراغ داده‌های تاریخ و دستاوردهای بشر برابری طلب در سنت اکثیر و کمون پاریس نرفته‌اند. چرا نیروی‌شان را به دنبال کشف روش های جدید اداره سیاسی و اقتصادی جامعه هرز می‌دهند. نمی‌توانم به آن‌ها بگویم مگر مانیفست چه کم و کسری دارد؟ آیا سنت شورایی اکثیر از مد افتاده است؟ و ...

حتما کمونیسم و کمونیست های در میان این مردم هست که به این ها می اندیشند و تناقضات کنفدرالیسم دمکراتیک را صبورانه توضیح می دهند.

اما تحزب و جنبشی که تا کنون در کانتون های کوبانی تلاش می کنند ناسونالیسم و دخالت مذهب در زندگی مردم را به نفع آزادی و انسانیت و مدنیت کنار بزنند و به حقوق و دخالت و اراده همه شهروندان صرفنظر از قومیت و مذهب و نژاد و زبان رسمیت و قانونیت ببخشند...، را بلید مورد حمایت قرار داد. باید سازماندهی و سازمانیابی عمل مستقیم توده های کارگر و زحمتکش کانتون های کردستان سوریه برای اداره امور و دفاع مسلحانه توده ای در مقابل متجاوزان و دشمنان آزادی را ارج نهاد و جامعه بین المللی را به همبستگی و حمایت از آن فرا خواند. باید تجارب مقاومت و دفاع مسلحانه زنان و مردان انقلابی کوبانی و تلاش توده های زحمتکش کانتون های کردستان سوریه را به جهانیان و بویژه به مردم منطقه شناساند و حمایتهای هر چه وسیع تری را جلب کرد.

کوبانی بعد از جنگ

کوبانی آزاد شده را تصور کنید که تا چند سال دیگر هم در محاصره دشمنان گوناگون است. تصور کنید مردم بازگشته‌اند و آن چه می‌یابند خانه های تخریب شده توسط بمب افکن های آمریکایی است و شهر بدون برق، بدون آب و بدون دیوار و درب و پنجره. بازسازی این شهر در محاصره و زیر تهدید مداوم چگونه ممکن است؟

آیا شرکت‌های ساختمانی ترکیه که در کردستان عراق جنگل‌هایی از آپارتمان‌ها و آسمان خراش‌ها و مجتمع‌های مسکونی را برپا کرده‌اند و میلیارد میلیارد از درآمد آن مملکت و سفره مردم بالا کشیده اند، حاضرند به کوبانی بروند و سرمایه گذاری کنند؟

شکی نیست کسانی که توانسته اند با اسلحه دشمن

را بیرون برانند می‌توانند به بازسازی شهر شان بپردازند. اما هنوز این کار بدون کمک بین المللی به آسانی ممکن نیست. این کار را هم می‌توان به همت کمک‌های بین‌المللی کم‌کرد و کم دردسترز انجام داد.این چشم اندازی است که می‌تواند به واقعیت تبدیل شود. باید به فراهم آمدن ملزومات تحقق آن کمک کرد. به این فکر کرد که حتی آن زمان بازسازی این شهر بر عهده همه است. برعهده مهندسان ، معماران، کارگران فنی و متخصصان راه اندازی آب و برق و امکانات رفاهی است که می‌توانند در فاصله کوتاهی شهر را دوباره آباد کنند.

همین امروز کانتون های جزیره و عفرین نیز توسط نیروهای سناریوی سیاه در سوریه از جمله داعش و النصره و غیره تهدید می‌شوند. این دو منطقه نیز هم اکنون در محاصره اقتصادی دولت ترکیه و اقلیم کردستان عراق قرار دارند. در چنین شرایطی است که مردم کانتون های جزیره و عفرین علی‌رغم تحمل فقر و بیکاری و سفره‌های خالی‌شان، قوانین مرفقی برابری زن و مرد را به تصویب می‌رسانند. چیزی که مردم کردستان عراق بعد از دو دهه تحت تسلط احزاب ناسیونالیست خودی هنوز خواب این قوانین را می‌بینند.

دخالت‌های توده‌ای و قوانین آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه کانتون‌های کردستان سوریه نه تنها دولت اقلیم کردستان و رییس بارزانی‌شان را وحشت زده کرده است، بلکه دولت اردوغان را هم به تکاپوی جنایت‌کارانه‌ای انداخته است تا این نیروی محرکه و تجربه انسانی را از سرزمین تحت تصرف خود دور و اگر بتواند از روی زمین محوش کند!

پیروزی کوبانی تنها مانده و پیشروی کانتون هلی آزاد و دمکراتیک کردستان سوریه، جز با همبستگی و حمایت جهانی ممکن نیست. پیروزی این کانتون ها و کوبانی، پیروزی بشریت آزادیخواه در مقابل ائتلاف کثیف بین المللی و توحش و جنایات دست نشاندگان‌شان چون‌داعش و دیگر جریانات قومی و مذهبی است. اهمیت تحقق این پیروزی را می توان با پیروزی بشریت در مقابل فاشیسم و نازیسم مقایسه کرد. آرزوهای کثیف تصرف جهان و ایجاد خلافت اسلامی شباهت زیادی به آرمان فاشیسم هیتلری دارد. هر گونه بی تفاوتی، بی توجهی و عدم مقابله جهانی برای خفه کردن در نطفه ی آرمان جنایت‌کارانه ی خلافت اسلامی، به معنای خلع سلاح کردن جامعه بشری در مقابل توحش نوع دیگری از فاشیسم، این بار در لباس اسلامی آن است. باید جهانیان را از شمال امریکا تا جنوب آفریقا و آسیا و استرالیا ...، با این خطر جدی آگاه و علیه آن بسیج کرد!

آبان ۹۳ (نوامبر ۲۰۱۴)

از نزدیک با کوبانی..

با تصرف بخشی از شرق شهر کوبانی توسط داعش جنگ در این شهر خانه به خانه است. از مدتی پیش تا کنون خط مقدم جبهه در مرکز شهر است. در مرکز شهر مسجد جامع و میدان و بازار بزرگ و منطقه صنعتی قرار گرفته است. با دستیابی داعش به مرکز شهر این بخش بارها توسط بمب افکن های امریکایی بمباران شده است. آخرین بمباران مرکز شهر در خط مقدم جبهه داعش در داخل شهر، سه شنبه ۱۸ نوامبر حدود ساعت ۳ بعد از ظهر بود.

در نتیجه بمباران ها و حملات متعاقب نیروهای مردمی در این منطقه پیشروی‌هایی حاصل می‌شود و ساختمان های دست به دست می گردند. با هر بمباران و تعرض نیروهای مردمی، داعش هر بار با تحمل تلفاتی عقب نشسته و مجددا حمله و تعرض می‌کند.

می‌توان گفت جنگ در داخل و مرکز شهر از هر دو طرف راکد و در بن بست است. همزمان داعش قسمت غربی شهر را که دست نیروهای مردمی است با توپ و خمپاره مورد حمله قرار می دهد. این در حالی است که در شهر و بخش تحت تسلط "یگان های مدافع خلق"، خانواده های زیادی هنوز مانده و زندگی می کنند. آنها می گویند زندگی در کوبانی را به اردوگاه های آوارگان ترجیح می دهند!

تپه مشرف به شهر هم بارها دست به دست شده است. حفظ دایمی این تپه به دلیل ارتفاع کم و لختی آن و نبود استحکامات نظامی توسط هر دو طرف مشکل است. داعشی‌ها از ترس بمباران هوایی و نیروهای مردمی به دلیل شلیک توپ و خمپاره‌های داعش نمی توانند برای مدت طولانی روی تپه مستقر شوند. این در حالی است که پشت تپه و روستاهای آن به طرف جنوب و شرق پشت جبهه داعش است. در دامنه غربی تپه به طرف شهر هم نیروهای مردمی مستقر هستند.

شکستن محاصره و تغییر توازن قوا

یگان های مدافع خلق اخیرا با استفاده از سلاح‌های سنگینی که از دولت اقلیم دریافت کرده اند حملاتی را به روستاهای اطراف شهر سازمان داده و در چند هفته اخیر چند روستا و تپه استراتژیک را از غرب تا بخشهایی در جنوب کوبانی تصرف کرده اند.

اگر نیروهای مردمی موفق شوند داعش را از روستاهای اطراف شهر کوبانی در جنوب وشرق به عقب برانند و رابطه داعشی‌های مستقر در شهر را با پشت جبهه‌شان در جنوب و شرق کوبانی قطع کنند، پیروزی بزرگی به دست خواهند آورد. پیروزی‌ای که آزادی کوبانی و بیرون راندن داعش از شهر را به دنبال خواهد داشت.

در صورت موفقیت این تاکتیک شکستن محاصره نظامی، داعش در بخش شرقی شهر کوبانی کاملاً در محاصره قرار خواهد گرفت و تنها راه فرارشان مرز ترکیه است.

شاهدان عینی و منابع موثق می‌گویند داعش کلیه امکانات و تجهیزات و تدارکات خود را از راه‌های ارتباطاتی خود در مرز طولانی با ترکیه تامین می‌کند و از این طریق نیرو و اسلحه وارد می‌شود، زخمی ها به منطقه امن منتقل و خدمات بیمارستانی شان را از شهرهای ترکیه دریافت می‌کنند.

همچنین شایع است که رادارهای ارتش ترکیه زمن حملات هوایی به کوبانی را به داعشی‌های مستقر در شهر گزارش می‌کند تا به موقع خود را مخفی و از این حملات در امان بمانند. این در حالی است که نیروهای مردمی در شهر کوبانی هیچ‌گونه راه و امکان ارتباطی ندارند و کاملاً در محاصره‌اند.

چگونه میتوان کوبانی را کمک کرد؟

کوبانی جنگ جو نمی خواهد. ممکن است جنگ‌جویان حرفه‌ای و استراتژیست بتوانند کمکی برسانند اما این هنوز تعیین کننده نیست. جنگ بسیار روباز، رو در رو و به خصوص در داخل شهر **خانه به‌خانه** است.

اکنون هزاران جوان در داخل و خارج کوبانی در کمپ آوارگان آماده برداشتن اسلحه‌اند. اما سلاح و مهمات به اندازه کافی برای همه داوطلبان وجود ندارد.

نه سلاح‌های محدودی که آمریکا از آسمان به زمین انداخت (که مقداری از آن به دست داعش افتاد) و نه سلاح سنگین بسیار محدودی که پیشمرگان اقلیم کردستان عراق به همراه آوردند، نمی تواند توازن قوای نابرابر یگان های مدافع خلق با داعش که به پیشرفته‌ترین سلاح و زرادخانه ارتش عراق و کمک‌های نظامی ترکیه و عربستان و قطر مجهز شده است، تغییر دهد.

چه باید کرد؟

برای کمک به کوبانی باید:

۱- آمریکا ودولتهای عضو ناتو و دیگر دولتهای بیرون ناتو را تحت فشار شدید بین المللی قرار داد که سلاح و مهات به کوبانی برسانند. بمباران هوایی کوبانی جز تخریب بیشتر خانه‌های مردم، تغییر جدی در توازن قوای جنگ خانه به خانه در کوبانی را نمی‌دهد. باید جامعه بین المللی را تحت فشار قرار داد که به کوبانی سلاح و مهمات رسانده شود. روحیه یگان های مدافع خلق بسیار هیجان انگیز و شگفت آور است. این نیرو اگر به سلاح و مهمات کافی تجهیز شود قادر به شکست داعش نه تنها در شهر کوبانی بلکه در کل کانتون کوبانی خواهد بود.

۲- باید دولت ترکیه را چه در داخل و چه در اروپا و دیگر کشورهای جهان تحت فشار قرار داد که دست از حمایت داعش بردارد، مرزها را به روی مردم کوبانی برای رساندن تسلیحات و تدارکات و نقل و انتقال زخمی‌ها و ... باز کند. اگر ترکیه خود مستقیماً به کوبانی کمک نمی کند، حداقل مانع ارسال تسلیحات و تجهیزات نظامی و تدارکاتی از هر طرف که ممکن است به کوبانی نشود.

ترکیه بی‌صبرانه در انتظار سقوط کوبانی است و هر روز حلقه محاصره را تنگ تر، رفت و آمد را غیرممکن و با کمک مستقیم به داعش و بستن مرزها می‌خواهد کمر کوبانی را بشکند.

هم در داخل ترکیه و در سراسر اروپا و آسیا و ... یک جنبش عظیم اجتماعی پی‌گیر و مداوم لازم است تا بی‌وقفه فشار بگذارد. تاثیر این جنبش کمتر از جنگ در جبهه‌ها علیه داعش نیست. نباید خسته شد، نباید ترسید و نباید حتی یک روز را معطل ماند. **ظاها ر بمباران هوایی آمریکا و یا فرستادن تعدادی بیشمرگه اقلیم کردستان یا مقدار ناچیزی سلاح سنگین باعث ایجاد خوش بینی در جنبش اعتراضی مردم جهان علیه داعش و علیه ترکیه و در دفاع از کوبانی شده است. این خطای محض است. کوبانی اکنون تنهاتر از همیشه است.**

۳- کوبانی جنگ جو نمی‌خواهد. اما اگر دکتر هستید، پرستار هستید، آئشیز هستید، روان شناس اجتماعی و به خصوص کودکان هستید، هر تخصصی دارید در اختیار مبارزان قهرمان کوبانی و خانواده‌هایشان قرار دهید.

برای کمک به کوبانی می‌توان و باید همگی آستین را بالا زده و شبکه‌های عظیم ارتباطی ایجاد کرد. ریاکاران و خیانت‌کاران را افشا و رسوا کرد. قتل گذاشت. نباید خیابان‌ها را رها کرد. نباید گذاشت سفارتخانه‌ها به اقدامات و عملیات و دیپلماسی کثیف و ننگین دولت‌هایشان ادامه دهند. علی‌رغم شعارهای تا کنونی خیابان‌های شهرهایی از آلمان و انگلیس و تا سلیمانیه و سنجع که کوبانی تنها نیست، اما کوبانی تنها است. واقعا تنها است. کوبانی در محاصره تانک های ترکیه و قاتلان داعش به شدت تنها است. با کم‌ترین لگنلت تسلیحاتی و تدارکاتی و پزشکی و خدماتی... این را باید باور کرد!

کمپ های آوارگان کوبانی

کمپ های آوارگان کوبانی در منطقه ی "سوروج"

و "آلیگور" بخشا توسط احزاب BDP، AKP حزب حاکم ترکیه و یا مستقیماً توسط نهادهای دولتی ترکیه اداره می‌شوند. ورود به این کمپ ها بجز موارد نهادهای دولتی، آزاد است.

در کمپ‌های آوارگان وقتی با زنان و مردان و حتی کودکانی که سر سفره نان خشک و خالی نشسته‌اند حرف می‌زنید و می پرسید چه می‌خواهید؟ چه کم دارید؟ می گویند اسلحه و مهمات! می‌گویند ما هیچ چیز نمی‌خواهیم، نه چادر، نه نان، نه دلو، نه مدرسه، نه حمام ...، فقط به بچه‌هایمان در این‌جا و در کوبانی اسلحه برسانید...!

آنها گریه نمی‌کنند. احساساتت را با ناله و زجه تحریک نمی‌کنند، دست گدایی دراز نمی‌کنند، اما با گفتن این که فقط به ما اسلحه برسانید مو بر بدنتن راست می شود، صدای ضریان قلب تان را می‌شنوید. وقتی به آن‌ها پشت می‌کنید نمی‌توانید جلو ریختن اشک‌تان از هیجان و شوق به این قدرت و توانایی بگریید. اشک احترام به عزت نفس و اراده و تصمیم انسان های آزادی خواه! کسانی که در چادرهایشان دو انگشت را به نشانه پیروزی بلند می‌کنند و اسلحه می‌خواهند!

مدرسه در حال ساخت در کمپ آوارگان کوبانی

زنان و مردان آواره کوبانی در کمپ ها مدرسه می‌سازند، چادرهای بزرگی را به محل بازی بچه‌ها اختصاص می‌دهند و جایی را هم به کارهای هنری و نمایش و موزیک تعیین می‌کنند. در کمپ، روزانه ده ها داوطلب برای آشپزی نام نویسی می‌کنند. آنها از غذای بخور و نمیری که جز نان و سوپ و مقدار کمی لبنیات است شکوه‌ای ندارند. به امروز و روزمرگی و غم نان و گرما و سرما فکر نمی‌کنند. تنها مشغله و دغدغه‌شان پیروزی و آزادی کوبانی است. آن‌ها تسلیم سرنوشت نشده‌اند.

- «عمو جان، از جبهه و جنگ چه خبر؟»

- "زور باشه !"، "خیلی خوبه!" تا چند روز دیگه کوبانی آزاد می‌شود...

آن‌ها به شکست نمی‌اندیشند.

یکی از اعضای "ی پ گ" خانه اش را در منطقه صنعتی مرکز شهر و در دامنه تپه نشان می دهد و می گوید: "دو هفته پیش من در خانه ام بودم. اما حالا دست داعش است.» نشانی از حسرت در چشمانش دیده نمی‌شد. او به پیروزی ایمان داشت. چقدر باور به پیروزی هیجان انگیز و روحیه‌بخش است و چقدر افسوس گذشته را خوردن مخرب و ویران کننده. چیزی که در این مردم دیده نمی شود! آن ها تصمیم گرفته‌اند پیروز شوند.

در چشمان این مردم خوانده می شود که انگار شکست هم پیروزی است. «می ا فتم و برمی‌خیزم!» با وجود این، کودکان، زنان و سالخوردگان کوبلی به دکتر، معلم، پرستار، روانشناس، به لباس و غذا و دارو و اسباب بازی و حضور دوستانشان در اقصی نقاط جهان در کنارشان احتیاج دارند. آن‌ها با دیدن یک دوست از هر جای دنیا و با هر زبلی که حرف می زند و رنگ پوستی که دارد، چشمان‌شان برق می‌زند و بی‌اختیار انگشت های خود را به نشانه پیروزی بالا می‌برند و با پشت کردن شما، به زندگی تحمیلی، سخت و طاقت فرسا، انتظار و دلهره و دغدغه های شان برمی‌گردند. اگر زبان کرمانجی یا عربی بلد نیستید در چند هفته مکالمات اولیه را یاد بگیرید. اگر لباس اضافی دارید، اگر پس انداز ولو ناچیزی دارید، بچه‌های کوبانی چشم انتظار شما هستند. یا در همکاری با صلیب سرخ بین‌المللی و یونیسف به کمپ‌های آوارگان بفرستید.

بخش دوم:

جنگ عادلانه و غیرعادلانه

چرا کوبانی ؟ چه تفاوتی میان این شهر و جاهای دیگر مثل شنگال، حلب، فوجه، موصل و مناطق تحت کنترل بوکو حرام یا طالبان افغانستان است؟ اردوغان هم همین را می‌گوید. می‌گوید چرا همه متوجه کوبانی‌اند. چرا به شهرهای ویران شده توسط بشار اسد توجه ندارید. برای رژیم اردوغان

اشغال کوبانی و سرکوب مردم کردستان سوریه از سرنگونی بشار اسد کمتر اهمیت ندارد!

اما بین جنگ عادلانه و غیرعادلانه فرق است.

جنگ بین دولت‌ها و یا بین دولت‌ها و نیروهای سیاه و یا بین نیروهای سناریوی سیاه با هم، جنگ مردم و جنگ عادلانه نیست. این جنگ‌ها بر سر تقسیم قدرت و ثروت بین جناح های مختلف بورژوازی و جریانات ضد مردمی است. در همه این جنگ‌ها مردم قربانی‌اند و سربازان و افراد مسلح از هر طرف قربانی و گوشت دم توپ قدرتمندان و ثروتمندان و جنگ طلبان‌اند. مردم در دل این جنگ‌ها بی‌اراده و تسلیم‌اند، کشته می‌شوند، آواره می‌شوند و از خود هیچ اختیاری ندارند.

اما کوبانی پدیده دیگری است. در اینجا مردم قربانی نیستند. در اینجا جنگ دولت ها و یا نیروهای سیاه با همدیگر نیست. جنگ یکی از ارتجاعی‌ترین و کثیف ترین افکار و فرهنگ و اخلاقیات زشت، علیه یکی از کانون‌های اجتماعی آزادی‌خواه و انسان دوست و برابری طلب است. جنگ داعش علیه زنان و مردان آزادی‌خواه کوبلی است. این جنگ عادلانه مردمی علیه متجاوزان و قاتلان و ناقلان ویروس انسان‌کش در جامعه بشوی امروز است. این جنگ کل بشریت آزادی‌خواه و متمدن علیه بربریت و توحش اسلامی است. این جنگ ما است. جنگ ما با یکی از درنده ترین دشمنان بشریت امروز است. حمایت از این جنگ، شرکت در این جنگ، کمک رساندن به این جنگ، دفاع از انسانیت در سراسر جهان است.

این جنگ ما علیه خطری است که کل بشریت را تهدید می‌کند. آیا بشریت متمدن و آزادی‌خواه و انسان دوست قرن بیست و یکم زیر بار اهانت جریانی که می‌خواهد تاریخ را هزاران سال به عقب برگرداند، می‌رود؟ آیا این تعرض آشکار به دست‌آوردهای بشر با زور شمشیر و ترویج و اشاعه‌ی تفکر و فرهنگ و اخلاقیاتی که سراپا اهانت به بشریت است را می شود ومی توان بی‌جواب گذاشت؟

آیا بشر زیر بار زور شمشیر و قمه کشی قاتلان حرفه‌ای می‌رود؟ زیر بار ترور انسان و خرید و فروش زنان و دختران جوان در بازار برده فروشی می‌رود؟

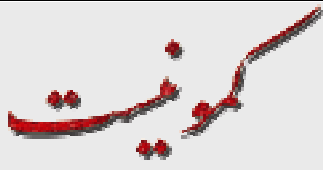
سکوت ننگ است. بخش عمده‌ای از مردم جهان سکوت کرده‌اند. بخشی منتظراند تا نتیجه‌ی این جنگ چه می‌شود و بخشی هر چند کوچک متوهم‌اند که حملات هوایی آمریکا و ناتو کمکی می‌رساند. از یک عکاس ژاپنی در این منطقه پرسیدم در ژاپن مردم چه می‌گویند؟ گفت، هیچی! مردم ساکت‌اند یا بی‌خبر. اکثریت مردم اگر بپرسید داعش چیست، می‌گویند خوردنی است؟! یا بپرسید کوبانی کجا است، سرتکان می‌دهند!

یک گروه خبرنگار لهستانی با تاسف می‌گفتند که در کشورشان مدیا تحت کنترل دولت است و اخباری به مردم نمی‌رسد. می‌گفتند اخبار و فیلم و عکس های مستندشان را نمی توانند در ابعاد وسیع منتشر کنند.

یک خبرنگار روسی هم می‌گفت، اگر موضع ترکیه را آن گونه که هست در مدیا مطرح کنم دیگر امکان بازگشت به این کشور را نخواهم داشت. او اضافه کرد، سال قبل در ایران بوده و به هنگام بازگشت توسط پلیس مورد بازجویی قرار گرفته و از بازگشت به آن کشور منع گشته است.

دولت‌ها و میدیای نوکرشان یا اخبار و واقعیات را سانسور و یا غیرواقعی پخش می‌کنند. میدیای غرب به خصوص فاسد و ضد حقیقت است. از عضو یک گروه خبرنگار بی بی سی که در به در دنبال راهی می‌گشتند تا برای یک روز به کوبانی بروند، پرسیدم اگر به داخل کوبانی بروید به دنبال چه چیزی بیشتر از این که می‌بینید و می‌شنوید و تا حالا خبر دارید هستید؟ آیا بدنبال حقایق می‌گردید تا منتشر کنید؟ آیا آنچه که تا کنون بین داعش و ترکیه می‌گذرد را منعکس کرده‌اید؟ آیا محاصره کامل کوبانی توسط داعش و تانک های ترکیه را به مردم کشورتان و جهانیانی که به زبانشان اخبار می‌فرستید، گفته‌اید؟ آیا می‌گوییدکه

بمباران هوایی آمریکا نمایشی ریاکارانه بیش نیست؟ آیا می‌گویید که اعزام تعداد اندک پیشمرگه اقلیم کردستان بند و بست و معامله ای کثیف بین بارزانی و اردوغان علیه «پ ی د» و یگان های مدافع خلق است؟ آیا به مردم می‌گویید که سرنوشت کوبانی را می‌خواهند در دھوک و اربیل



نشریه ماهانه کمونیست
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری
- حکمتیست (خط رسمی) است.

سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.haji@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیر خانه حزب ، شیوا امید
hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
shahabi.soraya@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد فتاحی
m.fatahi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: نظیره معماری: ۰۰۴۴۷۵۱۳۹۵۰۶۵۱

nmehmari@gmail.com

استکهلم: آسو فتوحی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۸۹۸۱۴۸

roza.yaqin@yahoo.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

وانکوور: دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب

حکمتیست دوشنبه ها منتشر می شود

حکمتیست را بخوانید

www.hekmatist.com

از نزدیک با کوبانی

"کوبانی در محاصره کامل نیروهای دشمن"

مظفر محمدی



ما می خواهیم پیروز شویم!

یادداشت زیر به مسایلی در باره کوبانی از نزدیک می پردازد. این یادداشت گزارشگونه از "موقعیت جغرافیایی" تا "جبهه های نبرد در کانتون و شهر کوبانی"، "توازن قوا"، "راه های کمک به کوبانی" و نکاتی در رابطه با "کمپ های آوارگان کوبانی" را در بر می گیرد. (در این یادداشت، بجای حزب "پی دی د" و نیروهای مسلح تحت فرمانش "پی پ گ" و "پی پ ژ"، برای آسانی مطلب "یگان های منافع خلق" بکار گرفته شده است). این گزارش در نیمه دوم نوامبر ۲۰۱۴ تهیه شده است.

همچنین یادداشت بخش مربوط اما جداگانه ای دارد که "کوبانی و جنگ عادلانه و غیر عادلانه"، "کوبانی بعد از جنگ" و "کانتون های کردستان سوریه" را شامل می شود.

از هر جا تا کوبانی

مبدا را هر کشور دنیا بگیری به استانبول ترکیه وارد می شوی. از استانبول تا شانیل اورفا (SANILURFA) را می توان با اتوبوس یا هواپیما رفت. با اتوبوس ۱۰ ساعته راه است و با هواپیما تنها یک ساعت و نیم. ۵۰ لیر ترکی کرایه اتوبوس و ۱۰۰ لیر کرایه هواپیما است. اورفا نزدیک ترین شهر بزرگ ترکیه به مرز سوریه و کوبانی است.

از اورفا تا آخرین شهرک ترکیه به نام سوروج (SURUC) ۴۰ کیلومتر است که پیمودن آن با مینی بوس نیم ساعت طول می کشد. برای رسیدن به سوروج از شهرک دیگری به نام آلیگور (ALIGOR) باید گذشت. از سوروج تا مرز سوریه و شهر کوبانی ۱۰ کیلومتر راه است.

برای نزدیک تر شدن به شهر کوبانی یک تپه مشرف به شهر در فاصله حدود ۳۰۰ متری وجود دارد. این نقطه را دولت ترکیه به خبرنگاران داخلی و خارجی اختصاص داده است و آن را پرس پوینت (PRESS POINT) می نامند. این نزدیک ترین مکان به شهر است و بجز خبرنگاران کس دیگری حق ورود به آنجا را ندارد.

از این تپه بدون دوربین هم تحرکات داخل شهر را می توان دید. زمان حضور در این نقطه از ۹ صبح تا ۴ و نیم بعد از ظهر است. علاوه بر این نقطه، نزدیک ترین روستای به کوبانی مخسری و آتماناک است. در این روستا می توان شب را در مسجد یا خانه روستاییان اطراق کرد. اگر نخواهی در مسجد بخوابی و اگر خجالتی نباشی می توان بدون تعارف مهمان یکی از اهالی روستا شد.

و بالاخره برای ورود به کوبانی راه های متعددی است. دفتر حزب BDP در سوروج جایی است که در آنجا می توان راهنمایی های نسبتاً خوبی گرفت.

موقعیت جبهه های نبرد در کانتون کوبانی

جنوب و شرق کوبانی تا شهر رقه که مرکز اداری و نظامی داعش است و غرب کوبانی تا حلب در تصرف داعش است. داعش کلیه شهرک ها و روستاهای این منطقه را اشغال کرده است. بخشی از این مناطق عرب و بقیه کردنشین است. اهالی این مناطق فرار کرده و اکثراً به ترکیه رفته اند. داعش در این قسمت چند صد کیلومتر با ترکیه مرز مشترک دارد. این منطقه اشغالی شامل بخشی از شرق شهر کوبانی که تقریباً یک سوم شهر است نیز می شود.

شمال کوبانی مرز ترکیه است. که توسط ارتش ترکیه شبانه روز به طور کامل کنترل می شود. به این ترتیب شهر کوبانی از سه طرف (شرق، جنوب و غرب) توسط داعش و در شمال توسط ارتش ترکیه در محاصره کامل قرار گرفته است. در غرب شهر کوبانی چند روستا و تپه استراتژیک را یگان های مدافع خلق تحت رهبری «پی دی د» در اختیار دارند.

در نتیجه از کل کانتون کوبانی بجز دوسوم شهر کوبانی و چند روستا در غرب و جنوب شهر بقیه مناطق در اشغال داعش است. شهر کوبانی در محاصره کامل نیروهای دشمن است. رابطه کانتون و شهر کوبانی با دیگر بخشهای کردستان سوریه و کانتون های جزیره و عفرین بطور کلی قطع شده است.

موقعیت جنگی در داخل شهر کوبانی

زنده باد سوسیالیسم